

مرغان هوا ، ز آشیان دگراند

مردان خدا ، ز خاکدان دگراند

فارغ ز دو کون و در مکان دگراند

منگر تو ازین چشم بدیشان کایشان

بیشک سخن گفتن یا مطلب نوشتن در مورد اثری که سید خلیل دستی در آن دارد کار هر کسی نیست و مخصوصا برای بنده که هنوز در ابتدای راه دور و دراز پختگی ام چه اینکه ممکن است که بزرگانی این نوشته ها را از نظر بگذرانند که بنده حتی شرم دارم از اینکه در محضرشان حضور یابم . بنابر این سخنم را در باب سید خلیل عالینژاد تنها به سروده ی فوق که منصوب به ابوسعید میباشد خلاصه میکنم بدین امید که پوزشم مورد پذیرش اساتیدم واقع گردد.

انگیزه ی اصلی از ارائه ی این اثر بینظیر و دست نیافتنی تنها درخواست های خوانندگان گرامی وبلاگ یاران پردیور بود که پیشتر چند صفحه ای از صفحات این اثر را به محضرشان ارائه نموده بودم . امیدوارم مورد قبولشان واقع گردد .

ذکر دو نکته لازم است . اینکه اولاً هر اثری که ساخته و پرداخته ی دست بشر باشد بی نقص نبوده و خالی از اشکال نیست چه این بشر ، سید خلیل باشد . بنابر این در این اثر نیز اشکالاتی هست چه در جمع آوری و چه در نسبت دادن بعضی از سروده ها به خان الماس و چه در کتابت آن ، که این اشکالات از دید هر منتقدی پنهان نمیباشند . دوماً اینکه بسیاری از منتقدان دین یارسان همین دفتر خان الماس را تنها ملاک استدلالهای

خویش قرار میدهند که در جواب باید گفت که دین بزرگ و عظیم یارسان دارای منابع بسیار است که بیشتر در زمان پردیوری و قبل از آن نگاشته شده و آنچنان که دکتر گلمراد مرادی نیز می فرمایند دیوان خان الماس با تمامی تقدس و بزرگی هایش ، تنها تفاسیر درویشی است از درویش یارسانی که برداشتهای خودش را از دفاتر یاری همراه با پیشبینیهایش ارائه نموده است. در این باره سختم را با تذکری از طرف دکتر مرادی به پایان می رسانم که آنرا در وبلاگ یاران پردیور در جواب همین مخالفان گمراه بیان نموده اند . با سپاس ، سیامک خسروی

((یاران حقیقت، بعضی جوانان ناآگاه و یا مغرض می کوشند، از طرف خود یا توسط بزرگانشان شما را به دشمنی تحریک کنند. شما باید مواظب باشید و هیچ خود در آوردی به آنها پاسخ بی جهت نگوئید و بکوشید هر چیزی را با مدرک و با منطق بیان کنید. بدون شک آنها با طرح مسائل عامیانه و احسانه ای می خواهند شما را آزار دهند. تقاضائی که از همه شما عزیزان دارم، آنست که به دام این آدمهای اخلاکگر نیافتید. آدم هیچ نیاز ندارد که به چیزی یا دینی اعتقاد داشته باشد و با این جوانان تحریک شده بحث کند. چون آنها نه هویت خود را عیان می کنند و نه پاسخ به پرسشهای منطقی شما را می دهند. زیرا می دانند همه چیز شان (خودشان و دینشان) پر از دروغ و تزویر هستند. پس کرارا با تحریک بزرگان افراطی خویش که خجالت می کشند خودشان به میدان بیایند، این جوانان نا آگاه را می فرستند که از شما ها نکته ضعیفی بیابند. این بزرگان افراطی دین حاکم، خود خوب می دانند که کتب آئین یاری هیچگاه اجازه نشر و در اختیار قرار گرفتن عموم نداشته است. مثلا آنها بجای کتب مقدس سرانجام

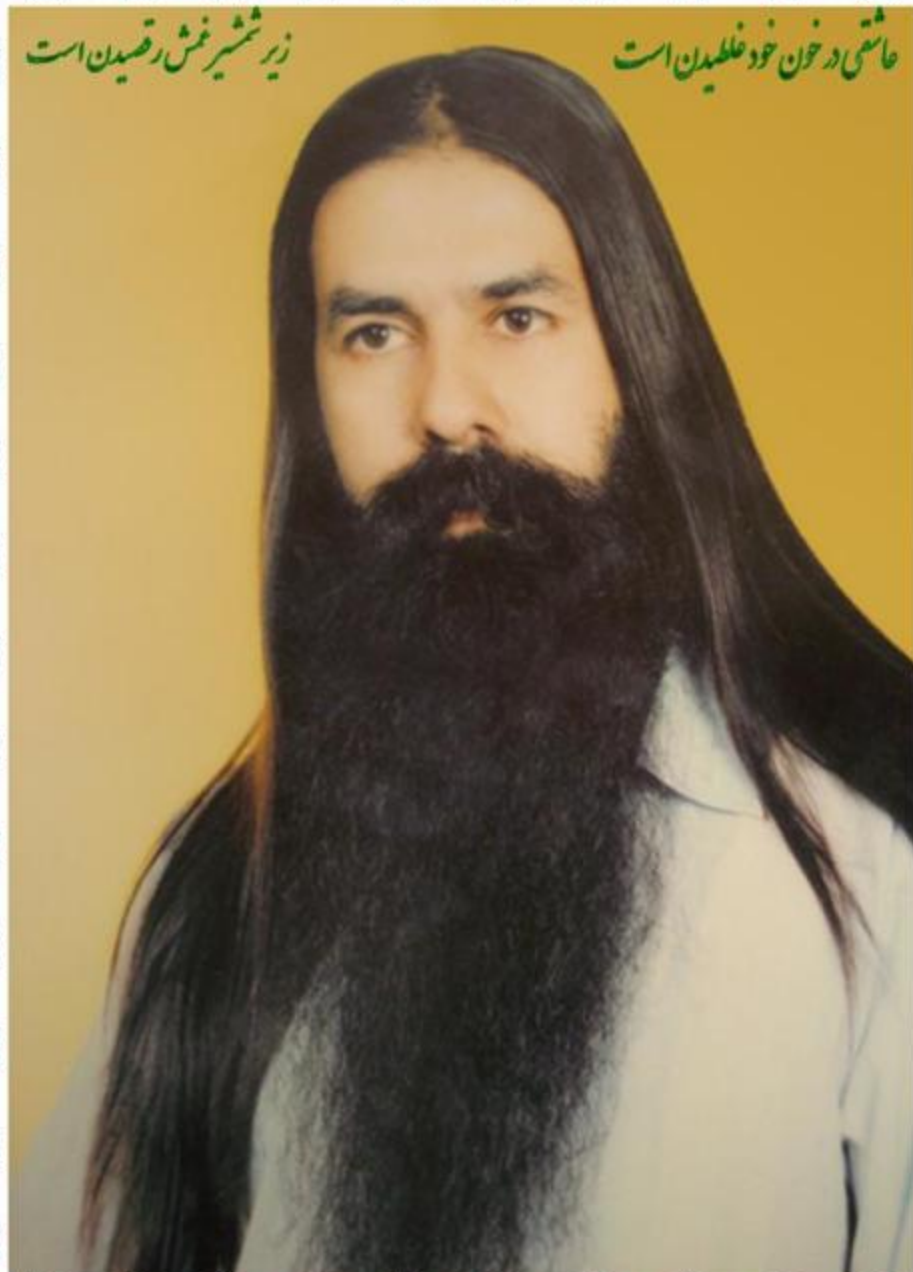
و دفتر پردیوری سلطان سهاک که فقط دست نویس می شود و در اختیار مردم قرار می گیرد، دیوان خان الماس را بصورت کتاب آئینی یارمان نام می برند و به آن استناد می کنند. در صورتی که دیوان اشعار پیش گوئی خان الماس کتاب مقدس یارمانیان نیست، بلکه خان الماس بعنوان یک درویش صاحب نظر با خواندن دفاتر مقدس پردیوری تفسیر خودش را از آنها داده است که همه درست نیستند. بعلاوه مغرضین خیلی اشعار بی ربط به این نوشته خان الماس هم افزوده اند که هیچ ربطی به خان الماس ندارد. حدود دو ماه قبل از شهید شدن سید خلیل عالی نژاد در سوئد، ایشان یک جلد دستنویس خان الماس را که خودش جمع آوری کرده بود، برایم فرستاد و طی نامه ای 36 صفحه ای و تلفنی که با من داشت، خواهش کرد من این دیوان خان الماس را از نظر سبک نگارش و اشعار ربط داده شده به خان الماس تصحیح کنم. ایشان نظر لطف داشتند و بنده را از خودشان صاحب نظر تر دانسته بودند. متأسفانه من به دلیل کار زیاد در مدت دوماه نتوانستم دیوان خان الماس گرد آوری شده ایشان را که پر از اشتباه و اشعار اضافی و به خان الماس چسبانده شده باست را بخوانم و تصحیح کنم. ایشان متأسفانه عمرش بقاء نکرد که من تصحیح شده را برایش بفرستم، زیرا توسط تروریستها کشته و سوزانده شد.

من فقط در اینجا چند نکته و چند واژه اشتباه را نمونه وار می آورم. اولاً آنگونه سید خلیل زنده یاد گفته اند، این دیوان اشعار خان الماس است. پس

کتاب مقدس یارسانیان نیست. کتاب مقدس یارسانیان سرانجام و دفتر پردیوری یا دیوان گوره است و دفاتر چهل تن سید براهه (مجموعاً زیر نام زبور حقیقت شهرت دارد که تاکنون اجازه چاپ نیافته است). دوماً در این خان الماس گردآوری توسط سید خلیل که در سال 1376 رو نویس شده اغلاط زیادی در آن هست مثلاً ص 3 نیکی درست است و نیستی غلط و دکان باطن درست است و و کار باطن غلط و عام درست است و عالم غلط ص 5. ضمناً اشعار زیادی به آن اضافه کرده اند مانند اشعار قروانی و نظیر آن که هیچ کدام به خان الماس تعلق ندارد. من تمام این دیوان خان الماس را با ترجمه فارسی آن که اضافات و غلط هم زیاد دارد، نگاه کردم، اما بعضی از آن اشعار استناد شده را در آن پید نکردم و اگر هم پیدا می کردم باید به شما عزیزان بگویم و از سبک شعرش و هم از سبک نگارش به خان الماس تعلق دارد. ((

زیر شمشیر غمش رقصیدن است

عاشقی در خون خود غلظیدن است



دیوان

حضرت خان الماس لرستانی

« تقدیم به شیروان شهباز مقدس پر دیوار »

گردآوری، مقابله، کتابت، ترجمه

سید خلیل عالی نژاد

۱۳۷۶

ارائه شده توسط وبلاگ یاران پر دیوار به مدیریت سیلک خسروی

www.yaranepardivar.blogfa.com

حضرت الماس بیگ معروف به خان الماس فرزند حضرت محمد بیگ و برادر حضرت آتش بیگ، چشم بیگ و ابدال بیگ بوده است. این خانواده که به احتمال از نوادگان حضرت شاه ابراهیم بوده اند، علاوه بر مقام سیادت و پیری، دارای مقام باطنی نیز بوده اند. در قرن یازدهم و نوزدهم اول قرن دوازدهم هجری در منطقه ای از استان لرستان موسوم به دینور که اکنون نورا با نام دارد می زیسته اند. دو قرن یازدهم و دوازدهم هجری بعد از عصر پریور به لحاظ ظهور حضور پیران باطنی اهل حقیقت شکوفا ترین دوران برای جامعه ایران اهل حق بوده است و زیر پرچم آن با خانواده مذکور در چند منطقه اهل حق نشین بزرگانی حضور داشته اند. از جمله، حضور حضرت شاه عباس و یارانش در منطقه ای از کردستان عراق موسوم به کرکوک و بایان. حضور حضرت سید فرضی و شیخ اسیر و یارانش در دوستانای قزوین از توابع صحه کرمان. حضور حضرت سید یعقوب گوران در منطقه گوران از توابع کرمانشاه، حضور حضرت آقا سید میر حسن و یارانش در دوستانای تادیران جلالت از توابع کرمانشاه و حضور حضرت درویش ذوالفقار گوران در منطقه گوران کرمانشاه. ... حضرت خان الماس دارای جلوه ذاتی از حضرت پریوری بوده است و در بیان کلام ایشان شامل تفسیر و تعبیر بعضی از احکام و قوانین سرانجامی و شرح وظایف یاری و پیشگویی ایلی در زمینه بروز جنگها و شیوع بیماریها و وقوع طوفانها و زلزلهها و جاری شدن سیلابها، ظهور سلسله های سلطنتی و شان و کسب داران و انقراض دولتها و اختراعات و اکتشافات بزرگ و دیگر انبهای اجتماعی و نهایتاً ظهور و زوال حضرت حق در جهان بشر و نیرویهای مربوط به آن در حوالی قزوین می باشد. گفتارهای آن بزرگوار بسیار پرتنوع و جذاب و نگران دهنده می باشد که در میان جامعه اهل حق از شهرت و محبوبیت و احترام خاصی برخوردار است.

که به دلیل همین محبوبیت و احترام، دستنویسهای بسیاری از آن نزد مردم اهل حق یافت میشود
که متأسفانه از نظر تعداد و یکسان بودن مطالب و عبارات فاقد هماهنگی لازم است، که البته
این عدم هماهنگی برای دیوانی که در طول تقریباً سیصد سال صدها بلکه هزاران نسخه از روی کتابت شده
و در بسیاری از موارد سینه به سینه انتقال یافته به دور از انتظار نیست، زیرا از طرفی با احتمال خطای
حافظه مواجیم و از طرفی با ضعف احتمالی مواد نوشتاری کاتب از سوی دیگر امکان آسیب دیدگی برای
نسخه‌ها و فاخته اصلی..... جای شدن آیات و کلمات گوناگون شدن واژه‌ها در تمامی نسخه‌های موجود در دسترس حقیر
به حدی است که خواننده آشنا به رموز کلام را به شدت متأسف می‌نماید، این تأسف حقیر را بر آن داشت
که تا حد ممکن نسبت به رفع نواقص و ابهامات موجود آمده اقدام نمایم. بدین منظور اوایل زمستان سال
هزار و سیصد و هفتاد و پنج دست بکار شدم و به مرور توانستم ده نسخه را با هم مقابله کنم که خوشبختانه،
ضمن مقابله نسخ ده‌گانه تا حدود زیادی کاستی‌ها و ابهامات موجود برطرف گردید. پس از تصحیح و مقابل
نسبت به ترجمه تقریباً تشریحی دیوان اقدام نمودم سپس لغات و اصطلاحات هر بند تا آنجا که نیاز به
شرح و معنی داشت بطور جداگانه شرح و معنی شده در نهایت آنچه را بدست آمده بود با خط خود،
کتابت نمودم، در مجموع، مقابله، ترجمه، معانی لغات و کتابت این دفتر نه ماه بطول انجامید...
دختر مورد استفاده حقیر از پنج تا هفده بند را دارا بودند و بعضی از بندها فقط در بعضی از دفاتر موجود
بود و بعضی از بندها در هیچکدام از دفاتر نبود بلکه از دفاتری که مجموعهای از گفتارهای دیده داران بود بدست
آمده. حقیر در این جستجو توانستم بیست و سه بند بدست بیاورم، البته بندهای دیگری هم بود که به حضرت
خان الماس نسبت داده شده بود و بطور حتم از گویندگان دیگر بود بدین خاطر از درج آنها صرف نظر شد.
شاید گفتارهای حضرت خان الماس به مراتب بیش از آنچه که حقیر جمع آوری نموده‌ام باشد، اما این
دفتر عبارت است از آنچه را که حقیر با توان ناچیز خود توانسته‌ام فراهم نمایم و امید دارم که ابتدا
مورد قبول حضرت حق واقع شود پس از آن مورد رضایت و خوشنودی ذات و روح حضرت خان الماس

و در نهایت مورد قبول و استفاده یاران اهل حق واقع گردد. از آنجا که ما توانیم در نیل به مقصود
 که مد نظر داشتیم ششم و واضح است و نیز از آنجا که در ترجمه ما و تعابیر دوی سخن به مبتدیان داشته‌اند
 لذا شاید علاوه بر نواقص، مطالعه آن برای فرزندانگان جامعه یاری طلال آورد باشد. لذا ابتدا از
 محضر بندگان تعاضای غفور و قلم خویش را دارم و پس از آن انتظار نیست ارشاد از سوی صاحب
 نظران... تا سطره تلاش خیر در زمینه با حق، مذهب و مقبره حضرت خان الماس به نتیجه نرسید
 هر چند برای بیداری از غریزان در این زمینه ایجاد مزاحمت نمودم. اما ذکر کرده‌ام که در زمینه
 حیات و وفات آن حضرت بیفایده نیست. اول آنکه حضرتش در یکی از گفتارهای خود با مطلق
 پوشیدنیان پوش که بند دوازدهم این دفتر است فرموده اند: «چه سال هزار یکصد و سی و چهار»
 «و آن در بیان بواجب گفتار» یعنی «در سال هزار و صد و سی و چهار بر اساس گفتارهای دیده داران
 قبلی و در تأیید پیشگوئیهای آنان گفتاری نمایم» از آنجا که تاریخ بیان شده قطعاً بحری قمری است
 تا سال که هزار و چهار صد و هجده بحری قمری است. دو بیت و پشیمان چهار سال از تاریخ آن گفتار نگذرد
 دوم آنکه در پیش ذوالفقار کوبان که از باطنداران معاصر با حضرت خان الماس بوده است
 در یکی از گفتارهایش به سال رحلت حضرت خان الماس اشاره می‌کند: «چه سال هزار یکصد و
 سی و هشت» معان الماس لو اولی بهشت» یعنی «در سال هزار و صد و سی و هشت خان
 الماس به سوی بهشت پرواز کرد» که از آن تاریخ تاکنون دو بیت و پشیمان سال گذشته است
 و بنا بر برخی از سببیل که مدت عمر آن حضرت را شصت و شش سال عنوان نموده اند، میتوان با
 احتیاط و احتمال سال تولد آن حضرت را یک هزار و هشتاد و دوی بحری قمری دانست.....
 تذکر این نکته نیز الزام است که با احتمال نزدیک بر یقین تاریخی که در پیشگوئیها عنوان شده است
 بحری قمری است. که با این حساب تاریخ هزار و سیصد و پنجاه و هشت که در حساب تقویم بحری قمری تقریباً
 مصادف با تغییر نوع حکومت در ایران است با حساب قمری در سال مورد نظر جنگ جهانی دوم بوده است.

برای مقابله و دیوان حضرت خان الماس از نسخه های معرفی شده زیر،
استفاده شده است :

- ۱- نسخه خطی آقای سید امین بی باک .
- ۲- نسخه خطی آقای سید کاظم نیک نژاد .
- ۳- نسخه خطی مرحوم سید شاهراد عالی نژاد .
- ۴- نسخه خطی مرحوم سید منوچهر دلایی .
- ۵- نسخه خطی خانم فروزنده شعیبی .
- ۶- نسخه خطی مرحوم علیدین خادش .
- ۷- نسخه خطی آقای جمیل انشار .
- ۸- نسخه خطی آقای پروشید شیرین بیان .
- ۹- نسخه چاپ شده آقای صدیق صفی زاده .
- ۱۰- نسخه خطی قدیمی تعلق به نگارنده .

فہرست دیوان حضرت خان الماس

صفحہ	عنوان یا مطلع بند	صفحہ	عنوان یا مطلع بند	صفحہ
۵۲	شرط و اقرارہ	۱۳	سلطان سرجم	۱
۵۳	یاران بی دودن	۱۴	یاران قروانی	۲
۵۴	یاران بجزوشو	۱۵	جم نشین جسم	۳
۵۷	یاران عامہ	۱۶	طواف یاران	۴
۵۹	آشوزہ شاران	۱۷	چوادر گوشہ ماتن	۵
۶۰	ہن و ہمزارہ	۱۸	یادوان آشو	۶
۶۲	زہ آتش دہلی	۱۹	یاران سردیو	۷
۶۳	دور و زمانہ	۲۰	یاران اظہار جو	۸
۶۸	دخم چوین سبو	۲۱	یاران حق و ش	۹
۶۹	ذات حق یابی	۲۲	یاران سنان دیم	۱۰
۷۱	یاران سام سبو	۲۳	آشکار سبو	۱۱
۷۴	لغت نامہ دیوان خان الماس		ہوشیاران ہوش	۱۲
			۴۳	

بیهوشی با علی قزوینی

بہ اول و آخریاد

بہ اول و آخریاد

حضرت خان الماس مرمو!

حضرت خان الماس مفریاد!

سلطان سرجم

سلطان سرجم

التجام ایدین سلطان سرجم

استدعی عاجز از نام اینست ای سلطان سرجم

صاحبو عدلو داد مولای محترم

ای صاحب عدل و داد وای مولای مستم

سے عرضہ داروم لازم و نم

سے عرض و خواستہ دارم کہ بسیار برام مهم استند

سوگندت عدم و یکمانی ویت

سوگندت می دهم بہ یکمانی و یکمانگی خودت

بوخش و و کسے سرمد اوریت

کہ ایمان را بخشی بہ آن کسی کہ سرمد راحت فدا می کرد

یانی بنیامین پیر نازارت

یعنی پیر بنیامین پیر نازروا و ناندین و عزیزت

صاحبو جوزو شرط صاحبو اقرارت

کہ صاحب جوزو سے و صاحب اقرار است

قسم و یا بهوی خالص دوریشان
زه کل ویرده ریاضت کیشان
نفس قناعتکار گونیده کلیم
بی پروا زه خوف عذاب الیم
دایم شاخون رحمانو رحیم
لا قید زه طلسم شیطان برحیم
اول عرض ایدن یا شای باش کینان
و بهت جم اظهار بو عیان
زه جم دوریشان شای قومی پوشا
دور زه کل عالم با ده کوشنوش
دوم، قحطی سال تنگنیره و تار
سراسر جهان توگیر و وار
باضی زه عالم مون حرام خوار
یار داخل نکین و لقمه مردار
سوم، بربنوی پامال بودین
فایم مواثر جم میرزای آخرین
دیت پی و دون کس تناسوه
کم کس همانو و رای رامه وه
دوران گیلو و ناخاسروه
خاسان پنهان بو بدان آشکار

قسمت میدیم به بگ یا بهوی از سر صدق دوریشان
کولده هر چیز گذشته و به ریاضت کشی شغولند
دقنص خود را بقناعت خوداده و با تو راز و نیاز می کنند
دار شدت محبت تو از عذاب دردناک آخرت بهم ندارند
دیمام شاگویی عنفات رحمانیت و در میخی تو هستند
و آزادند از قید تعلقات و ظلمات شیطان رانده شده
عرض اول اینست ای شاه شاهان که
به بهت جم وجودت را عیان و ظاهر بفرمائی
در برابر چشمان دوریشان و ارا و تمنا داشت
که قبل از تمام خلایق با ده کوشنت را نوشیده اند
عرض دوم اینکه در سالهای قحطی و سختی و تیره روزی
که کس امر جهان با سایل و مشکلات درگیر میشوند
بعضی از مردم به حرام خواری روی آورند
یا با حق را از اعتماد به حرام حفظ بفرمائی
عرض سوم اینکه در عصر آخر زمان که دین پایال می شود
و آخرین نایب پیشه و ظهورت پنهان از چشمهاست
و حضرت به مقام و درونی غیب الغیب تشریف می بری
کتر کسی از مردم جهان بر راه راست باقی می مانند
و دوران به دست بدای افتد و بهر آنهایی که گرد
خوبان پنهان می شوند و مردمان بد همه جدا آشکار می گردند

راسان کم مبون چوین برقی و نار	راستگو چون برق پنهان در بار بهار کم میشوند
ملک طیاری صبو عالم گیر ،	آزمون ملک طیاری در روز سراسر جهان را فرمای گیرد
خیالان خاص گل فچو او ویر	افکار و اندیشه های خوب کلا از یاری رود
قلب یارسان وینه یخین بو	قالبهای مردم اهل حق مانند یک قطعه یخ سرد میشود
پاشان گیر دام هزار و این بو	و پایشان در دام آزمون نهانی گیر می افتند
نه جم نه صوبت نه یاری نه یار	نه جمع حقانی می ماند نه صحبت نه یاری و نه یار
نه رحم نه مروت نه قول نه اقرار	نه رحم می ماند نه مروت نه وفای به عهد نه قول نه اقرار
نه راستی و پائی نه نیستی و روا	نه راستی می ماند نه پائی نه نیستی و نه روا باری
نه شتر نه اقرار نه شرم نه جایا	نه شتر و نه پیمان حقیقت نه شرم و نه جایای انسانی
نه مردی و احسان نه دوس کردار	نه مردی و نیکی می ماند نه گذشت و نه دست کردار
نه پوئودی مسنان نه بوی عطریار	نه نغوه به بوی مسنان می ماند نه بوی عطریار ،
و بطور یار عاجز مو و دس خار	بر این صورت یاران بدست اهل باطل اسیر و عاجز میشوند
و کلب باطن مو کم اعتبار	و نسبت به کار حق و امر باطنی کم اعتنا می شوند
عینشان گمین و نیشان بو تار	و چنانشان کم بین و ذهنشان تاریک می گردد
دنیاده لاشان مو و ادهل قهار	و دنیا در نزدشان به موعده رحل قهر و غضب تبدیل
صاچو گرمی شای گرم داران	می شود و تو صاحب گرم هستی دشاچو گرم دارانی
آمین بر سین و داو یاران ،	امید دارم که در آن روز کار به فریاد یاران برسی
اسم اعظمت چو و یاران ،	تا اسم بزرگت از یادگیشان نرود و غافل نشوند
و ایم بو چون اولاد اولادان	تا دانه نسل در نسل در یار و ذکر تو باشند ،
یار و فکر تو غاندر غافل	مخبره یارانانت از ذکر و یادت غافل نباشند

در امید دلم برخی را که تحمل کرده اند به عدد نهی و	برنج برده شان نگرین باطل
فرزای دیوان در روز حساب از حضورت ای مولانا	فرزاده دیوان پر سای شای مردان
در پاسخ به مؤاللات تویی جواب و سرگردان نباشند	نانون باطل ویل و سرگردان
و بهار را به نشان زخامت و پشیمانی بادندان بخوند	لب نخل و نیش و نندان
داز چشمانشان اشک و خناب به نعامت به دامن نریزند	زه چم نریزون خیرناو و دامان
باشاه حقیقت تو را گویند میدهم به آن ذات بی مانندت	باشاه تو و ذات بی قیاسه
حق را به عددار بدی و حق شناس را سر فرزانای	حق بدین و دس حق شناسه
تا کلام خوان با صدای خوش و ساجات خویش	کلام خوان و دنگ لاله خامه
دانی جمع با آئین گوئی و التماس به درگاهت تو را به	جم و آمینو التماسه
بزرگی ستایش کنند و این سی بیت نطق و گفتار حقانی	ای سرده اسات نخت خان الال
خان التماس را امید است قبول بفرمانی از موصوفه و افلا	آمین قبول کی و صدقوا خلاص
ذکر و درو زبانم از کس به تا شام	ذکر زواغم کس تا و شام
پوسته عبارت اول و آخری را به جمال مولایم باشد	اول آخره یار و نور مولام

۲

یاران قروانی	یاران قروانی
یاران بیان کیم آینه قروانی	یاران بیان کیم آینه قروانی
تمام تیارین جم سلطانی	تمام تیارین جم سلطانی
قول رو در انزل شاه مردانی	قول رو در انزل شاه مردانی
خوردن خنده سپاهی شادوشین	خوردن خنده سپاهی شادوشین
و عشق داود و چینی بنیامین	و عشق داود و چینی بنیامین

رّه دخت تنگی پی دفع بلا ،
دناچار قروان نکران صلا
او پری عقباکرده ش ناباوه
رّه جمله پیشکش و رشت حسابوه
دعالم خوشی حسب رضای دل
مبولکالین تیوم پری حاصل
دیقین پاک و صدقوا خلاص
قروان بکران پی روی التماس
اول جبرئیل قوچ رّه غیب آورد
دجای اسماعیل قروانشان کرد
نام او قروان مشهورن و دعالم
اسمش مزانون خلایق تمام
دهم ذیحجه عید قروانده ،
عالم مزانووشاه عیانده ،
ثانی قروانی کله زرده بی ،
سه ماهی سیروان میگیل درده بی
مبولقروانی خوب و هم تیار
شش طنک و پرده چاقو خوش رخسار
هم کران چن کس یاران دلپاک
اخلاک نه درکای شاسلطان صحاک

می باید در وقت بروز مشکلات دبرای دفع و دفع
بلا و از روی ناچاری نسبت به صرف قربانی اقدام نکنند
زیرا آن نوع قربانی برای آخرت کار ساز نیست
و در ردیف پیشکش و رشوه به حساب می آید
بلکه می باید در زمان خوشی و از روی میل قلبی و رغبت
در زمین زندگی بذکر کردار و نذر برای برداشت بکشت
نخاید و از سر صدق و اخلاص و بایقین پاک نذر
د نیاز و قربانی کنید برای روزی تنگی و ساداد
قربانی اول گو سفند زوشا خداری بود که جبرئیل از دعالم غیب
آورد و آن را به جای سیر اسماعیل قربانی کردند
نام آن قربانی در نزد خاص و عام مشهور است
و نام و موعدش را تمام خلایق میدانند ،
و واضح است دهم ماه ذیحجه عید قربان است
جمله عالم بر این امر واقفند و بر شاه نیرعیان است
قربانی دوم گادگوزن کوچی معروف به کله زرده بود
و قربانی سوم ماهی رودخانه سیروان بود که پیر میگیل در ده
آن را خورد ، می باید قربانی خوب و سالم و آراسته
و بالغ یعنی شش ماهه و چاق و زیبا و نوزادانی باشد
برای صرف آن جمع کنید نغز از باران و اجده زرباط و دلباک یا
که میدانید خالصانه ارا دهند شاه سلطان صحاک هستند

پاک کن دست و پا و داغ چینی دم
قرارش بدین نهشت قاپی جسم
موجم نشین کل قالب پاک بود
قاپی و حضورشای سمناک بود
دیده ناپاکان محرم نین و جم
بویان میزان خلیفه و خادم
ورسم ازل آیه سلطانی
تمام تیارکن رسم فردانی
و شرط قانون قاعده دوسان
لیکیشانی فردان بوسان
شیرین شکرانه باوران و پیش
کامش شیرین کن و شکرانه ویش
یکی در دارو او دست راستش
خادم مودامی تیغ قصت قصاس
بواجین آیه شرط بنیامین
جم همت کوان و لاله و آجین ،
دناز قروانی و درارین و جا ،
داخل کن فردان و جای خلوتگاه
دستی فردان داین قرار و زمین
بواجین نام پادشاه و بنیامین

پاک کنید دست و پا و داغ و دانه قربانی را
و آنرا با ارکان و ادب با استکان جمع بیاورید
می باید اهل جمع همگی طهارت ظاهر و باطن داشته باشند
و لیافت حضور در جمع را که حضور شاه غفیناک است و آداب
آنرا که چشم و دلشان ناپاک است محرم نین و جم
و نباید آداب و ارکان جمع و نحوه عملکرد و خلیفه و خادم را
در جمع ببیند و باید برابر شرط و شون کلام حضرت سلطان
تمام رسوم و مقررات را در مورد قربانی و نذر بجا آورید
و نیز می باید برابر احترامی که بر اساس قانون یاری قربانی
نزد حق دارد ، تمام اهل جمع پیشانی آن را بپوسند
پس از آن شیرین شکرانه و نیاز را پیش بیاورید
و پس از دعا و ادن نیاز کام قربانی را با شکرانه شیرین نمایند
و یکی از یاران دست راستش را همراه با احترام تمام
بردارد و خادم کار دیا چاقویی که قرار است قربانی با آن
ذبح گردد برداشته و بعد تکبیر و دعای شرط بنیامین قرائت
نمایند و اهل جمع برای قبولی آن دعا آمین بگویند
و بعد قربانی را با احترام از آستان جم برداشته و آنرا
به محل پاکیزه و خلوتی برای ذبح شدن انتقال دهد
زمانیکه قربانی را بر روی زمین قرار دادید برای
ذبح شدن نام پادشاه و پسر را بر زبان جاری نمایند
ع

خاس رگ حلقش سواکن و هم	خوب رگهای گلویش را از هم جدا کنید
نوا بوزن کپوش و ستم	مبادا حلقش را با ستم و بد دور از خدا را بریزید
هر وقت بکیشین تیغ دبی مدار	زمانیکه کار را بر گلویش کشید باید بگوئید
مبو بواچین اول آخه ربار	اول و آخر عزیز شاه خاوند کار
خیون قروانی بریزین و حال	خون قربانی را می باید در چاه ای پاک بریزید
بکن شکر ذات بنیای ذوالجلال	و شکر ذات بچون یکتای بنیای ذوالجلال را بجا آورید
و قولو تعلیم بادشای بی باک	بنا بر اساس تعلیمات حضرت سلطان
قبولین خیون بو و خوراک	خون حرام است و نباید به هیچ عنوان خورده شود
شورن و آو قروانی ربه خون	اعضاء قربانی را با آب بشوئید تا خون از اعضا جدا
بکن شکر ذات هزار و یک دون	شود و شکر ذات صاحب هزار و یک منظر را بجا آورید
چین ریزم ناخاس ناقابل پی جسم	چند عضو ناقابل ارزش حضور در حج را ندارد و خوردنی
رّه اعضای قروان جاکن و هم	نیست را از اعضاء قربانی جدا کنید و
چه تحت ازل ارکانو آسین	برابر با فرامین و دستورات ازل آسین حقیقت
مخفوظ بداران تا ختم آسین	تا خاتمه مراسم جمع در جانی و با احترام حفظ کنید
نوالذری و نش مل و مور	مبادا در این وقت پرند و یا حشرهای اذیان
قروان قبول بو بره شو و نور	بخورد، تا بخاطر این مراقبت و احترام قربان مورد لطف حق
شور و ای قروانی و رره قروانی	قرار گیرد، قربانی و شور بای آن را با هم جدا کنید و قبل از
نگران بخرا یاران گیانی	آنکه قربانی را جدا کنید اگر گشت آزادمانده و از آن کوثر
کردار نیم ورده و در گمای سلطان	ای یاران عزیز کردار نیم خورده و ناقص در درگاه سلطان
مخمو قبول در رسم و ارکان	برابر قانون و رسم و ارکان یاری قبول نخواهد شد

قروان چندی با دران و جسم
بنین و حضور سلطان اقدم

قروانی که پخته و آماده گردید آنرا با احترام بحضور جمع یاوران
و آنرا در حضور حضرت سلطان اقدم بگذارد و

چندی چمن تیری که پرچی بویوس
بش و بی سرپوش دران و کس
بش بی تیری برهنه تن

به همراه قروانی با اندازه مورد نیاز زمان مخصوص و موسوم
به تیری تهیه نموده به جمع یاوران و دیگر گرفت بدون سرپوش
از زمان به بیان ندهد زیرا قیمت بدون مانع برهنه است

عریان کی لایق حضور چمن

و تن برهنه بافت حضور جمع یاوران حقیقت با ندارد

بی صدا و بی دنگ بلالان و دل
دل زده ذکر حق نگران غافل
پنجشنبه روشی جمعش بوالیوار

این جمع بی سر و صدا یکسره در حال بازی و نیاز قلبی باشند
و لحظه ای دل خود را از یاد حضرت حق غافل نکنند
و روز پنجشنبه که غروب آن شب جمع بوجوب حساب می آید

حاضران نه جم چمن پیر نازار
داود اشخاصی مردان و حضور

چند پیر نازار در حلقه جمع حقیقت حاضر خواهند شد
و داود در حضور جمع بر پای ایستاده و سایرین در جمع حاضر

نذر و قروانی مرز و نور
بلی آمانت دوسان گمانی

نشسته اند و حضورشان قروانی را با لطف و نور آویزانش
باطنی میدهند. آنرا نهار ای یاران عزیز و جانی که

پاره مکن برگ قسم قروانی
برگ بیش دوس مکن شکسته
شکسته ندان و جم بسته

نان مربوط به قسمت نماز پاره و نیمه نکنید و برگ
قسمت یار را که حجاب قروانی است شکنجه نکنید
و قسمت ناقص و شکنجه جمع بسته یاران ندهید

هر بیش بی برگ بدران و یار
چه شفت کردار بنین و طومار

اگر قسمی را بدون پوشش به یاران این جمع بدهید
آن قسمت در دفتر و طومار پیروی بنویسند و شفت نمی شود

بالا بوار کان بنشین و جسم
درخواست بعیدن مانند ی خادم

با ادب و با ارکان در حلقه جمع یاری شرکت کنید
درخواست برای گرفتن قسمت جایز نیست و شایسته است که خادم

هر کس که بش ز یاد بسانو	بر یاری و هر کس که قسمت اضافی دریافت کند
ساره روی مساو خیل همانو	فروای دیوان در حضور حق خجالت خواهد شد
قله سوخان رزم قروانی	ای یاران استخوانهای قربانی را که اعضاء متبرکند
مشکان و جم دو سان گیانی	نشکند و احترام آنها را در همه حال نگاه دارید
خلیفه تا وقت ختم جسم کردن	خلیفه تا وقت ختم مراسم جمع و پایان
نبو و جسم لقمه لبش درون	انجام وظیفه اش اجازه ندارد از پیش و قسمت خود
اگر و خیال نوس زبون بو	بخورد و اگر خیالات و وسوسه های نفس زبون بر
بارش و منزل هرگز ناورو	اوضاع کند بار امانش را بر گزب مقصد نخواهد رساند
صاحب قروانی چه وینه یاران	صاحب ظاهر که قربانی هم باید مثل سایر یاران
بش بسانو وینه بشداران	قسمتی مطابق با آنچه دیگران می گیرند دریافت کند
او هم چون گروی یاران یاور	و او هم شایسته است که مانند گروه یارستان
باید نورو بش ز یاد تر	حاضر در جمع بهیچ عنوان قسمت زیاد تر دریافت
اگر بانو ذره نه یانه	کند و قدر باید هر چه زودتر تقسیم شود و اگر کف
قبولش نین یکتای یگانه	ذره از آن در منزل باقی بماند مورد رضای حق نمی باشد
نیاز پوشش باوران و جم	بها و قیمت پوست یا پر قربانی را ب نیانه بد هد
هر چی باشن سوز بکن در دم	و همراه با قربانی در حضور جمع یاورید و بسپرد صرف کنید
خیر و خدمتش تمام کن بیون	دخیر و خدمت متعلق به قربانی را با رعایت قانون یاری
دارگان دین و صدقو یقین	بر جا آورید و از روی صدق و یقین به انجام برسانید
گروه دو تیری شه چل زیاد تر	چل و دو دانگ گروه را همراه با قربانی بسپرد نمایند
چنی دوشاهی بدن صرف سر	همراه با معادل ارزش دوشاهی موسوم بسپرد و ما

دوشاهی داود سفید یاران	سکه دوشاهی دادوی پول نقره بوده ای یاران
اوسارای بی چه دلی شانان	که در عصر پر دیور در شهری ایران رایج بوده است
همت بسان و جم نشینان	هر کس گرفتاری دارد از جم طلب همت بنماید
میردان اخلاص صاحب یقینان	واز دم گرم یاران خالص و با ایمان همت خبر دهد بنماید
آخر آو گرم باوران و جسم	در مراحل پابانی مراسم آب گرم برای شستن دست
پاک بشوران و جسم نشین کلم	یاران به جمع یارید و دست همه را که به تندر آغشته است بشوید
نام تیار کن کار و کردارش	و به خوبی در مرتب انجام دهید آنچه را وظیفه و مقرر است
تا قلم زین بت کی طومارش	تا پیروی قلم زین در طوماری اش کردار تان را ثبت نماید
ختم گران آداب هفت دوائی عظیم	بدین ترتیب آداب هفت دعای عظیم را به جا آورید
زیارت کن جسم در رسم قدیم	و پس از زیارت جمع و یاران حاضر برابر رسومی که از قدیم
خاص خاص ارکانش باوران و جا	مانده است جمع را ختم کنید و همه ارکان یاری را به نحو سن
پی ریو سفیدی ساره رو کعبا	به جا آورید به منظور رو سفید شدن در آخرت و فرمای
نخت خان الماس مغز بی پوسن	دیوان از نطق خان الماس هسته بدون پوست است
اینه واجبات قربانی دوسن	و این گفتار واجبات و ارکان مراسم قربانی است

۳

جسم نشین جسم	ای اهل جمع دای جمع نشینان
نگه بشنوان شه ارکان جسم	بشنوید نگانی را از ارکان جمع ازلی حقیقت
جسم با و حضور سلطان جسم	جمع در حضور سلطان جسم برقرار می شود
چینی پوار جسم خاصه مستم	در حضور چهار ملائک مخصوص و با احترام
چوار گوشه جسم چینی فوق جسم	چهار گوشه جمع و صدر یا فوق جمع حقایق

۱۰

جایگاه یاران است که از نظر خایب هستند	جاکه یاران غایب و چشم
اگر از اصل جمع کسی آن یاران حق را چشم ببند	اگر زده یاران بویان و چشم
چگونه قادر است در حلقه جمع شکر کند	کمی قدرت دارد بشود و چشم
فوق یار اس جمع تخت مولای قادر و نورانی است	فوق جم تخت قدرتی بیمه
و جایگاه حضرت سلطان آن پادشاه بزرگ است	جلاله سلطان پادشاهی عظیمه
گوشه راست جمع جایگاه پیر بنامین است	گوشه راس جم جای بنیامینه
که دانند در حال رجا و آمان و در خیل گفتن است	مدام و لاله دم و آینه
همان که رسم سرست و بل فیلن است	رسم سرست بل پلین
و صاحب زور و ذات و صاحب گرز نصد من است	صاحب زور و ذات گرز نصد من
یک گوشه جایگاه داده دگر دسوار نمایان است	یکی گوشه جاگی داو و حیانه
همان که گیر دلاور و کسر دار لایق عهد کیانان است	کیو دلاور باشی کیانان
فریادین روز سختی داده دست ای یاران	فریادین تنگ داده یاران
اصد داریم که خالی و کار یاران شاده کند	آمین نوینو خلل زده کاران
یک گوشه جایگاه نویسنده دفتر است	یکی گوشه جاگی منشی دفترن
که از کل صباها و جریانات با خبر و آگاه است	زه کل حساوات او با خورن
نویسنده دفتر پیر موسی صاحب طو مارن است	منشی پیر موسی صاحب طو مارن
که خبر و شکر نویسنده تمامی بر وجه عالم است	خبر و شکر نویسن بر تا و بارن
گوشه چپ جمع جایگاه گنار برجسته حق است	گوشه چپ جم باش گنارن
یعنی مصطفای پرتو غضب و خشکی است	پانی مصطفای پرقین و قازن
یک گوشه جایگاه خاتون رزبار است	یکی گوشه جاگی خاتون رزبارن

که شفاعت کتبه یاران و دست به کردار است	رجا چای یاران دس و کردارن
یاران در جمع بنشینید برای حل مشکلات	بنشان و جم یاران پی مشکل
بمانید که آنان جای خود را باطناً ترک نمی کنند	اوان جای ویشان نمکن خافل
تا به این شرط که اهل جمع شایسته باشند	بلی و شرطی جم نشین خاص بو
و از مردان و یاران باید دار و حق شناس باشند	میرد مایه دار مولا شناس بو
و از هفت نفر کمتر در حلقه جمع نباشند	زه هفت تن کم تر نو و چشان
یقیناً حضرت مولانا چشم خود خواهند دید	یقین موینون شا و چشان
ی باید که جمع نشین شایسته و پرهیزگار باشند	باید جم نشین خاص تر با کار بو
دست و چشم و دل او هر سه درست و میزان باشد	دسو دیده و دل هر سه تیار بو
و چنان دو دستهایشان ارکان دار و با ادب باشد	دیده و ادب دس ادب دار بو
و در ایشان در راز و نیاز با صاحبکار عالم باشد	دل لالیای حضور شای صاحبکار بو
هر یاری که در مراسم دعا قلباً به او متوسل نشود	هر کس تر دو نامش شمار و
شاه صفت او را در شمار یاران قبول نخواهد کرد	شاه ادکس و یار قبول ندارد
و هر کسی که بدون ذکر حق در جمع یاری شرکت نماید	هر کسی بی هو بنشیند و جسم
در شمار آن حکاران است و گناه او گناه بزرگی است	او کس گناش زیاده نه کم ، ،
از مبلغ بسیار زیاد تا مبلغ خیلی کم نیاز تهیه نمایند	تو من تا قران قران تا دینار
از روی صدق و نیاز مندی در مجلس ذکر و در جمع شرکت	بی هو میشان یاوران یار ،
کنند ای یاران و ذکر ذات پور نزنند و نیاند باری است	پور نزن نیاز شکرانه چمن
کمی باید پس از ذکر و دعا به دست خادم جمع تقسیم گردد	قسمت باری دس خادمین
هر کسی بطور نامشایسته در حلقه جمع شرکت کند	هر کسی و جم نشین ناشایس

یا زره حجم بیرون یا ادب بایس
قابل نین و حجم نا دیده سالان
ناشی نادانان نزان احوالان
بلی سیر حجم واجبن پیشان
بونیان آداب ارکان ویشان
و شرطی تعلیم ارکان ورده بو
و آئین یار سیر سپرده بو
حجم دعوی شیرین آشوی اردن
خلافکار زره حجم کی مسور بنا
پاک تن پاک لباس پاک دیده پالده
حجم نشینان جسم بداران مشکل
حجم لعیه یارن یاران یاور
نایاک کی مجموع حج اکبر
حجم کارخانه حق شای صاحبکاره
حجم جالمی امید امیدواره
حجم ذوق دیدار قرمزنی پوشه
حجم جاگی یاران الظهور نوشته
حجم ثمانی روی تنگ التجای یاره
حجم مقام مشق پشت چینی چاره
نظم فوق حجم تا و پنیامین

یا باید از جمع بیرون رود یا رعایت ارکان و ادب را بکنم
افراد کم سن و سال لایق حضور و حلقه جمع نیستند
در نیز آشنائی که بی تجربه و نادان و نا آشنای آئین هستند
آنها بدین مراسم جمع برایشان واجب است
و باید بینند آداب و ارکان آئین خود را
آنها به شرطی که تعلیمات مقدماتی ارکان یاری را
فرگرفته و در آئین حقیقت سر سپرده باشند
در اجماع یاری معرکه مصاف شیر و اثر دامت
و خلافکار در این هنگامه نبودگی در امان است
ایل جمع باید لباس و تن و چشم و دل پاک داشته باشند
و باید در اجرای مراسم جمع سهل انگاری نکنند
و در اجرای ارکان سخت گیری کنند جمع کعبه یاری است ای
یاران و ناپاکان چگونه شایسته زیارت حج اکبر هستند
جمع کارخانه حقیقی شاه صاحبکار است
جمع جایگاه امید داری امید واران است
جمع محل بروز شوقی داشتیاق دیدار حضرت مولاست
جمع محل استقرار یاران کوشش است
جمع جای التماس و استعدای روز تنگ یاران است
جمع جایگاه تمرین یاری و حضور دوازده امام است
ناظم ارشد جمع حقیقت پیر بنیامین است

سر مشق دهنده آیین و التماس به درگاه حق اوست	سر مشاق او هن و لا اله الا آیین
هر کسی از تعابیات او سبب پی کرده و خطا کند	هر کسی ره سر مشق او خطا کرد
می باید به حضورش و در جمع جرمه پروا نداشت	مبوت ترجمان هر و او فرو
امید داریم که جمع نشین در امتحان مرود نشوند	آیین جم نشین و مشق نون رد
و در این نشان سزاوار جرم و مکافات قرار نگیرد	نیو چه ریشان سزای خود بند
جمع بسته باطن و معدن اسرار مولائی است	جم سر مخفی قرمزی و مینه
و پناه نیازمندان و تکیه گاه التماس یاری است	جم جاگی نیاز تکیه آیین
و چشمه آب حیات و مصدر شفای بیماران است	جم چشمه حیات شفای بیماره
و شوق و ذوق دیدار چشمت و چهار ملائک است	جم ذوق دیدار چل چینی چاره
جمع کعبه شریفه اهل حقیقت و قبله یاران است	جم کعبه شریف قبله یاران
و بخشنده خطای گناهکاران است و شاه و لایق است	جم بخشنده جرم گناه کاران
آزما برای شادی دلهای یاران خلق کرده است	جم بی ذوق دل شاق قرار دادن
و به آن عدت است که دل و روح اهل جمع همیشه شاد است	ذو بوند خاطر جم نشین شادان
جمال حضرت مولا در جمخانه حاضر است و نیز	جمال مولانا و مسم خانه
جمال پیر بنیامین که پسر سرانه آیین باری است	چینی بنیامین پسر سرانه
جمع مکان تقسیم و بخشیدن جرمه شراب کوشرانه	جم باده کوشر حبه بختان
و میدان راستی و به اندازه سرموئی نلفزیدن است	میدان راستی میونانخانه
و محل جن شکلات مطلب داران است	جم حل مشکل مطلب داران
جمع مکان رفیع تقاضا و بلا و جایگاه رحمت حق است	جم قضا گردان رحمت داران
و سبزه گاه یاران و جایگاه صرف نند و نیاز است	جم سبزه گاهی یار نیاز کردند

جم جوز شاهی سر سپرد
 هر کس خاطر جم بنیو و بسیم
 دارگان خاص بی خیال و جم
 یقین و حل مشکل بر سو
 از حق طلب کی و حق فر سو
 یاران ای نکته بشنوان و گوش
 کی تا و کیوره کی ماور و جوش
 یاری کن بی هم نیشان خاموش
 یاری زبوی و یاد مو و فراموش
 یاوران و عشق شای قمر گوش
 تخت خان الماس نکن فراموش

جمع محل تقدیم جوز شاهی در جایگاه سر سپردی است
 هر یاری با اطمینان خاطر در جمع شرکت نماید
 دارگان یاری را بخوبی و بدون دلره به جا آورد
 یقیناً به مراد و مطلب خود خواهد رسید
 و از حق را طلب کند به حق و اصل خواهد شد
 ای یاران این نکته را به گوش جان بشنویید
 چه کسی از شما در کوره عشق حق قرار دارد و چه کسی در حالی
 جوش است یاری را به جا آوردید تمام و خاموش و سرد
 نباشید زیرا یاری زود از خاطر محو می گردد
 ای یاران به عشق حضرت مولای سخن پوش
 گفتار و نطق خان الماس را فراموش نکنید

طواف یاران

۲
 بودیم آداب طواف یاران
 خاصه خلایان و انچه دیاران
 کیوره مهر و جوش دل آتش داران
 باطن بیونان خاصه زو داران
 طوافی قاپی شای کرم داران
 هر کس اراده اش نه قالی یار بود
 میلش و پابوس شای کرم دار بود

زیارت یاران

بگوئیم آداب طواف و زیارت یاران را
 آداب زیارت خلایان مخصوص و دعاگذاران
 راه حق، آنهناکه کوره قلبشان پر آتش و در جوش
 ست بر آنهناکه باطن در دارند و زائرین در تیره حق استند
 و آنهناکه زیارت کننده آستان شاه کرم دار می باشند
 هر کس عزم و اراده آستان بوسی یار دارد
 و این بر پابوسی شاه صا حکرم می باشد،
 ۱۵

هر وقت اراده ما و زود دل	هر زمان که در دل اراده پاپوسی و عزم دیدار
میوه هوشیار بونانو غافل	حق رای نماند می باید از غفلت دور نگارده هوشیار باشد
تیار ک کروی عزم پاپوسی	د آنچه را که لازم است این سفر روحانی است اندازد
تا محروم نبوده کارخانه دوس	بید تا از کارخانه حضرت دست و لطفهای او محروم نگردد
غسل باکی کی شه او تشار	قبل از سفری باید غسل باکی به نیت تشار بکند
پری زیارت حج قالی یار	و برای زیارت و حج قالی و دیدار یار آماده گردد
تو لباس پاک دیده پاک دیباک	تن و لباس پاک چشمها پاک و دل پاک باشد
شکرش دادم برز بود افلاک	و صدای شکرگذاری اش از حق جان بر خیزد
نه جای غسل کا میو و یانه	و آنکس برسد پس از انجام غسل در منزل که ستر شد
بنای کلیام جموشکرانه	جمعی برای انجام ذکر و کلام و صرف نیاز و ضن دعوت
جم کروچن کس نام دینان ویش	از چند کس از بهم دینهای خودش تشکیل دهد
زه صدقوا خلاص هجیت بدن پیش	و از کسر صدق و اخلاص از آنها همت بطلبد
شکرانه کرد جوز سلطانی	و یک عدد جوز سلطانی را همراه با نیازهای دیگر
آمین کن پریش دوسان گیمانی	صرف کند و اهل جمع برایش دعای خیر بکنند
هجت با نوره رضا و رغبت	و همت بطلبد از آنرا از سوی رضا و رغبت
زه جم یاران پی فتو فرصت	و از باطل جمع حقیقت نیز برای پیروزی و موفقیت
فست کرد جوز دان بنیامین	خود در راهی که در پیش گرفته یاری طلب کند و جوز بنیامین
ختم کردوا و لالو آمین	را در جمع تقسیم کند و مراسم جمع را از سر عجز و نیاز ختم کند
مورکی دیده و دل زودان جینی دس	چشم و دل و زبان و دستش را با ذکر نام حق مهر کند
هر چو از سپار ووشای بیابس	در چهار عضو را به حضرت مشاهد نماید و گذار سپارد

می باید به هم چسبند چه دولت و چه دشمن در هر حالت	باید و هیچ کس چه دوست چه دشمن
حرف ناپسند و دور از شان یار بر زبان جاری نماید	نواچو هرگز حرف ناپسند
و هیچ مخلوقی را از خود نرنجاند و آزرده خاطر نگذرد	بسیج اشیاء و پیش یکی دل آزار
در این صورت حج و زیارتش نزد حق قبول خواهد شد	حجش قبول مولا ای صاحبکار
اگر قائل بدینش در این سفر رفیق راه و هم سفرش باشد	ار پدر کشته رفیق را بشو ،
نباید ذره ای با او بدی کند و اندیشه بد به خاطر راه	نباید ذره بدی بنه اش بوشو ،
دهد یا اگر دشمن زهر در کاسه اش بریزد می باید	یا اگر دشمن زار بنیش بند و زور
آن زهر را مانند شهد و شکر و بارضایت تمام بنوشد	باید بنوشد و وینه شکر
اگر صد کار بد و ناشایسته به چشم خود ببیند	ار صد کار بد بوی بنوشد و چشم
نباید سخن نالایقی از دماغش بیرون بیاید	حرف نالایقی بر نخوش و دم
هر یاری این شرایط و آداب را به جا بیاورد	هر یاری رسوم باورد و جا
حتی حاج و زیارتش به خانه خدا قبول خواهد شد	حجش قبول مولا یا نه خدا
سه فرشته هستند پاک و خدمتگذار که از	سه فرشته همن پاک و خدمتگذار
فرستادگان حضرت پادشاه حقیقت هستند	فرستاده حق پادشای کرم دار
در عالم بالا موری شوند آن فرشته نام	مقرر مومن ملکات سه
برای محافظت و خدمتکاری زائر خانه خدا ،	پی خدمتکاری میرد نامور
یکی از آنها در طرف چپ و دیگری در طرف راست	یکی شان چپ یکی شان راست
برای زائر اسامی خاص و آیات و تیره ای میگویند	مواجون پریش آیه اسم خاص
دو تن در دو طرف و یکی از آنها در جلوی شخص زائر	دو تن سه نامشان یکی نه جلو
در حرکت اند و خدمت می کنند از روی ادب	خدمت مکران در رسم و ادب

آن سه فرشته که سواران قدرتمند و پر ادعای از جانب	هر سه ملکان سواران داو
حق هستند با سپاه شیاطین و اهل باطل نبرد می کنند	جنگ مکن چنی سپای ناصار
دی جنگند با سپاه دشمنان حقیقت و روز باطنی	مکن جنگ چنی دشمنان خار
و با سپاه اهریمن و نفس بد کردار و پلید	سپای شیطانی نفس بد کردار
دی جنگند با لشکر بدکاران و سپاه شیاطین	خیل الخناس سپای شیطانی
و آنها که برای آزمایش انسان مانند گورگ دمان جمله	ملک طیاران گورگ دمانی
میکند و چون سپاهی ترسناک دستگوش هستند	سپای سمناک دل وینه مجر
و مانند غارتگران سرکش اهل ایمان را به اسارت در	ترکان سرکش اسیر دین بر
می آورند، در این راه زیارت حق که بشارت وصل بحق	را که زیارت گنج بشارت
داده شده بعضی به گنج فیض نایل می شوند و عده ای از	باضی غارتگر باضی مون غارت
آنها بدست شیاطین غارت می شوند، دورنگان دین و	دورنگان دین بد قلب ریورش
شکاکان بد قلب و در سپاه به اسارت نفس و شیطان در	اسیر مون و دس ترکان سرکش
می آیند از آستانه حج و طواف یار تا به منزل خود می روی	هر دو قافی حج تا و یانه ویت
آن سه فرشته را با احترام و عزت همراه خود نگهدار،	ملکان هر سه نگاد از چنیت
هر وقت که سفر به پایان رسید و به منزل خود رسیدی	هر وقت داخل بین و منزل گامی و
در عالم باطن ملائکه از تو رخصت می خواهند که بروند	ملکان رخصت موازن و لیت
هر یک از آنها یک شاهی نیاز از تو طلب دارند	هر یک یک شاهی نیاز شان
آن نیاز برای تدارک پروازشان بسوی حق است	او نیاز ساز پرواز شان
و یک شاهی دیگر مزد واجبت دفتر دار حقیقت است	یک شاهی هنی حق دفتر داره
و هدیه و ششلق طومار دار قلم زربین است	هدیه قلم زر صاحب طوماره

هر وقت آن چهارشاهی نیاز می آورد	هر وقت چوارشاهی نیاز می آورد
آنگاه پیر موسی ثفت کی دفتر	او وقت پیر موسی ثفت کی دفتر
اگر چه بسیار خسته هستی و رنج بسیار دیده ای	ار صد خسته یوزجت بی حساو
آذ چشمان تو اجازه ندارند یک لحظه خواب روند	عین ماذون نین یکدم لبی خاو
پس از صرف نیاز با ملائکه خدا حافل کن پس از بیداری آنها	میمان راهی کرمور که طوارت
طوارت را هر کون آن وقت تماری به کار نایت بری	اوسا فخرین ویت چنی کارت
این ارکان برای یاران با یقین و درست کار است	ای ارکان پی یار یقین تیاره
نه برای هر نادان و بی بهره از شرط حقیقت است	نه پی هر نظام روی روز گاره
این راه و رسم و ارکان طواف یاران است	این راه و رسم ارکان یاره
و حکم آناد مولایان حضرت شاه صاحب کرم است	حکم خواجهان شای صاحب کاره
خان الماس گنیزین دیده داران درگاه حق است	خان الماس کمین دیده داران
و این گفتار از واجبات حج و طواف حق برای یاران است	این واجبات حج یاران

چهار سوی عالم را ماتم گرفته است	چوار گوشه ماتم
آنگاه روز حقیقی میدانند نام عالم را ماتم گرفته است	صراف مرانو چوار گوشه ماتم
صدای گریه و در و هیاهوی هنگامه نبرد همه جا را پر کرده است	بگیر بگیرین صلات صلاتن
شهرها را فتنه و آشوب گرفته است که در کلام شاه خورشید	آشوی شاران شاخوشین داتن
نطق ازلی حق است که در روز کاران آید	نخت ازین زره روز کاران
کوهها را مارغ احاطه می کنند و صحراها و بیابانها را	کوان مارگیر و یشان سواران
سواران اشغال می کنند از نظم سواران به مارغ پناه می برم	نک او ماران ویم نه و سواران

زیر از هر بار بهتر است از هم برای بسپاه ظلم وجود	زار مار بهترین زه نیزه داران
دار آن میان بهارک می پیوندیم و پیش او را بر می گیریم	تک بدیم و دم نیش مار و
ولی ناموس خود را در برابر آن ظالم حفظ خواهیم کرد	نه ناموس و دوس نیزه داره و
مار کج مسلمان و با ایمان هستند و حق را می شناسند	داران مسلمان رای حق شناسین
ولی آن سواران کافر و خدا شناس هستند	سواران کافر خدا شناسین
جوش و خروش سپاهیان روسی و سربازان چینی	غلغله رومات خاقان و قیصر
مانند بلخ سمرقند و نیش و زهر گرفته و از	چون بلخ گیر و سمرقند یکسر
اقوام آفریقائی و قبایل مغول و امانی حبشه	زنگی زنگوار تانار و خوش
و کرد های اطراف و ترکان سرکش و ماجراجو	اگر اطراف ترکان سرکش
و از اقوام سکن در جنوب هند و سنان سرباز	نه ژیر بال هند طغیان عسکر
طغیان می کند و صدای هیاهوی ناچاران بلند می شود	خیز و هیاهوی ناچاران یکسر
از شهر شام تا حلب از شهر بلخ تا بخارا و از	زه شام تا حلب بلخ و بخارا
اطراف چین و ایران که محل شایه فنون و دارا بوده	زه اطراف چین فغفور و دارا
و گرداگرد جهان از اردو پا گرفته تا سمرقند روس	گرداگرد جهان فرنگ چینی روس
صدای طبل و کوس و شیپور نبرد بلند می شود	بن موصدای ناله طبل و کوس
دسر و صدای نعل و شمشیر سپاهیان رزمندگان	خرشت پانال شمشیر سواران
تمام هند و اروپا و ایران و توران را فرا می گیرد	هند گیر و فرنگ ایران و توران
چکاچاک تشیر نام آوران دسر داران بلند آوازه	چکاچاک تیغ نامی نام داران
و غرش و صدای طبل و کوس سواران عربده چو	هرق رعد کوس غران سواران
چینی مجزبه کند و دلاوران سرکش همانند برام	چینی کسان بهرام سرکشان

قاره پیکانان تیر تر کشان
 شراره آتش شومی ستاران
 هنگامه نبرد توپ خیماران
 هیبت گردان بگرت بولاد توکان
 طلبکار رزم خونی سیا ووش
 گرت تو زو تم مرکبان زه خاک
 گیر و کشان مرتبه افلاک
 زه هندوستان تا و فرنگی
 آراسته مویچن توپ جنگی
 یوم الحشر بونه چال قزوین
 چن هزار آگه مگیلو و زین
 چن هزار آگه کل ابلق نیشان
 مگیلو و حیون بی سر و سامان
 هفت شبو هفت رو جنگ دین مبو
 او آسیا و ان کل و حیون مبو
 صور اسرافیل نه روی آورده وه
 بالدار و بالدار نه چوار دوره وه
 تخت زرنیشان شاهی بگمران
 مبو و یور تکای شم ستوران
 نعره شاجید شقه ذوالفقار

صغیر و صدای پیکانها دتیرای تیر دانه که از گان تا
 جنگجویان پر تاب گشته و شراره آتش جنگ و تاثیر توپ
 و شومی ستاره ها و هنگامه نبرد توپ و خیماره های
 جنگاوران و در جز خوانی پهلوانان غرق در نوبه و لباس
 فولادی که مدعیان انتقام خون سیاه و دشمن هستند
 و گرد و خاک برخاسته از عبور اسبها بر روی زمین
 بر طبقات بالای آسمان رسیده و مراتب ستارگان را میگیرد
 از هندوستان تا سرزمین اروپا توسط طوفان
 در گیر در جنگ چندین توپ جنگی مستقر می گردد
 در روز قیامت و محشر در سرزمین چاله نوردین بر پا
 می شود و چند هزار اسب سرخ و زرد رنگ با زین و
 یراق و چند هزار اسب سیاه و سفید در آن صحنه نبرد
 در میان خونها با بی سر و سامانی جولان میدهند
 هفت شبانه روز جنگ و نبرد برای دین حق در میگیرد
 و آبهای جاری و آب آسیاها آلوده به خون می شود
 و اسرافیل در عرش و بالای ابراه در صور می دند
 و آنچه چرنده و پر بنده هست در آن صحنه ظهور
 می شوند و تخت زرنیشان و والیان و کاخهایشان
 بر خیمه گاه و اصطبل اسبها مبدل می شود و در این زمان
 نعره حضرت مولای علی و صدای برخورد ذوالفقار

هر ساعتی چند غمناک از نغمه زهره ترک می شوند	زهره در مہوسانی چمن هزار
در شهر سلطانیه سلاطین و بزرگان قتل عام می گردند	زده سلطانیه قریب سلطانان
حضرت حق در شهر زنجان یک دیوان عظیم برپا می کند	زده زنگان گریه و عظیم دیوانان
کاسه سر و جبهه کاسه قیصر روم جام مجلس می شود	کاسه کله سر قیصر و جام بو
و پیاله مخصوص من فغفور چین به مجلس سام آورده می شود	پیاله فغفور مجلس سام بو
سپاه ترک از شرق و سپاه کرد از غرب بر روی	ترکان زده سرین گردان زده دامان
بهم حرکت می کنند و در دامنه کوه سهند صف می کشند	زده پای سمن کوسان غلامان
در این موعده سخت جو شیدن بلا و آشوب	دی هفتکامه تنگ جوش بلا شو
پاران دهمشیره شاه خوشین و میران مولا سید بلند از	قوم شاه خوشین آزاده بر شو
استخان بیرون می آیند و جنگو بان آساده شده و باران از بند	آزاده بر شون حق و شان یار
را می روند و گنج ظاهر و باطن برای یارستان از سوی حق	گنج پی یارسان یو و خردوار
تولامی شود و احکام حقانی در تمام عالم مقرر می گردد	و بر هفت اقلیم حکمش اظهار بو
و جاری حقیقت اعلام میکند عصر یاری فرا رسیده است	بلبل جبار کیشو دور و دور یار بو
از شرق و غرب و کران تا کران عالم تمامی جانان	مشرق تا مغرب بند تا بندر
برسانی کوثر پناه می برند و از او آمان می طلبند،	گرد آمان مون و ساقی کوثر
آن ای حق شناسان و ای صوفیان کوی حقیقت	اری ای صرافان دانه شناسان
و ای باطن داران و ای روشن ضمیران آیین یاری	تا بینا عیان روشنا ذینان
بشادی کنید و خوشحال و امیدوار باشید و	شادی کن شادی عجب تماشا
آرزوی با بظاظر آورید که اجتاب ناپذیر است	نگر او رو کن نین جای حاشا
و ای خان الماس از کس صدق و یقین باور کن که	خان الماس یقین بگرو باور

یوران آشو

ای یاران آشوب

نخت ازین درخیزو آشو

نطق و گهوار ازلی است که آشوب بر خواهد خاست

یانه اغیاران گرو بستن کو کو

مزل و هستی خاران و بیگانگان در خدمت باطل قرار گیرند

هی داد آورده گو و گو بو

در بیخ و افسوس که آن روز گهواره تا نماند و تقیض اند

دس داران بی دسی بی دسان نو بو

و آنان که ثروت مند با اعتبارند در مانده می شوند و مطلقان

بلبل جابری بی واده رو بو

دارا و مقبری گردند و نمادی نماند می دهد که وقت ظهور

حکوم شاهسی ترک و تاتار بو

ذات حق است که قبل از آن ترکهای تاتاری به قدرت می رسند

روز روز جور زیاد بدی بسیار بو

و روز به روز ظلم و جور و بدی بیشتر خواهد شد و از

چوار گوشه جهان و سر هنگ بو

هر بدی کس داری سر بر می آورد و از ظلم

زه ظلم ظالم دل و تنگ مبو

ظالم دلهاتنگ خواهد شد و مردم به ستمه آیند

دوران بر نومی دو نادون مبو

آخرین دور در نادون و آن نمون نهانی فرامی رسد

هفت ساله صد سال رهمن نامبو

نسل بشه همشیار و زیرک می شود و کودک هفت ساله

نه مهر نه محبت دل بی ذوق مبو

افراد صد ساله را ارشاد میکند، مرد محبت و شاد و ذوق از

خوشی زمانه کل چون طوق مبو

قبلها بیرون رفته و خوشی های زندگی چون طوق و زنجیر است بشر

سنگان مخلص گرو بی سود مبو

تا بر برگ می کند، و در تمدن گما صفت شده دخیر شان به

زه گنجانه نقد نا امید مبو

کسی نمیرسد و از دارایی خود نا امید می شوند و نزارند و ستمندان

کد ایان عاجز لقمه نان مبو

برای رفخ گرستی محتاج لقمه ای نان خواهند شد و

زه هر گوشه اش ارچین بی گیان مبو

دیگر گوشه از شهر با چنین فقر از گرسنگی و مصداق دیگر جان خواهند داد

گرگ باطنی و شاران میو	گرگ باطنی اجل برای گشتار به شهر نامدی آورد
مرگ بی اجل بی خاران میو	در مرگ ناکام و بی اجل برای دشمنان حقیقت فرمای رسد
حج حاجیان نارواج میو	و بجای خود از خانه جزا زیارتشان مورد قبول حق نخواهد شد
زه بی زینتی گل محتاج میو	و حتی در اسم حج هم مردم دل در گرد زبور و زینت دنیا،
قرض داران بی شرم قرض ده میو	خواهند داشت و قرض داران از پرداخت دین خود با بی شرمی
صاحب قرض نابوس بی طمه میو	خود داری میکند و طلبکاران نماندند از در طلبه خود طمع،
صبیه باکران بی صبا میو	می برند. دو شیرکان عصمت و حیای خود را از دست میدهند
ولوظ ویشان شوهر خوا میو	و با زین و اراده خود خواستار ازدواج می شوند
لال زه نامر سخت بزار میو	بهر از همه خود بسیار بزار می شود،
پد زه فرزند عاصی وار میو	و پدران فرزند خود نمانند بسیار بدبین می گردند.
هزار سپید روی و یک میو	سال هزار و یک سپید روی و یک که فرار رسد
زه و سواس قوط دل پزنگ میو	قطعی باعث میشود که مردم ایمان نشان نمانند شده و دلها
پیران و هرید بد رفتار میو	هزار شک در زید میشود. پیران با مردمان بد رفتار می شوند
مردن روی پیر کج گفتار میو	و مردمان به پیران خود سخنان نادر و ناجوری گویند
یک مدت نفس پیروین میو	یک مدت همت و نفس و دعای پیری اثر خواهد شد
نفس بی چون توپ کج بزنگ میو	و دعای همت بی چون پیچون تنگ و توپ کج بزنگ می شود
خانان بی شوق هم بی نور میو	خانان بی حقیقت بی شوق و خالی از نور خواهند شد
لب خشک کام تلخ چون کافور میو	کام یاران تلخ و بهایشان خشک و دلایشان سرد میشود
آتش پر شرر ذی بیات میو	و آتش پر شرر به نام جانداران را نهند می کند،
چون آخر صلات روی مات میو	و چون دوره آفرندان مرگهای دسته جمعی واقع میشود.

زده بر زدم آرا مرگ بی شو میو
بی زید و حیات هیاهو میو
شورش کشتار بی سامان میو
باز خواس عظیم امان میو
ظهور خروش زفرنگ میو
ایرانی ذلیل زده جنگ میو
غفله رومات سرودار میو
و حکم موجود کردگار میو
چون اسیر عبرت زده عراق میو
چون ملکر کشتار چون در ساق میو
فلک زده گردون توز و تم میو
چون غوغای محشر خلق بر هم میو
دیوان اعلای گرویش میو
دورنگ پشیمان یگرنگ پیش میو
زده زید آرنس سر حساو میو
جلادان بیرحم چون قضا و میو
زده ما وای عراق ذره دار میو
پیش و مهدی صاحبکار میو
سین و الف و میم و نامش میو
سر انسر جهان و کامش میو

بدست بر سرودار زدم آوری تعدا زیدی از انسانها میو
و سایرین برای زنده ماندن و نجات از آوارگی فریاد و فغان
سر می دهند و انقلاب و شورش دکشا بر مید و اتع میو
و در نهایت مظهر امان معصوم در نصب قضا و دادوری
قرار میگیرند، در مالک اردو پائی نیز انقلاب و شورش رخ مید
و ایرانیان به دلیل وقوع جنگ بر خواری و ذلت می افتند
از جانب سرزمین روم نیز غوغائی بر پا خواهد شد
و اینها مانند از حکم حضرت کردگار همچون است
پس از جنگ چندین اسیر ایرانی از عراق باز میگردند
و از دالیان و اسناداران چند تن کشته و چند تن زندانی
می شوند، از نخست ستارگان تاریکی در پشانی برای
مردم طالع خواهد شد و چون غوغای محشر جهانان بر جان
هم می افتد، محکمه اعلای قضا و ت برای رسیدگی به حقوق
ظالم و مظلوم برپا می شود که طی آن دورنگان پشیمان و یگرنگان
شاد و پیرد ز خواهند شد، سپاهی از سرزمین روم سر بر
می آورد که در آن سپاه جلادان بیرحم و قصاب مانند بسیار
از سرزمین عراق سرودار ذره و ذوات داری ظاهر میشود
که او پیش جنگ و پیش و حضرت مهدی صاحبکار است
سر حرف سین و الف و میم در نام آن سرودار هست
و سر انسر جهان را با کاروانی فتح خواهد کرد

تأم مذاهب دادیان عالم بیک دین روی آورند	بختاد و دودین و یکدین مبو
در پیش تمام عالم و قطب آن دین پیر نیامن خواهد بود	سر مذہب و دین بنامین مبو
نطق خان الاس و گفتار او در آئیده به ظهور خواهد ایامید	نطق خان الاس آید گفتار مبو
در دست حضرت شاه دین آشکار خواهد شد	دس دین شاه آشکار مبو

یاران سرد مبو

دنیای فانی دور سرد مبو	یاران سرد مبو
چنین مردان مرد و نامرد مبو	چنین مردان بزرگ از راه مردی برگشته نامرد میشوند
شون بران و رای راس و رگرو مبو	اهل تحقیق از راه راست در راه دین حق بر میگرددند
حب حق ثره قلب یاران کم مبو	مهر حق و دوستی اش در قلب یاران کم شده و فروکش میکند
روشنایی زمین چون پای کم مبو	د فروغ قلبهای یاران چون پای شیخ تاریک خواهد شد
یاران ثره قاپی حق وارم مبو	یاران از درگاه و آستان حق پراننده می شوند
وامر شیطان خاطر بسم مبو	و به افکار شیطانی خود و وسوسه های نفسانی پای بند میشوند
شراره قلبان و بیخ بن مبو	و حرارت قلبهای یاران بس سردی تبدیل می گردد
نقش یاریشان صاف و رکن مبو	و نقش یاری یعنی شاربشان را کوتاه می کنند و در آن عصر گریه انتقام باطنی بر مردم آسیب فراوان می رسانند
گرگ باطنی پر مکی گزین مبو	و چندین شهر خوب را به دراز تبدیل می کند
ندشاران خاس خرا و مکی چن مبو	آنرا که در خواب غفلت بودند بیدار خواهند شد
قدیم خصمگان چن مبو بیدار	و بسیاری از بیدار دلان به خواب غفلت فرو خواهند رفت
چن ثره بیداران خافل مبو و خاز	و چندین باطندار در روشن ضمیر دست و دل پاک که در سکاره هستند
چن بصر مینا دس و دل تیار	

مبون و بدوش شرمندۀ شکار
چمن مردان خاص بر مچن و حال
زه صدای یاری کیست مبون لال
چمن زه شرط داران شرط مکن بطل
مبون و احق سرسری و حال حال
کلمات مو و دنگ زه صدای یاری
ملن موصدای طبل شکباری
صاحبو اجاقان پی و نیاداری
مکرن بنای مردم آزاری
هر جا که صدای یاری موبلن
ملن موصدا و ناله ریستن
رای حق مال مؤدای باطل چون فن
اوسامو واده هزار چنی هن
بوی یاری زه لای یگرنگی یاران
مو و بوی شک تو طلی عطاران
کم نشان مبون نشانه داران
کم قطار مبون صاحبو قطاران
زه ظلم ظالم دل مبود تنگ
خوار و زار مبون یاران یگرنگ
رنگباز زه مردان دنیا کی تنگ

بگو وقتۀ انگیز و شکاک و در نهایت شرمندۀ شرمند
چندین مردان خوب احوال خود را از دست می دهند
و نسبت به بیان و گفتار یاری به گنهی لال می شوند
بسیاری از یاران با شرط و شرط را زیر پای می گذارند
و ثبات رفتار و کردارشان از بین می رود و
بسیج زرمند یاری و ذوق و عشق برایشان باقی نمی ماند
از هر موصدای اعتراض و نشانه تردید بلند شده و طبل
بی دینی نواخته میشود صاحب اجاقها و سادات برای
رسیدن بر اینکانات و نیوی بجای مردم آزار می و محاف
بناده و هر جا شخصی اهل دین و دیانت و یاری باشد
او را مورد ظلم و سخره و ریختن قرار می دهند
راه حق و حرف حق برای مردم تبلیغ میشود و راه باطل شیرین
آن زمان موعده آن موبن نهانی و عصر آخر فرامی رسند
حالات و عوالم یاری نزد یاران صاحب دل و یگرنگ نیز یافت
نمی شود و چون شک عطاری نایاب خواهد شد
و صاحب نشانه ها و افراد سه شاس نام و نشانان
کم می شود و سسولین سلسله ها و پیران حقیقت منصب
و خاندان و اجاق خود را از دست میدهند و از ظلم ظالم مردم
می شوند و یاران یگرنگ خوار و زار و زبون می شوند و حضرت حق
بارگشای و یگرنگ دنیا را بر خوبان تنگ و تاری کند

و صدای آنانکه سر بلند بودند بار تکاب اعمال باطل و	زنگ و نگار اران مدوز و تنگ
نگین در گلو خفته میشود. آستانه و بارگاه شاه نجف که همیشه	قاپی شاجیدر جای هوپوی یاران
جایگاه ذکر کرسی یاران بوده و مراد هفت نام آرزو مندان	مراد و هفت گویو مطلب داران
بوده است چون گذشته زوار و طالب ندارد و کتر کسی بر قصد	سان سلسله شین چون جاران
زیارت عانم می شود، و صدای زنگ حافظه زوار بگوشی می رسد	کم میو صدای زنگ زواران
ای یاران زمار هر یک از شما در راه حق زحمت کشیده اید	یاران آمانت هر کی رنجبرده ن
و در آستانه جمع حقیقت با ذکر حق در طلب وصال یار بوده است	وقایع مولا یا هو یار کرده ن
و امن است هر کرم دار را بگیرد و از سر اخلاص	بگیران دامان پادشاهی کرم دار
دانه روی ایمان و با تضرع استعدای عاجزان کنید	و یقین پاک بلالان و زار
و یاران هست بطلبند که در آن عصر سردی دبی رونقی	نوع سردی یاران هو کمران
بازار حق و حقیقت ریخ و زحمت یاران به همد نرود	نچو وضایه ریخ رنجبران
آما بدانید هر یاری که عاشق باشد و خاشاکش زرده گل باشد	بلی هر یاری زرده گل خاک بو
از تیر طغنه اغیار و خاران نرس نخواهد داشت	زه تیر طاننه درون بی باک بو
خان الیاس کو چکتر از همه و کترین یاران طغنه کش است	الیاس کترین شخص طاننه کیش
و تومیه می کند که یاران سردی بر روح و قلب خود راه ندهند	سردی را ندی یار نه قلب پوش

یاران اظهار شود	یاران اظهار بو
شملای و شماری از اوضاع ظهور تو صیف و اظهار کردد	یک شمه زه وصف ظهور و اظهار بو
در هر یک از شما که پوشیار هستید گوش بر این سخن فرود دهید	گوش بدن یاران هر که پوشیار بو
و این بند را زیاد نبرید هر کدام از شما که گوش شنودا دارید	فراموش نکلی هر که گوش دار بو

درد کار به سختی استمکاری بنا خواهد نمود و هر کجا	زمانه وی طور پر استمکار بو
یاری باشد خوار و زار و ذلیل خواهد شد	هر جا یاری دن ذلیل و زار بو
دقام بد گوید و بد کرداران اعتبار خواهند یافت	جمله بد گوینان با اعتبار بو
و دوران به کام دل فتنه انگیزان و افراد شرور خواهد	دور زه کام دل فتو شرار بو
بود دروغ رواج خواهد یافت و راستی فراموش می شود	دور دور درو راس نادیار بو
در استخوان چون سنگ کوزه فرار بو	راس و شان چون سنگ کوزه فرار بو
و بد گوینان مابین یاران حتی را بهم خواهند زد	بدگو و مابین جفت اقرار بو
و یاران و اهل حقیقت با هم به ستیزه خواهند پرداخت	نام یار و نام دین ستیزه بار بو
و حاکمان فریب رموز باطنی و شیطانی را خواهند خورد	حق و دش گول درده ملک طیار بو
و نسبت به دعای صبح و شب بی اعتنا خواهند شد	لا قید زه دوائی شبو ایوار بو
و اعتمادشان نسبت و ذمه بانیشان تارک می شود	اعتقاد زوین ذین پرده تار بو
هیچکس بر فکر دیگری نیست و مرعد قهر الهی فراموشی	کس کس موین بود اهل قهار بو
دلیل ایمان به مرور زمان کور در خیر فراموش می کند	صاحب یقینان دیور زه کردار بو
و برخی از آنان مرتکب اعمال و کردار حرام خواهند شد	باضی شان داخل لغوه مردار بو
صدا و فریاد با اهل مدد کار زنده کننده و کیمیای دلهاست	صدای یا علی السیر و یار بو
به فراموشی سپرده می شود و گروه یاران در میان اهل باطل	گروی یار و نام خار نادیار بو
به حساب نمی آیند و یک مدت دنیا اینچنین برقرار خواهد بود	یک مدت دنیا بطور قرار بو
که بر خاندان گرمی بطور جدی کسب می خواهد گرانند	هر آتش خانه شیخ و خردار بو
پس از آن مرعد آن مومن نهانی و دور آخر فراموشی	زه بعدش واده آهن و هزار بو
و رخصت و فرمان ظهور از جانب مولا ام صادر خواهد شد	رخصت زه مولا ام شای صاحب کار بو

گرگ باطنی دل نه هر شار بو	گرگ اجل باطنی در هر شهر را خواهد شد
قتل و کشتارش و بی شمار بو	و قتل و کشتاری بی شمار در شهرها انجام خواهد داد
مصطفی امور یاران خار بو	و ملک الموت یعنی مصطفی امور فای یاران بی ^{حقیقت}
مرگ فراوان بود در دنیا دیار بو	خواهد شد در مرگ فراوان و در دنیا پیدا خواهد بود
دیطور در د و مرگ و بی مدار بو	بدین ترتیب در د و مرگ بی مدارا بی درنگ پیدا خواهد شد
زه هلا صدای ناوار ناوار بو	دازد بر جانب صدای فریاد بلند خواهد گردید و باران
یار ناوار و جم خار و ایمان	بر جمیع حقیقت و خاران با ایمان پناه می برند و از
زه هر جا سیو صدای الا مان	هر سو و هر جانب صدای آمان و دخیل می آید
جهان تنگ موو زه خوف خائین	و جهان از خوف ظلم و خیانت خائین بر مردم تنگ میشود
رضت مسانو زه شا بنیامین	و پیر بنیامین از شاه حقیقت رخصت ظهور می طلبد
میل مرحت شای صاحبکار بو	و میل و رحمت شاه دین شامل حال یاران می شود
بنیام شاهو بار خانش یار بو	و بنیامین شاهوی بارخانه را بار خواهد کرد و آنچه
هر چه بوی عطار کارخانه یار بو	عطر باطنی موجود است دازد کارخانه حق صادر شده در
و بار بنیام تمام تیار بو	بارخانه بی نقص بنیامین فراوان گیرد و چند قطار شتر
چن قطار شتر قطار بو	این بارخانه عظیم معنوی را حمل خواهند نمود
جمله بارشان عطر عطار بو	و جمله بارشان عطر ^{کل} وجود حق خواهد بود
بنیام سر مس و کلیل وار بو	و بنیامین سر مست کلید دلداری خانی حضرت حق میشود
قطار را پی بو بار خانش بار بو	و قطار را شتران بر راه می افتد و بارگاه حق را جای
داده پرواده ساسی ساجنار بو	خواهند کرد برابر و عده داده شده در سایه ساجنار
مترل و سرکوی سمن قرار بو	و یکی از منازل در قلعه کوه سمن قرار خواهد گرفت

بارخانش بش برتا و بار بو
دوس بنیام قیمت و یار بو
بوی عطر بهشت شادی یاران بو
داوا و طاعون پی گروی خاران بو
سران جهان گشت سر بساط بو
نام کل شی زنده حیات بو
هفتاد و دو دین مبر و یک دین
پادشاه سلطان وزیر بنیامین
ذلیل و ظالم و یکجا جسم بو
تمام بی پروا لا قید شه هم بو
گرگ آهوش شیر چنی نگار
وحشیان کوبی زور و زور دار
هیچیک نکای بد غمگی و کس
کس قادر نیست بکشو نفس
طل صاحب کار صد اش بلن بو
او وخته واده هزار و هفتاد بو
بارسان هر کس و بخت و بیان
کردار کرده مید و ریتان
هر که نامه دیش ما و دسه ده
خاس مدن و خاس گس و گسه ده

آن کاروان کلاسی معنوی و قیمت رد جان کل عالم را
عمل می کند که در نهایت بدست پیر بنیامین بین بار قیمت
خواهد شد و بوی عطر آگین وصل حق نصیب یاران می شود
و با و طاعون برای مخالفان حقیقت از راه می رسد
سر تا سر جهان تا نا در این گیر و دار خواهند افتاد
و تمام روحهای درگذشته دوباره به عالم خاکی بر میگرددند
و هفتاد و دو دین به یک دین تبدیل خواهند شد
دشاه دین یعنی حضرت سلطان و وزیر بنیامین به
حکومت خواهند نشست و مظلوم و ظالم در یک جا جمع خواهند
شد و همی باک و بی اعتبارت به هم خواهند شد
گرگ و گاو و میش و شیر و شکار کوهی و سایر
وحشیان ساکن در کوه از بی زور تا زور دار
بیکدیگر حتی نگاه بد به هم نخواهند کرد و هیچکس
قادر نیست حتی نفس بکشد و صدای طبل
حضرت حق بر خواهد خاست و آن وقت
موعده آزمون نهائی و امتحان آخر خواهد بود
ای یارسان هر یک از شما بسته به اقبال خودتان
آنچه کردار کرده اید از خوب یا بد جهان در انتظارتان
است و آنوقت هر کس نماند و اعمالش را بدست خواهد گرفت
و انگس که نگو کار کرده با او نیکی کند و آنکه بدکار بوده سزای
عمل خود را خواهد دید

ای اهل حقیقت ظهور مولا به گوناومی که گفته شد واقع	بارسان ظهور مولا وی طوره
خواهد شد و خوش به حال کسانی که در آن عصر حاضرند	خوشا و آیم او عهد و دوره
اما بشرطی که خاکشان از عشق بهره داشته باشد	و شرطی خاکش شه زرده گل بو
و صاحب مایه باشند و دوستان ببدلی و حق جو باشند	صاحب مایه بود و دوس نام دل بو
این نطق قدیم است که حضرت حق در عده فرموده است	نخت قدیمین حق و اذن و ایه
که می باید تا موعده شخصی پنهان بماند و در موعده	ای نخت نهان بو تا وقت و ایه
خود آشکار گردد، نطق خان الماس ختم کلام و عرف آخر است	نخت خان الماس ختم کلامه
و بدین شک ظهور مولا در ایامی است که گفته شد.	بی شک هر ظهور تا شو ایامه

یاران مخلوق	یاران حق و دش
یاباید بشوید ای یاران و آیی مخلوقیان	بیان بشوین یاران حق و دش
سکین فقیران جور دیده دستم کشیده و	سکین فقیران جور و جفاکش
ای کسانی که در عصر آخر هر یک از شما امیر شهری خواهید	فراروی صا و هر یک شاکا بش
شد، در تاریخ هزاره سیدوسی و شش در	ژه سده هزاره سیدوسی و شش
استان دود و دومان آتش بیک بوی حق بر شام	بوی حق مد موثره قاپی آتش
می رسد و کسی ظاهر میشود که شراب عسانی را به یاران	او جام جرعه بنیام ملی بشش
تقسیم می کند و از بوی عطر جلال و کمالش یاران سرست	زه بوی عبیرش یار موصوفش
می شوند، همرا و کوه و بیابان نور باران می شود	نور و باران موصو کوه و کوش
دراز هر طرف به جای سردی حرارت حقانی بری خیزد	ز جای یخبندان نخسرو آتش
بدگویان و سپاه ابرهین و استخوان کتنگان بشری	ملک طیارای حرف بدی و ش

بر محو و قلب و حکم آتش
بد رهنمان بش بریابی بش
مایوس و محروم رو بسیارورش
بر چو زه ذیل تاریکی خوش
ردش منو وجود و حکم آتش
میو و گرم حق چینی حق و ش
بوی یاری و یار حق مگر و بش
و بطور کسوره عشق قلبان و تا بو
خطلوی خفکو چون نشسته آد بو
آشنایی آشنایی خورد و بخواد
ملیلان پی هم و تا جیل و تا بو
یک مدت یاران و بطور مو سر خوش
هم زه نو زنی مره شو آتش
سر روش مکیو آفتابو مهوش
نشانه جنگن کینه و کشاکش
ایران و توران هند چینی حبش
زنگی زنگوارجم زرد و دورش
جمبه جهان مپوسپاکش
سحر سواران طاران کوه و کش
اران بش دارن سواران بی بش

از قلوب بیارستان خارج می شوند و دستوراتی
آنها که مردم را به کار بردا هفتانی می کنند از درگاه حق
بی بهره و مایوس و محروم و درو سیاه میشوند
و از درون و قلب انسانها مگر یکی و بی ایمانی محو میشود
و دلها روشن می شود به حکم و عنایت آتش بیگ
و حضرت حق نسبت به اهل حق بر سر لطف و کرم میاید
و بوی عطر و عطای یاری را در میان یاران تقسیم میکند
در نیز نیک کوره عشق در قلب یاران حرارت میگیرد
و خفکوبان برای دیدار هم چون نشسته در آرزوی آب
خواهند بود و آشنایان برای دیدار و آشنایان خورد و خوب
را فراموش کرد مد با سرعت و عجله در جستجوی هم خواهند بود
یک مدت یاران حق سرست و سرخوش و کامروای شوند
و دوباره از طرف حق بر نامه ای ظاهر میشود که طی آن
به مدت سه شبانه روز آفتاب گردنگی و ظلمت واقع میگردد
این واقعه نشانه جنگ و کینه جوئی و کشاکش است
و درگیری بین ایران و توران و هند و حبش و قفق
شده و سیاهان آفریقا دزد و پوستان از سر اسیر
همان به سوی ایران لشکر کشی می کنند و تمام
صحرای آسیر بزان اشغال می کنند و کوهها پر از زار
میشود مگر از حقیقت بهره مند و سپاهیان بی بهره اند

باران یار مومن و حکم آتش	باران یاران پشتیبانی می کند به دست خود آتش بگیت
آون سپای خار و بی شمار بو	و آنقدر سپاه دشمنان حقیقت خارج از شمار خواهد بود که
گردوی یار و نام خار ناد یار بو	گروه باران حق در برابرشان بر حساب نمی آیند و از
زه ملک عراق میوسر دارکی	سرزمین عراق سروداری ظاهر خواهد شد
چون سام درین گران سواری	که چون سام، سردار ایران باستان دلاوری بزرگ است
و او نام اسمن هم سامن نامش	و هم نام او سام است و هم اینست او چون سام است
عالم لرزو و زور سامش	که تمام جهان از حیث او بر خود می لرزند و آن
او ذره نه ذات صاحبکار دارو	سردار ذره ای از ذات حضرت حق را داراست
زه دیده ش پی خار غضو مواریو	داز چشانش برای دشمنان حقیقت غضب می بارد
صاحبو ذرات او نه خان آتش	و صاحب ذرات است از جانب آتش بگیت
کشتار مگردش و بان کشت	داز سپاهیان باطل کشتاری کند و از کشته پشته می سازد
زه کشتار سام صاحبو ذاتو زور	از کشتار آن سردار موسوم به سام که زود زنده دارای
اسرافیل نه عرش دم مدی و صور	ذات است، اسرافیل در عرش بر صورتی دم
نه کشتار سام نه غرشت صور	و از کشتار سام و از صدای غرش صور، ناگهان
پیدا مومهدی صاحبو ذره و نور	حضرت مهدی صاحب ذات و نورانی پیدا میشود
سیف دوسریش بکشو کشتار	از شمشیر دو سر آن امام نورانی آتش زبانه میکشد
غلاف کیش مکی پی کشتار خار	و شمشیر را برای کشتار خاران از غلاف روی آورد
برق دم تیغ پنجه شاحیدر	برق تیغ ذوالفقار و پنجه توانای حضرت مرتضی علی
لاشه کو مو صحر او دیشو در	جانزه زیادی در دشت و صحرا جمع می شود و از
آتش مواریو زه سیف دو سر	شمشیر دو سرش آتش خواهد بارید

مخیزد ایشان شراره شرر
زه برشت تیغ و بازوی شاحدر
ذالمت مکی حوت چنی بقبر
خاران زه صیبت جوهری سامان
عاجز مومن زه جنگ مخوازن آمان
مسلمان مومن چه کور چه کافر
لکن زیارت از دمای دوسر
تمام ذیجیات دنیا بجز و بر
تمام صف عدن و دور حیدر
پری یارسان دور مکی کیسر
مجاور مہوسپای پنگی چمر
نصد نصد سپای شاخوشین
مقامات و انان پری ذوق دین
ز مزمه نصد طبل صاحبکار
پر صد امبو جهان بر تا بار
سپا مجو حنی هزار هزار
زه پای سمن کو مکیرون قرار
نصد و بزیم شیرین گلان
سان عدن سپا بکرت غلامان
شاه زیول خرمن مخنی خان آتش

دانش قهر خورش بهستی آفتاب شراره می زند
از برتش شمشیر ذوالفقار و دست و بازوی شاه حیدر
دور از روزگار تمام جانداران حتی ماهی و گاو در می آید
و دشمنان حقیقت از هیبت این وقایع سخت و ناگوار
داز جنگ و خونریزی عاجز میشوند و آنان طلبیده تسلیم میشوند
و تمامی کفار دینی میان مسلمان شده و به حق ایمانی آوردند
و پس از تسلیم شدن شمشیر دوسر بولا علی را زیارت میکنند
تمامی جانداران از دریائی و زمینی یکجا به دور
حضرت حیدر صف می کشند ، ،
و حضرت حق برای یادستان کار را یکسره می کند
و سپاه چو کیمای جلگنده عثمانور وی بر سپاه حق ملحق
میشوند و نصد نصد یعنی سپاه یاران شاه خوشین
خواندن سرود نام و مقامهای آئینی را برای ایجاد شوق و
ذوق دینی آغاز می کنند و صدای نصد طبل که ظهور حضرت
حق را به جهانیان بشارت میدهد تمام عالم را فرامی گیرد
و سپاهی چند میلبون تفری به حرکت در می آید
و در دامن کوه سهند مستقر می گردند و سپاه
نصد نصد شاه خوشین با آهنگ خوش کلامهای
یاری را زمزمه می کنند و سپاهی از غلامان بکرت برود
حضرتش گرد آمده و شهر زور معدن تبری ذات را از پیش
۳۵

دگروی یاران آورو کمی بش
قسمت مگرو شادوس ویش
هر کس مگر ننگ منصب در کاپیش
هزاران پاک ریاضت کیشان
هر یک یک شای شادی پیشان
فکر و خیال کن هر کس که خامه
یا داور و کن خوش داور ایامه
نذار و خلاف تخت خان الماس
دقولش میو میردان اخلاص

آن روز در میان کرده یاران تقسیم می نماید
دشاه حقیقت بد دست مبارک خود
به هر یک از یارانش منصبی شایسته خواهد داد
د فقیران پاک که عمر خود را بدریاضت کشی گذرانده اند
هر کدام بر فرمانداری یک شهر تکیه می دهند و هر یک
حکم خود را از شاه دین خویش میگیرند، اندیشه کنیدی ای سنانیکه
هنوز خام هستید و به بوش آئید دار آن عمده آیام،
خوش یاد آوری، زیر کفمار و نطق خان الماس خلاف نذار
دا آنچه را که پیش منی کرده است واقع خواهد شد ای یار اخلاص

یاران مستان دیم
یک شوره جایی جسم مستان دیم
صدای بنوی یار چو مستان دیم
بزم حقانی حق پرستان دیم
جلال شوکت سلطان صحاک دیم
هفتاد و دو تن پیران پاک دیم
سلطان سرجم شای سمناک دیم
چو ارتمه نگر چرخو افلاک دیم
یفا یک میردان تبون تیار دیم
داخو از سواران رور شمار دیم

یاران مستان را دیدم
یک شبی در جانی جمعی از مستان حق را دیدم
و صدای حق حق و بهوی یاران و کف ز دشان را دیدم
و بزم حقانی یاران حق پرست را مشاهده کردم
و جلال و شوکت حضرت سلطان صحاک را دیدم
هفتاد و دو پیر، یاران پاک حق را دیدم
د حضرت سلطان سرجم شاه سمناک را دیدم
د چهار فرشته مقرب و ننگران چرخ گردون را دیدم
د یک بیک مردان در دستکار و خالص را دیدم
د سواران مدعی روز قیامت و هنگامه محشر را دیدم

صف غلامان بگزینک و در دستکار حق را دیدم	صف غلامان بگزینک تیار دیم
و سواران نجات دهنده آماده نبرد را دیدم	ناجی سواران آماده جنگ دیم
و چندین قطار سواران پیوسته بهم را دیدم	چن قطار قطار صف پیوسته دیم
و غلامان بگزینک دگر بسته حق را مشاهده کردم	بگزینک غلامان گم بسته دیم
و چندین شاه شهید را در راه دین کشته دیدم	چن شاه شهید نام کشته دین دیم
و هزار اسکندر شاه را در مقام اعلاء و برتر دیدم	هزار اسکندر برترینان دیم
و منصور سر مست را ساقی و باده نوش مجلس روحانیت	منصور سرس ساقی می و در دیم
و باده نوشان شراب حوض کوثر را دیدم	باده شان باده حوض کوثر دیم
که پیالیشان کاسه مخصوص خاتون رزمبار دیدم	پیالیشان جام خاتون رزمبار بی
که آن پیاله بر آرزو نقش و نگار باطنی بود	نقش و نقاشی باطن نگار بی
و آن کاسه آینه مانند نشانه ای از قدرت حق بود	جام قدرتی شای صاحبکار بی
و ساقیش پیر بنیامین، آن پیر نازد را بود	ساقیش بنیامین پیر نازار بی
و محل اجتماعشان گنبد خضرای پر نور بود	جماعتش گنبد خضرای پر نور بی
و اهل جمع اجل تن بودند که مشهور عالم هستند	جم نشین چلتن عالم مشهور بی
و جمع نشین تمام ساده و نورانی و آراسته بودند	جم خلد ساده رنگین رنگین بی
و جلگی شاگوی حضرت شاه غضنکار بودند	گردین شاگوی شای سهگین بی
گاهی آن جمع در گنبد الخضر اهل جمع چلتن بودند	گاه که خضر اچلتن نشین بی
و گاهی نصد نصد هزاران شاه خوشین بودند	گاه نصد نصد م شاخوشین بی
هر کس صاحب پیش بود و دید و شناخت باطنی داشت	مناسا هر کس صاحبو بصر بی
می شناخت که گاه تپایی بیاید کار و گاه در پردیور بود	گاه تپایی یا دگار گاه پردیور بی

گاهی آن جمع در بلوران نخل ظهور و حضور نهصد نهصد	گاهی بلوران جای نهصدان بی
بود و صدای نعره حضرت مولای مردان بگوش برسد	دنگ نعره مولای مردان بی
گاهی صیغ شریف چنین نگاه چل ابدال و گاهی چلان بودند	گاهی چل ابدال چلان و چل بی
و جمع حقیقت پر از ذوق و زینت شاه سرزاز بود	جم پر زه زینت شای برزه مل بی
و جایگاه بزم دسدر حقایق مربوط به شاه مردان بود	بزم حقایق مولای مردان بی
و آن جمعی از حکیم در دما و درمان درد یاران بود	جمعی از حکیم دوا ی در دمان بی
و نور چراغ آن از فروغ حضرت سلطان دین بود	چراغش زه نیور سلطان دین بی
و بوی خوشی و عطر وجود پیر بنیامین به شام میرسد	بوی عطر عطرات پیر بنیامین بی
و شراب کوثر ازلی باده نازده و جلا بخش جمع یاران بود	کوثر باده جام نازده جلا بی نو
و یاران به عشق شاهنشاهاش هو می نوشیدند	منوشان و عشق شنشای شاهو
و با امر حضرت کار ساز و داور روزی و دهند	د امر کار ساز دهند داور
صوفی غلامان حضرت حیدر صفدر مرتضی علی	صف صف غلامان حیدر حیدر
خان الماس از همه گتر و کو چتر بودم و نگاه میکردم	الماس گترین نگاه میکردم
داز دیدارشان شراب کوثر نوشیده دست میخدم	زه دیدارشان باده مؤردم

آشکار می شود	آشکار میو
باز هم پرده پنهان آشکار می شود	هم پرده پنهان آشکار میو
و نیز شب ظلمانی بجز آن بر روز نورانی وصل مبدل	هم یل ظلمت و نهار میو
میگردد و باز هم صدای جادوی هدایت از هر گوش برسد	هم بانگ بلیل بر دیار میو
ذوالفقاری آید	ذوالفقار میو

هم خاران و ضرب ذوالفقار میو	خاران و بی دینان به ضرب ذوالفقار قتل میشوند
هم دنیاایشان تنگوار میو	و دنیا بر آنها تنگ و تاریک خواهد شد
و از زمان و بدگر قمار میو	و آنکه از حق گریزان بوده اند به نصیب و بلا گرفتار میشوند
اغیاران میو	برضد یگانگان می آید
هم سببش نه فرق اغیاران میو	باز هم شمشیرش بر فرق سرب یگانگان و خال فرود می آید
هم دیش نه دس حقداران میو	دوست با کسی مولا دست مظلومان و اهل ایمان را می گیرد
هم گرم و حال بیچاران میو	و در بای کرش مثل حال بیچارگان می شود
چه زنگان میو	در زنگان واقع می شود
هم خلالت بخشان چه زنگان میو	حضرت سلطان برای خدمت بخشیدن به یاران بزرگ می آید
هم عالم عام و جنگان میو	در آن وقت تمام عالم درگیر جنگ و خونریزی میشوند
هم خاران چه خون و زنگان میو	و آنوقت دشمنان حقینت در خون خورده خواهند غلطید
چه قزوین میو	در قزوین اتفاق می افتد
هم جنگ چال نه قزوین میو	در چال قزوین جنگ نهانی در خواهد گرفت
هم قتل عظیم داوای دین میو	و کشتار بزرگ و جنگ دین خواهد شد
هم سان سلطان سز زمین میو	و سلطان دین در آن سز زمین از طرفدارانش سزا خواهد دید
کشتاران میو	کشتار خواهد شد
چه سلطانیه کشتاران میو	در سلطانیه کشتارهای وحشتناک خواهد شد
هم ظلمت گرت سواران میو	و از عبور سواران دشت و صحرا پر از غبار می گردد
هم آواز توپ قماران میو	و آواز صدای آواز توپ و دهمباره شنیده میشود
صدای دنگ میو	صدای فریادی می آید

هم تره هر جانب صدای دنگ میو	از هر جانب صدای فریاد بر گوش می رسد
هم روی قیامت دخت جنگ میو	در روز قیامت در وقت جنگ دین فرامی رسد
هم خیمون فراوان هفت رود جنگ میو	دو خونمای فراوان ریخته می شود و هفت رود جنگ خواهد بود
چه فرنگ میو	از اردو پا بر می خیزد
هم گردین جهان چه فرنگ میو	تای جهان از طریق اردو پا بر جنگ جهان وارد می شوند
هم ترک سیرین پلنگ دنگ میو	و اقوام ترک ساکن شمال و شرق قراچون پلنگ غوغا
هم کرد خوارین سان جنگ میو	میزند در کردای ساکن غرب و جنوب غربی برای جنگ می کنند
دور نه کام میو	دوران به کام می شود
دست حق ظاهر دور نه کام میو	دست حق ظاهر می گردد و دوران به کام یاران خواهد شد
پادشاهی حلب چین و شام میو	و پادشاهی به تنهایی حب و چین و شام را تخیر خواهد کرد
سرداری میو تا مش سام میو	و آن پادشاه سمرقند بزرگی است موسوم به سام
رستاخیز میو	رستاخیز و انقلاب می شود
هفت شب و هفت روز رستاخیز میو	هفت شبانه روز رستاخیز خواهد شد
چه کس کس موین ییل انگیز میو	جهان تنگ و تاریک شده و کسی دیگری را بیاد نمی آورد
بابو چه فرزند و گریز میو	پدر از فرزندش چون دشمن و یگانگی می گریزد
بغداد شار میو	از شهر بغداد می آید
سید ابراهیم بغداد شار میو	شاه ابراهیم از شهر بغداد شریف می آورد
هم بابا حیدر حیا س یار میو	و بابا حیدر و شاه حیا س که یار هم هستند ظاهر می شوند
هم میر میران یادگار میو	و سید سالار بابا یادگار ظاهر خواهند شد
چه نو راس میو	از نو بر پا می گردد

جوخه هفت تنه نوراس بود	جنگ یاران هفت تنی از نو برقرار می گردد
هم عالی بی سر خلالت خاس میو	و عالی قلندر سر باخته راه حق با خلعت خوب می آید
هم وردک و شار شاخاس میو	و شاه میاس از شهر خود وردک ظاهر می شود
خوشین شامیو	شاه خوشین می آید
او و خوادده خوشین شامیو	آن وقت و آن موعده شاه خوشین می آید
افزار کرده ش کاخ پا میو	دو افزار و شتر طی که با یاران ش دو گذر شده کرده عمل می کند
هم خاموش پرچن نه رجا میو	و سید اگا بر لقب به خاموش زلفدار به شفاعت یاران بر
و شارش میو	می خیزد به شورش می آید
هم آتش تبریز و شارش میو	آتش یک به شهر خود تبریز وارد می گردد
هم بنیام بش کر و یارش میو	دو پیر بنیامین خلیفه جمع ازلی به یارایش می آید
هم صف غلامان چم وارش میو	و قطار وصفی از یاران با طندارش ظاهر می گردند
جمشیر خان میو	جمشید خان می آید
هم الماس ابدال جمشیر خان میو	الماس خان ابدال خان و جمشید خان می آیند
هم چه پای سمن صف سان میو	و در پای سمن کوه و در صف غلامان فراری گیرند
هم دلدل وزین چه میدان میو	و دلدل رکنب سولا علی با زین و یراق وارد میدان می گردند
دیوانگیر میو	دیوان عدالت بر پا می شود
هم داود قاضی دیوانگیر میو	و داود کبود سوار قاضی آن دیوان عادلانه می شود
یاران سر فراز بد معذور میو	و یاران حق سر بلند شده و بداند و پشیمان می شوند
خاندان روسیا با تقصیر میو	و خاندان دشمنان حق و حقیقت تقصیرشان ثابت شده و روسیاه و تروی می شوند

دفتر دار میو

دفتر دار می آید

پیراوسی وزیر دفتر دار میو

پیراوسی وزیر و نسی و محاسب درگاه حق می آید

خبر و کشر نویسن برتبار میو

خبر و کشر نویس بر و بکسر تمام عالم می آید

کردار و جاجی گردین یار میو

و در آن وقت هر کس کردارش بر فرمایش می رسد

جفت ویش میو

یا در وافرار کرده اش می آید

خاتون محشر جفت ویش میو

خاتون محشر یعنی رزبار اقرار کرده با حق می آید

رز باطنی قدم پیش میو

و اسرار نهانی و رموز باطنی پیش آمده، ظاهر میشود

هم دیوان عدل گرگ و میش میو

و دیوان عدالت حق و تضادت عادلانه گزیند و گشاید

چه شصت ملحق بو

می آید، در سال شصت ملحق میشود

سال تاریخی پنجاه شصت ملحق بو

سال هر روز و تاریخ آن و انده سال شصت خواهد بود

یک رنگان تمام و حق ملحق بو

دیوان یک رنگ حق تمام به سپاه حق ملحق می شوند

کفر سرگون بو ظالم مشق بو

کفر و ظلم سرگون و ظالم متلاشی خواهد شد

هر که پوشیاره

هر کسی که پوشیاره است

شخان یاران هر که پوشیاره

بشود ای یاران هر یک از شما که پوشیاره هستید

چه تاریخ سیصد شصت هزاره

در تاریخ هزاره سیصد و شصت تا گمان

بن موناک ساز و نقاره

صدای طبل و ساز و سرای ظور بلند می شود

ذاتش معلوم

ذاتش معلوم و شناخته شده است

سر داری میو ذاتش معلوم

سر داری ظاهر میشود که صاحب ذات و آشناست

صاحب سر ذات علمو معلوم

و صاحب اسرار باطنی و دانای علم لدنی و آنگاه غیب است

اقرند تکیه باطن نجو من

و ستاره ایست که از تکیه گاه باطنی یاران حق آمده است

بشش تمام

بشش زد دفتر باطن تمام

بشش در دفتر باطنی جن شخص و کمال است

آن سده دار صاحب بر ذات و دارای مقام عالی است

و سده اسم جهان را با یک نظم جفائی کنترل می کند

شده شد مان می آید

آخر خان آتش شای شان میو

آن لحظه ای که خورشید پس از مدتی نمایان می شود

ذاتش و جمله خلق عیان میو

ذاتش مانند خورشید به جلد جهانیان آشکار میگرد

ای یاران باقی بماند

ای یاران وای یاران این گفته چون نشانه باقی ماند

که ذات حضرت حسین بدان سرور خواهد پیوست

در آن هنگامه ظهور حضرت مولای ساقی که شرف خواهد بود

باور کنید

نخت خان الماس بکران باور

و آن را چون در درخزانه اسپینه و دفتر انبیا ثبت کنید

و بدانید که هر وقت نظم ظلال جهان را بکنند ظهور خواهد شد

ای دارندگان بهوش و ذکاوت

گوش فرا دهید ای یاران بهوشند و با ذکاوت

نطق ازلی و گفتار حضرت مولای حقیقت را

فرموده حق کن فراموش	و گفتارهای حضرت حق را فراموش نکنند
آینه قلم آوردن خردش	آینه قلم جو شیدن آغاز کرده است
بواجب ظهور مبادۀ گوشت زوش	میخواهم بیان کنم ظهور یاران مت از شراب خوار
چهار سال هزار یکصد و سی و چهار	در سال هزار و یکصد و سی و چهار اینجانب
دانه و ریانب بواجب گفتار	گفتار نمی دیده داران قبل را تکرار می نمایم
پادشاهی میوژده محمود سیر	پادشاهی بر سر تخت سلطنت ایران قرار گیرد
عباس ثانی ادهن بی نظیر	موسوم به شاه عباس ثانی که در عالم بی مانند است
ژوبعد نادری بگیرد شوار	دو پس از آن نادر شاه نامی سوار بر سی آورد
سپای خارجی فرار مو فرار	که بدست توانای او خاستن و خارجیت تارو مار میشوند
مصافش دینه و ریانب صبو	و چون بشانم دلیر گزشته با غار جیان بنبرد می پردازد
عدلو عدالت قدیمان صبو	و همچون گذشته گان عدل و عدالت را سر لوحه کار خود
ندتی چون تخت شاهی قرار بو	قرار میدهد و مدتی شاهی و حکومتش بر جا و پایدار خواهد بود
دیوان حکمش هنی هزار بو	و عدالت و نهرش چون سردار آفرین خواهد بود
تاوره چه ذات حق ز بارش بو	تا زمانیکه ذره ای از ذات حق در وجود او هست
عدلو عدالت چه در قمارش بو	بر اساس عدل و حق رفتار خواهد کرد از آن
نودم که قلبش چه نور خالی بو	لحظه ای که قلبش از نور حق خالی می شود ظلم و
ظلم و ضلالت ستمکاری بو	زور و گریبی و ستمکاری آغاز خواهد کرد
ریشه جرگ دیش برگش مانند دس	به زور و بدست جگر گوشه و پر خود گشته خواهد شد
چپ تیغ مصری کردش دوهس	و با تیغ بر آن مصری به بلاکت خواهد رسید
ژوبعد چندین شاگرد قرار	از آن بعد چندین شاه دیگر به سلطنت می رسند

هم جنگ هم راحت چه ایران دیار	در سرزمین ایران گاهی جنگ و گاهی صلح واقع می شود
یکی پیدامو طایفه قاجار ،	و شخصی از طایفه ترکمان قاجار به شاهی ایران
و تخت شاهی گیرد و تزار	میرسد و بر تخت سلطنت ایران قرار می گیرد
اوناهر و نام عدالت مبو	که نامش ناصر است و اهل عدالت است
بدخواه و بدگو خجالت مبو	و بدخواه و بدگویش خجالت می شود
پنجاه سال او ش سلطنت مبو	آن شاه پنجاه سال سلطنت می کند
خوش عهد و ایام بار رفت مبو	و دوران بار رفت و ایام خوشی در ایران پیدای شود
نامور مرگش رضانا م مبو	نامور مرگ آن شاه شخصی موسوم به رضا است
شاهیش پایمال ناتمام مبو	و شاهی پایمال و از دست معبود کمی کمتر به پایمال رسد
سه فرزند او زده نو ش مبو	از اولاد او سه نفر به شاهی می رسند
نسل آخرین احمد نام مبو	که آخرین آنها احمد شاه نام دارد
یکی پیدامو نام نام امام	از آن پس شخصی ظاهری گردد هم نام امام رضا
شاهی قاجاران مکر و تمام	که به شاهی رسید قاجار خاتمه خواهد داد
شراره عدالتش مکتوش تزار	و خود بر تخت می نشیند و عدالت را پیشه می کند
عدتی داد و شاهیش برقرار	عدتی دوران شاهییش برقرار می شود و یک
یک مدت دوران خاس برقرار	چند زمانی دوران خوب برقرار خواهد بود
نشان گلشن عالم دیار بو	و نشانه نامی آبدانی و اصلاحات پیدا خواهد شد
هزار و سیصد هنی زیاد تر	و در تاریخ اندکی بیشتر از هزار و سیصد
آمار تلخی مکتوش تزار	آمار تلخی و سختی بر سر ایران زمین شراره می کشد
سال ناریش سیصد پنجاه هشت	سال تاریخ آن واقعه سیصد و پنجاه و هشت است

پری دنیائی مکران اجماف	و مردم برای رسیدن به امکانات دنیا بهیم فشار می آورند
نه عالم دستور امانت کرد	نه علماء دستور امانت داری را رعایت می کنند
نه صوفی چه برای دیانت برو	نه صوفیان راه بنداری را بر سر می برند
نه مرشد آیه عرفان بوانو	نه شاخچ طریقت آیات عرفانی را می خوانند
نه طالب آداب طریق بزبانو	نه طالب و فقیر آداب طریقت را می دانند
نه پیران و فکر رفتار خاس بو	نه پیران ب فکر رفتار خوب هستند
نه مریدی پی پیر صدقش اخلص بو	نه مریدان برای پیرانشان صدق و اخلاص می آورند
زلزله جهان و اویلا ی اسیر	زلزله تمام جهان را می لرزاند و داد و فریاد اسیران
خاندان پشوشان مود سیر	در جنگها به گوش میرسد و خاندانها حقیقت گرفته میشوند
صدای و انفا چه دنیا میو	و شان عالم به اسارت در می آید و صدای اطاعت
بی شرمو جیا بر طلا میو	از نفس ابرمینی بگوش میرسد و بی حیایی و بی شرمی بر طلا میشود
سرور وار میو تمام سر سباط	داز هر گوشه جهان نهضت و فروشی بیایمی خیزد
منعم و مفلس تمام میون مات	دو نمتندان و فقرا تمامی مات و مبسوت می گردند
نامی جهان تا خاک فیضیر	تمام جهان حضور صاحب رزمن عثمانی
قل و کشتار بو ناعداران سیر	کشتار و قتل فراوان واقع و سرگردگان کشته میشوند
چین شان خاس یک بو خراو	چندین شهر خوب و آباد خراب و ویران می شوند
زهره ناعداران یک موو آو	و زهره دلدادگان از وحشت آب می شود
چارض تلسما و قیل و قال بو	از زمین و آسمان صدای هیاهو به گوش میرسد
پاتخت شان گروی پامال بو	پاتخت شان جهان کلا ویران خواهد شد
خلایق بیزار تره عیال میو	و مردمان از زمان خود بیزار می شوند

مردم از سپهر تقوی و عباد و صلاح خارج شده و بجزایم می افتند	بی تقوی و طاعت بی حلال میو
در آن وقت کشتار بی اندازه در جهان خواهد شد	کشتار بی سامان و بی حد میو
و از مرزهای کشوری درگیر جنگ خون مانند سیلاب جاری شود	خون دینه لا فاج و چه سرحد میو
و توپهای ستر شده در زمین بسا چنان را منقش می کنند	توپان و زمین بسا شق میو
هوا بیاد در آسمان معلق ایستاده و دارد عمل می شود	طیران و هوا معلق میو
شرق تا غرب عالم از حال کید غیر با خبر خواهند شد	مشرق تا مغرب با خود میو
و آتش جنگ و فتنه آفرینان همه چیز را خواهد سوزانید	شماره شرر پر شر میو
اخبار و اطلاعها بوسیله سیم از جایی به جای دیگر منتقل می شود	سیم و طواف خبرور میو
از مریخ چون اسب آهنی را هوار می گردوند	اسب آهنی و رعب میو
و توپهای جنگی در هوا برای نبرد بجار گرفته میشود	توپان چه هوا آراسته میو
دایره و ادوات دریائی ساخته و پرداخته میگردد	بجری بجران پیراسته میو
از شوت فتنه و شرارت آفتاب ده ماه هر دو کم نور	آفتاب و ماهها و هر دو تار میو
می شوند و در یکی از سالهای مازنده مولا علی گوش میرسد	نور شاه صدر سال مار میو
در آن زمان که کشتار بی اندازه واقع خواهد شد	نودم که کشتار بی سامان میو
خلق جهان پناهنده لطف و امداد الهامی شوند	خلق با وار و لطف ایمان میو
پس از آن سرداری از میان میدان سر بر می آورد	سین بعدی سرداری سردار میو
و او صاحب امر از جانب حضرت کردگار عالم است	دایره فرمان کردگار میو
و از شهر مدینه طغیان کرده و جلوه حق با او می رسد	چه مدینه شاد فزه دار میو
او منادی هدایت خلق از طرف حق است	جارجی هدایت صاحبکار میو
که که حرف سب و لاف و سیم در نامش خواهد بود	سینو الفو سیم و نامش میو

پرو بود مو بجز و کامش میو	بیابان و صحرا و دشت و دریا به کامش خواهد بود
شماره شمر و سیفش میو	و از تیغه شمشیرش آتش خواهد بارید
کشتار کافر و کیش میو	و از کشتار کافران و بی دینان لذت خواهد برد
جولان حد و سارا و کوه پوش	جولان میدهد در صحرا و کوه و بیابان
کشتار مکر و لش و بان لش	و از مخالفان کشتار خواهد کرد و از جد آنا پشته خواهد
دا و باز خواست چه زنگان میو	ساخت و نوبت باز خواست عظیم زنگان فرا می رسد
دور ننگان دین پشیمان میو	و آن زمان دور نگان و بی دینان پشیمان می شوند
هفتن هفتون شه نور اس میو	و دوباره از نو هفت تن و هفتون تشکیل خواهد گردید
چه سلطانیه باز خواست میو	در سلطانیه دیوان عدالت برپا خواهد شد
تمام ملتان و یک دین میو	تمام ملتان و ادیان در تحت لوای یک دین قرار میگردد
یک طرز یک رفتار یک آیین میو	و رفتار و آیین یکسان خواهند یافت
نفره بانگ برز خوشین شاه میو	نفره بانگ و بانگ رسای شاه خوشین برگوش میرسد
اقرار کرده ش کانه پا میو	و اقرار گذشته را که با یاران کرده است سب خواهد شد
شصت چینی هزار سال مار میو	در حالی سال هزار و شصت در سال مار واقع خواهد شد
نفره حیدری فدو الفقار میو	و نفره حیدر و برق شمشیر فدو الفقار ظاهر می شود
آمان الامان هر دیار میو	نرای زنده و فریاد تسلیم و امان از هر سو گوش میرسد
وارمان و بد گرفتار میو	آنگاه از حق روگردان بوده اند بجزای بدیاریشان میرسد
زبان سیفش پر شمار میو	از تیغه شمشیر حق آتش غضب بر آنا خواهد بارید
نفره شام حیدر شقه فدو الفقار	و از نفره حیدر و صدای برخورد فدو الفقار با کفر جهانی
زهره در مپو سالی چن هزار	بر ساعت چند هزار نفر زهره ترک خواهند شد

رژه خلق مخیر و صدای الحذر	صدای تسلیم و امان از خلق عالم بر می خیزد
مکن زیارت از دمای دوسر	و تا آن در برابر ذوالفقار حیدری به خاک می افتند
ایمان ما درون تمامی اغیار	اغیار و بی دینان به دین حق ایمان خواهند آورد
شهادت مدن صفار و کبار	و کوچک و بزرگ به حقانیت آن گواهی خواهند داد
دشمنی و حشیان تمام برو بار	و دشمنی تمامی تمام برو کسب عالم و جمله
ظالم و مظلوم بی زور و زوردار	افراد ظالم و مظلوم و زورمندان و ناتوانان
پادشاه منمشو و تخت با قوت	تسلیم خواهند شد و حضرت سلطان عالم بر تخت با قوت
و سام سنگین بهم و جبروت	با غرور و وقار و سنگینی تمام جلوس خواهند نمود
و سامو هیت شای دل دل سوار	و با جبروت و هیبت تمام حضرت شاه و دل سوار
پی احوال پرسان مکر و گفتار	برای پرس و جوی از خلق به گفتار خواهند آمد
جبرئیل وزیر بنیامین و نام	و مظهر مخصوص جبرئیل موسوم به بنیامین وزیر او خواهد بود
میکائیل شش پیر موسی مقام	و مظهر مخصوص میکائیل موسوم به پیر موسی شش او می شود
اسرافیل واود صورتش تا و دم	و مظهر مخصوص اسرافیل موسوم به واود در صورت خواهد دید
عزرائیل مصطفای قبض آدم	و مظهر مخصوص عزرائیل موسوم به مصطفای برای قبض روح
ژ و وقت که واده احوال پرسانه	آماده خواهند بود، آن زمان که موعده باز جوی فرامی رسد
زوان ننگو لال ما ژ و دمانه	اکثر مردم کلفت زبان پیدای کنند و بالال خواهند شد
ژ و پرسان شاپیش واری حوال	ای بار، از چگونگی آن باز جوی الهی چه خبر دارم
عرض کی و حضور میر برزاقبال	در چه چیز برای عرضه کردن به پیشگاه آن سید بلند اقبال
مصطفای نامور تیر نه کانه	داری، بدان که مصطفای نامور حق و تیر در کمان و آماده است
هر کسی پاکن وار و نیشانه	اما هر کس که پاک است نشانه یاری و آشار پاک در او پیدا

آن کس شد ایستاده حضور آن والا مرتبه می باشد	لا ینق و حضور والا مکانه
در رو سفید و حضور حضرت صاحب کرم خواهد بود	ریو سفید زه لای شای صاحب کرم
داد در برابر نفسانیات و مال دنیا بی اعتناء است	لا فید زه حرام دنیا و درم
و با ذکر حق و گفتن یا هوو یا منو قدم پیش می گذارد	قدم منی پیش و یا هو منو
و بدست پیر بنیامین شربت کوشه خواهد نوشید	ووس بنیام شربت منو شو
اما هر کس که اهل دنیا و بی تقوی و به دور از عبادت باشد	هر که دنیا دار بی تقوا و طاعت
در حضور شاه دین خجالت خواهد شد زیرا	و حضور شاه مو و خجالت
برای جیفه دنیا آخرت را از دست داد و به	پی جیفه دنیا عقبا داد و باو
این خاطر از آن باز جوئی سر بلند بیرون نخواهد آمد	زه عاوال پرسان منو آزاو
و رنگ از رخسارش پریده و ضعیف و سرافکنده می باشد	رنگ زرد و ضعیف سرافکنده بو
و شرمندگی در رو سیاهی عایدش خواهد شد	ریوسی و ریوش هم شرمنده بو
مدتی حضرت حق جهان را پاک خواهد کرد و	مدتی نو دم پاک مکی جهان
حکومت و فرمانروائی را به شامان و بزرگان لایق	قدی حکومت و خانو شان
خواهد سپرد و دنیا از نو قرار و سامان خواهد یافت	دنیا هم زه نو مگر و قرار
و عدل و عدالت بر وجه عالم را فراموش گیرد ای	عدلو عدالت زه بر تا و بار
یاران و ای یاوران ظهور صاحب ذوالفقار خواهد	یاوران ظهور صاحب ذوالفقار
برابر بر دیا و آشامی وجود در کلام و وعده و قرار داده	و شون کلام ای داد و قرار
شده واقع خواهد شد و نطق و گفتار خالاس این موضوع را	نخت خان الماس ایدش اظهار
بیان می کند و ظهور حضرت خاندان کرامی در جامه پیش	ظهور حضرت و بطور زن دیار
بر این صورت پیدا و نمایان است	

شهرط و اقراره	شهرط و اقراره است
ای دنیا اسیر شرط و اقراره	این دنیا اسیر شرط و اقراره حقانی است
اقرار خاص کرده شای صاحبکاره	اقرار نزد صاحبکار عالم خوب و عزیز است
عزت یاران کل شه افترا	عزت و اعتبار یاران حق گلا از اقرار در دست است
اقرار فوق دل پیری کل یاره	و اقرار شوق و ذوق دل برای یاران است
یارسان هر کس صاحب اقراره	ای یارستان هر کس که صاحب اقرار است
عزیز کرده حق شای صاحبکاره	او عزیز کرده پیشگاه حضرت حق است
یاران آمانت هر کس شرط داره	وزنهار ای یاران هر یک از شما که شرط دار هستید
زه بارخانه حق بارش تیاره	از بارگاه حق محموله باطنی شما دست و بی نقص است
هر کس بی شرطن بی اعتباره	آقا هر کس که بی شرط باشد نزد حق بی اعتبار است
هر کس بی اقرار بو گنا کاره	و هر کس که بی اقرار باشد در شمار گناهکاران است
لذت و صفای یاران اقراره	ولذت و صفای یاران از شرط و اقرار است
هر کس و پالی صاحب افترا	و هر کس از سر پالی صاحب اقرار باشد
دیو سفید زه لای شای صاحبکاره	او رو سفید در حضور شاه صاحب کار است
اقرار شه صفات عبادت کاره	و اقرار از صفات و خصوصیات عبادتگاران است
اقرار کی لایق وز و بد کاره	اقرار لایق هر دزد و بدکار و ناپاکار نیست
شادیش نه مابین جفت اقراره	ذات حق نیز شریک است با یاران با شرط
هر رفتاری بو و نش اظهاره	و هر گونه رفتاری از بندگان صادر گردد بر او آشکار است
ای گفته عارف قدیم عیاره	این گفته فرموده عارفان قدیم و عبارات است
پی میرد این زما کردن ای کاره	و حق برای آنزایش یاران این شرط را ایجاد کرده است

و خیال بدچم و در مداره	یار می باید با اندیشه بد به مال و ناموس دیگران نگاه نکند
مسوزی و نار و نیم اشاره	زیرا یک اشاره سخن در کس خواهد سوخت
هر کسی که شرط گیر و کناره	و هر کسی که از شرط حقیقت دوری جوید و کنار رود
شا او سرمدی و سحر قناره	شاه دین آن سر را حواله چنگ دار خواهد نمود
یاران آمانت هر کس شرط داره	ای یاران ز نهار هر یک از شما که دلای شرط هست
سر و مالو گیان طفیل یاره	می باید سر و مال و جان فدائی حضرت حق باشد
اقرار هم دوای صبو ایواره	و دعای صبح و عصر نیز نشانی از اقرار است
اقرار هم شرکت گناه کرداره	و اقرار شریک گناه و کردار یاران است
اقرار زه باطن بنامش دیاره	اقرار از بارگاه باطن پی ریزی و آشکار شده است
برچی بترسین کم تره اقراره	هر قدر از مسایل شرط و اقرار بترسید کم است
نخت خان الماس یاران اظهاره	گفتار و نطق خان الماس این چنین گوایی می دهد
هیوچ کاری سخت ترین ثری کاره	کیهچ کاری از شرط و اقرار حقانی سخت تر نیست

یاران بی دودون	یاران بی دود است
شم حقیقت ضیای بی دودون	شم حقیقت فروغ دنور انیت بدون دود است
میردان مخلو تصدیق نمودون	میردان مخلو تصدیق واقف بر نموده اند
بگرنگان و دود طالب نبودون	که بگرنگان و یاران واقعی طالب دود نیستند
زنگ دود دم میشو و دل	زنگ و جرم دود بر روی صفوحه دل می نشیند
مور و چون باد عطر غمیچ گل	و چون باد عطر غمیچ گلها را خواهد برد
برغش نا امید چون بلبل مبو	در روح شخص ابل دود چون بلبل خواهد بود

دایم حسرت من عطر گل مبو	که دانم حسرت عطر گل بیفت بر است
وجود چون بلور دود وینه کردن	وجود انسان چون بلور دود مانند گردد و غبار است
حق و شکر تو تو ز قبول نکردن	و حق و یان غبار و کرد را بر بلور وجود نپذیرفته اند
آشنا کسی دن بگرنگ درو بو	آشنای حق کسی است که بگردد و بگرنگ باشد
وجودش بی عیب حالش نگو بو	و وجودش بی تعلق و بی عیب و حالش خوش باشد
آینه قلبش صاف و بی رنگ بو	و آینه قلبش صاف و بی رنگ و بی ایراد باشد
دینه گل رنگس زیاده خود رنگ بو	و چون گل رنگس زیاده طبیعی و آراسته باشد
دس خورده نو و گل ند و جودش	و گل و جودش دست خورده و ضایع نباشد
دل تیره بو شده دود و دوش	و دلش از مضرات استعمال دود تیره نشده باشد
دوری کی شه فعل مرد عملی	و یار باید از معاشرت با افراد معناد دوری کند
تازه رنگ دود بو بدلی	تا از رنگ و رنگ دود و فعل آن شخص اثر نپذیرد
باده حقیقت صاف و زلال	باده حقیقت صاف و زلال است
هر کسی نوش این اقبال	هر کس از آن بنوشد بلند اقبال است
رای حق را سینه کج بازی این	و راه حق راه راستی است و کج بازی نیست
یاران شیر نرو بازی نین	ای یاران شیر نرو را برای بازی نیا فریده اند
الاسی حقیقت مجازی نین	ای الاسی بدان که راه حقیقت راه مجازی نیست
حق و کج بازان هیچ راضی نین	و حضرت حق از کج بازان هیچ وجه راضی نیست

یاران مجر و شو

سراسر جهان او هم مجر و شو

عالم چون کبوره حداد بچو شو	چنان دستی چون کوره آهنگری به جوش می آید
ساراد سمرزمین عسکر بو شو	صحرا و سمرزمین را سپاهیان اشغال می کنند
میردان پیاله اجل بو شو	و مردان پیاله ای برگ را خواهند نوشید
بابو پری قتل فرزند بکو شو	پدر برای کشتن فرزند خود تلاش می کند
پدر و قیمت فرزند بفرو شو	و پدر فرزندش را با پول معادضدی نماید
پرده نروی کار عصمت بو شو	و عصمت و حیای آدی فحش خواهد شد
ز ملک دامان عسگری میو	و از سرزمین جنوب سرداری می آید
نی سربانی خوری میو	و از سمت دیگر جهان مردم اخبار جدید می رسد
تروقه تا خافل حیدری میو	و صدای نعره رعد آسای حضرت حیدر بگوشی رسد
آشوی از دای دوسری میو	و آشوب ظاهر و باطن از جانب مصطفی پدید می آید
نزه فرزه طیاره فی الفور	و صدای پرواز هواپیماهای جنگی با سرعت تمام و
زه زمین اگر مخیز و جوو	از روی زمین آتش جوو و ستم بر پا خواهد کرد
ایرانی ذلیل زده تیر خارا	و ایرانی ذلیل و مجروح تیر بی دینان می شود
فرزن بی پدر مگردند	و فرزندان بی پدر به این سو و آن سوی گریزند
آین مگروان دونده چلاک	و مرکب های چلاک آهین چون دوندگان و لیر
بی خوف زه کوسار دوان نزدی خاک	کوه دشت و صحرا را بی ترس در می نوردند
اروپا زه دود آتش مسوزو	اروپا در آتش جنگ خواهد سوخت
صدای بی گبر جهان مخیزو	و صدای گبر دار از تمام جهان بلند خواهد شد
کوان کمار بو و ضرب توپان	توپا و بمبها کوهها را هموار خواهند ساخت
گربی صاحبو گیلوبی چوپان	و گله های گوسفند بدون صاحب دبی چوپان سرگردان

صدای شین گرم زه عالم خیزو	صدای شیون بسیار از عالم بر خواهد خاست
سرو و لاشوتن و هم بریزو	سرو و جسد کشته شدگان روی هم جمع میشود
زمین بوی نفرت گیروژه لاشه	دزمین بوی نفرت آور قفن به خود خواهد گرفت
لاشه جوانان مبو و خاشه	و جسد جوانان پاره پاره خواهد شد
هر دالی لاشی بکشوی ویش	و هر لاشخوری جسدی را برای خود بسوی می کشد
شاد مبو ویش هر کس شک ویش	و از خوردن آن جسد که نصیبش شده شاد میشود
طفلان بی مادر و گوانده	بچه نامادری ایشان را از دست داده در کوچه ها
طوفانی هزار و روانده	مگردان شده و از رودخانه سیلابهای عظیم جاری
رومی سواران تیج کین ز کف	خواهد شد سواران رومی تیغهای قهر بر کف گرفته
قدیم ترکیان هجوم بدن صف	و ترکان بلاصل و نسب بسوی نبرد گاه هجوم میزند
ایران بی تقاس خون سیاوش	و سپاه ایران در صدد انتقام خون سیاوش هستند
گیان تقدیم ز کف تیر انداز تخش	و تیر اندازان ما هر از جان خواهند گذشت
انگلیس در روس عربو عجم	سربازان انگلیسی و روسی و عرب و فارس
چینی آلمانی دم بین و هم	و سپاه آلمان و یکجا جمع خواهند شد
ارمنی ارمان ترک استمول	و اقوام و گروههای ارمنی و ترکهای خوالی استانبول
بربری و تاتار افضل و فضول	و بربرها و قبایل تاتار داهلی دانش و آنرا که در کار
سراسر جهان داخل و جنگ بو	دیگران داخل می کنند تا آنرا درگیر جنگ می شوند
بعضی و دشاد بعضی دلتنگ بو	در این میان بعضی دشاد و بعضی دلتنگ میشوند
ایران جای مصاف جنگو داو ابو	این جنگ عظیم در سرزمین ایران واقع می گردد
یکه بی مسکن هم بی ناو ابو	و اکثر مردم ایران از وطن و دیار خود در بدر و آواره میشوند

تتیا سواری د یقیند و ه	یکه سواری از روی ایمان و یقین و از جانب حضرت حق
میگر عالم از روی زیند و ه	بر زمین بر کعب خود سوار شده و با فقر خود جهان را متلاشی
عجو سواری و یقیند و ه	می کند، او عجب سواری است که از سمت راست ظاهر
جهان میجو و یک دیند و ه	میگردد و تمام جهان را با یک دین فرا می خواند
مقام صورت و دس و دیش	و کار و بار دنیا و ظاهر امر یکسره در ید قدرت او است
بی پروا و بی خوف هم بی اندیش	و او از هیچکس پروا و ترس ندارد و نگر و خیال غیر از انجام
خیون سیاوش مجوش و قین	ناموریت خود ندارد، خون سیاوش در جهان می جوشد
سردار ظهور کی نه مغرب زمین	روی قهر و غضب آن سردار از جانب مغرب ظهور
خان الماس سردار چه نو مخیزد	میکند و خان الماس آن سردار از نو ظهور خواهد کرد
زیور زده دیده عالم میبیزد	و زینت و زیور را از چشم جهانیا محو و نابود خواهد کرد

یاران تمام	یاران تمام است
یاران حد و یرد هوش تمام	ای یاران و عده حق فرار کسبده و از حد نیز گذشتند
یرخت کلام روی سر انجام	این نطق و گفتار کلام ازلی سر انجام است
بیابس جم خواجا و غلام	و قانون جمع حقیقت و دستور حق و غلامش است
واتن جنگ مبو	گفته اند جنگ در میگردد
در حال قرین واتن جنگ مبو	در حال قرین و بین مردان باطندار گفته اند جنگ میشود
نفس و سینه جهان تنگ مبو	از ترس آن واقعه نفس در سینه جهان تنگ میشود
دورنگان دین و خیون رنگ مبو	دورنگان دین در خون خود خواهند غلطید
بیون تا چون مبو	بیون تا چه خواهد شد

و بچونه ده بچون تا بچون مبو	ببین تا از طرف حضرت بچون چه خواهد شد
چاله سران پرزده خون مبو	چاله قزوین پر از خون خواهد گردید و آن خون
آو خوننه و آو هفت گردیون مبو	آنقدر زیاد است که هفت آسمان را می گردانند
فرنگه مبو	در فرنگستان واقع می گردد
غوغای هندستان فرنگه مبو	غوغای عظیمی در فرنگستان و هندوستان رخ میدهد
هزار هزار صف و جنگه مبو	هزار هزار صف سپاهی دارد میدان جنگ میشود
سر هفتگان سرشان و سنده مبو	و سر هفتگان و سرداران همه شکست خواهند خورد
آواره مبو	آواره می شود
شان گل و تخت آواره مبو	کلیه شانان از تخت و وطن خود آواره می شوند
حلقشان و گیر قناره مبو	و حلقه شان به چنگل قناره و دارا و ایران میشود
اوسا باز خواس بجاره مبو	آن زمان از ظلالان برای احقاق حق بجایگان بازجو میشود
وبامه مبو	همواری شود
هر کو برزی ون وبامه مبو	در هر جا که بندی باشد هموار خواهد شد
شاره شاره زبول و شامه مبو	شاه دین در شهر زور مستقر خواهد شد
دور یارسان و کامه مبو	در آن وقت دوران به کام یارسان خواهد گردید
حق و شه مبو	حقوق می آید
دور و کام دل حق و شه مبو	دوران به کام دل خطویان باز می گردد
حق و شن و حضور آتسه مبو	و حقوقیان به فیض دیدار آتش بیک مشرف میشوند
هر کس شکداره بی بته مبو	و هر کس شک داشته باشد بی بهره خواهد شد
بخارا مبو	در بخارا می شود

اورو که نبرد بخارا مبو	آن روز که نبرد بخارا واقع می شود
خلق بخارا و سارا مبو	اهل بخارا از شهر گریخته به صحرا روان می شوند
نذاران بی ریخ و دارا مبو	و مردم فقیر بعد ریخ به ثروت دست خواهند یافت
اید گفتار مبو	این گفتار میشود
نخت خان الماس اید گفتار مبو	نطق خان الماس یعنی این گفتار واقع خواهد شد
پری یادگار روزگار مبو	و برای یاد بود ایام آینده باقی خواهد ماند
تار و تری که شا آشکار مبو	نار و تری که شاه دین ظهور نماید و آشکار شوند



آشوزن شاران	آشوب در شهرها
دشمن و دشمنو آشوزن شاران	نزديك است كه آشوب در شهرها بر پا خيزد
بگر بگر بو بگر نامداران	و صاحب منصبان یکی یکی دستگیر شوند
یوموتو مرگ چن ره مرداران	و عدو مرگ و کشتار چندین نفر از مرداران فرامی رسد
جست همچون جهان بر باد بو	و جنبش و انقلاب چون رود همچون جهان بر باد می کند
غلامان و جورو و جفا آزاد بو	و پاران رنج دیده حق از جور و ظلم رها می شوند
برق ذوالفقار آتشی و دومی	و برق تیغ ذوالفقار و آشوب حاصل از آن
نفرته مولا ام ضرب حیدری	و نفرته مولا ایم علی و ضربت بازوی حیدری
اوسا و تانی بگر بگر بو	آن وقت گیرند دار عظیمی بقیات اتفاق می افتد
غلامان و جنگ حقدار اسیر بو	و افراد ظالم بدست مظلومان اسیر می شوند
زله دشمن گرم و او بلای بی شو	و طغیان شیون بی اندازه و او بلای نهایت
هر کس نه جای دیش ماچو برارد	دنيا را گرفته و هر کس در هر جا که هست بر سرگه عزیز خود

نور کسرانی می کند .

خون سیادش هم زه نوجو شو	خون سیادش از نوجو کشیدن آغاز می کند
سوزین پرده خزان پو شو	دسوزین چهره جنگ و نبرد خون بر خود می گیرد
زمین بود و خون سارا بودش	دزمین بار خون و نگیب کرده و صحرا را از جسد فرا می گیرد
دالان بکیشن لش و کشاکش	گر گها برای خود یک لاشه ای به سوی کشند
بر تیر غیبی تا زه پر دالان	دبر تیری که از ترکش غیبی و قدرتی حق ربای شود
لش خسروار خسروار سو گلان	تعداد کثیری جسد در صحرا و آب رفت رده جمع می شود
صدای دسوزید مصطفای پر زور	دصدای حلات پیاپی مصطفای پر قدرت
چشمه سرادان چن کس کی کور	چشمه حیات و هستی چندین رودمان را بر باد میدهد
خانان سلطانان و پلو سرگردان	دخانان و سلاطین و پلان و آواره و در بدری شوند
طفلان بی کس روی مادران	دبچه های بی کس و مادران داغ دیده شیون سر می دهند
مانو و جا خزان شاهان	دخزان شاهان جهان بی صاحب بر جای می ماند
خاپور سو خشت خاک خاندان	بنیاد و بنای خاندانهای حقیقت و بران خواهد شد
لنج خسروی شوکت ظاهر	گنجهای خرد و شوکت و اقتدار ظاهر
اوسا مانو چوین سنگ نر بایر	آن زمان مانند سنگهای بیابانی از روش می شوند
حکم چوارا قلم پادشای ملوک	حکم شاهی چهار اقلیم عظیم جهان و سراسر عالم
پونس مانو چو سکر سلوک	بطور یکبارچه و تحت یک نظام در خواهد آمد
الماس و برده گفته چن سالان	خانان اس گفته های پیشینان و پیشگونی نایبان
خلاف ندارد و شای ابدالان	خلاف ندارد و کبر و توقع خواهد پوست بر شاه ابدالان

داده تا من بمن و هزاره	دهده تمام است و موعده هزار و هفتاد و سیصد است
زه لای صرافان دین آشکاره	دزد کلام دانان واضح و آشکار است
به ایام رزم شای صاحبکاره	که این ایام موعده نبرد شاه صاحبکار است
ذوالفقار بسته دلدل و زیند	که ذوالفقار را بسته و دلدل را زین کرده است
کیش کیش رزم چاله قزیند	و عازم نبرد و جنگ چاله قزین شده است
نیشتن او هم یاران و رین	و حضور هم می نشستند یاران در گذشتند
مواتن میو ترکی زه سهرین	و می گفتند که سپاهی از ترکهای بالادست
چو و ما وای گردان پائین	به سمت کردنای پائین دست حرکت خواهد کرد
حق مقداران مسانو یقین	و حق مظلومان را از ظالمها می گیرد و بطور حتم
دشون کلام بر او سواره	برابر کلام حق آن سوار و کسر کرده سپاه
نشان ازل و نش دیاره	نشانهای از آیات ازل در وجودش پدید است
بدتی چو در رزم رومات	و مدتی به نبرد با روم و عثمانی خواهد پرداخت
نیس کرد طت ندروی سر باط	و بسیاری از ملتها را بنا بودی خواهد کشند
مادرو و جوش غلغله خونگار	و از نو همای هوی شهر ویران شده خونگاری را بر زمین
و دستش قریب طت کفار	و دست او بنا بودی شوند تا من کفار جهان
کشتارشان کی و دشت چاله	و در دما از بی دینان در خواهد آورد در چاله قزین
دیلان بگیلو چن هزار آله	و چند هزار اسب بدون سوار در میدان سرگردان می روند
چن زه سر هنگان کشته بو تیخ	و چند تن از فرماندهان به بلاکت خواهند رسید
نچینه اشان بکنو زه تیخ	و بنیاد شاهی و وزیر بنای شان از تیخ کنده می شود
هفت شوانه روز یکسر ریز خون	و هفت شبانه روز یکباره جنگ و خونریزی خواهد شد

باور و جوش کوه بخت گردون انقلاب او ستارگان بخت آسمان را خوار خواهد ساخت
 او سا ذات پاک یکتای یگانه ، آن زمان ذات پاک دین مانند حضرت یکتای یگانه ،
 چون آفتاب میو در وی زمانه ، چون خورشید در جهان ظاهر خواهد شد
 او سا یارسان روی جستانه ، آن وقت روز جشن جامعه اهل حق خواهد بود ،
 جشن یکسری بهشتانه و نیز آن روز موعده آشکار شدن بهشت یار و یکسری کارها
 خان الماس یقین او و حق و ایه خان الماس یقین آن موعده مفرود روزگار شخص
 بی شک آفتابان شکل گشایه بدون تردید آفتاب مولای ما شکل گشایه خواهد بود .

۱۹

زه آتش دنگی از آتش یک صدایی
 یک دختی میو زه آتش دنگی ، یک زمان در آینده از آتش یک صدایی بر می خیزد
 زه دوره فانی بره شود رنگی در آن دور آخر زمان نقشه ای را آورده است و اجرا خواهد کرد
 و چاله قرین پیدا می جنگی ، در چاله قرین جنگ نهانی بروز خواهد کرد ،
 و چاله میو ، در چاله خواهد شد
 صف سرداران و چاله میو ، صف سرداران و یاران حق به چاله قرین خواهند آمد
 خونریزی کافر حواله میو و کشتار کافران دملع و قمع آنها از جانب حق حواله خواهد بود
 دشت و دد و خون چون لاله میو دشت و صحرا از خون کشتگان چون لاله سرخ خواهد شد
 جنگ دین میو ، جنگ دین می شود
 هفت شب بخت رو جنگ دین میو هفت شبانه روز جنگ دین خواهد شد
 او گردونان کل و خون میو از بس خون جاری می شود که می توان از خون جاری شده آسیا با
 کوشداران گوش دن و یقین میو را جرئت در آورد ، آنها که شتر هستند بدانند که تا چسب خواهد شد

کشاکش مہو ،	کشاکش خواهد شد
بند سرحدان کشاکش مہو ،	دربارہ و مرزبانہ و کشاکش خواهد شد
دو یکہ سری خان آتش مہو	آن وقت کار جهان یکسرہ می شود و آتش یک نیز خواهد آمد
شارہ زبول خرطن و پارتش مہو	و فرس پادش یاران در شہر زور میں یاران تقسیم خواهد شد
یکسرہ مہو ،	یکسرہ خواهد شد
یاری یارسان یکسرہ مہو	آین یاری یکسرہ خواهد شد و ہما عالم بار خواہند شد
خارجی اوجہم و درہ مہو	خارجان و کشاکش از ارکان یاری افرج خواہند شد
رنج ظالمان بی قرہ مہو ،	و آنکند اہل ظلم دبی دینی بودہ اند و بخشان بی برہ خواہند شد
و دلشاد مہو	دلشاد خواہند شد
قوم کالہای و دلشاد مہو	مردم یارستان و اہل حقیقت آنوقت دلشاد خواہند شد
خاطرشان زہ غم کل آزاد مہو	و خاطرشان از تمامی غما و پریشانیها آزاد خواہند شد
بی دینان بی شرنج بر باد مہو	دبی دینان از فیض وصل حق بی نصیب خواہند شد
اوسا سام مہو	آن وقت سام می آید
خان الماس بی شک اوسا سام مہو	خان الماس بدون تر و دید آن وقت سام خواہد آمد
غلامان تمام و نظام مہو	و در رکابش تمام غلامان حق صفت خواہند کشید
دور یارسان ہر و کام مہو	و دوران بہ نفع یاران و بہ نفع یارسان خواہند شد

دور و زمانہ ، ، دوران و زمانہ

باران ویم گردش دور زمانہ

ای باران در آئینہ باطن ویم گردش دوران را

سرو مہو دوران وای نشانہ

دوران و روزگار بر این نشانہ کس و می شود

مانو و چول تکبیر و جخانه	تکبیر و جمع خانه تا خالی و خلوت خواهند شد و لذت رونق
کم سو مو چراغ گل خاندانان	خواهند افتاد چراغ خاندانها کم نور خواهد شد
دور میو و دور احوال نزانان	و دور بدست بی خبران و نلدانان خواهد افتاد
تیره و تار میو قلب یارسان	قلب یارستان تاریک و کسود خواهد شد
میون و شرکب گروی خارسان	و بدست گروه دشمنان حقیقت خواهند شد
مکن پیروی نفس ستمکار	و از نفس اهریمن دستگیر پیروی خواهند کرد
طالبان زه روی پیران مومن بیزار	مردمان از روی پیران خود بیزار خواهند شد
نه شوق محانونه مهر نه محبت	نه شوق و شوق می ماند نه مهر نه محبت
نه انصاف مانو نه رحم نه مروت	نه انصاف می ماند نه رحم نه مروت
نه یار محانونه ساز نه صوبت	نه یار می ماند نه ساز و راز و نه صحبت حقانی
نه خیر مانو نه یاری و رحمت	نه کردار خیر می ماند و نه یاری و نه رحم
نه دین مانو نه شرط نه اقرار	نه دین می ماند نه شرط و پیمان و نه اقرار یار
نه یقین مانو نه دس کردار	نه یقین می ماند نه ایمان و نه دست کردار
نه شرم مانو نه حیا و وفا	نه شرم می ماند نه حیا و نه وفای به عهد
نه راسی مانو نه صدق نه صفا	نه راستی می ماند نه صداقت و نه صفا
هیوچ بنده مانو غیر زه کبر و کین	هیوچ چیز نمی ماند بغیر از بغض و کبر و کین
خارج مومن مردم و شرط و آئین	مردم و یاران از شرط و آئین حق خارج می شوند
پدیده فرزند میو بدگمان	پدر به فرزند خود بدگمان و بد دل می شود
ناسلوک میو ژن چنی مردان	و زنها با شوهرانشان بد رفتاری خواهند کرد
برادر عدوی برادر میو	برادر با برادر دشمنی خواهد درزید

دختران بدگو و مادر مبول	دختران بدخواه و بدگوی ادراس خواهند شد
پیران و طالب کینه ور مبول	پیران نسبت به طالب کینه جو خواهند شد
جهان پر غوغا و شور و شرمبول	جهان پر غوغا و پر از دحام و پر شور و شرمبول
رود و رود مردم سنگر مبول	مردم جهان روز به روز بیشتر اهل ستم می شوند
غافلان شه تی بی خور مبول	و به دلیل غفلت کیش از حد از حقیقت بی خبری شوند
اجاق نشینان پر خطر مبول	مسند نشینان و پیران خاندان خطرناک خواهند شد
حریص و بخیل بد نظر مبول	و حریص و محمود و بد نظر و ابل بخل خواهند شد
ناخوش و بیماری شمار مبول	بیمار و بیماریهای بی شمار پدید خواهد گردید
برق بلا و طوف و قهار مبول	بلاهای برق آسا و طوفانهای سهمگین واقع میگردد
بد حال ایمان حقداران مبول	مؤمنین و ایمان و دوستان حق بد حال می شوند
گرگ باطنی و شماران مبول	گرگ باطنی اجل و آذمون و انتقام در شماران مبول
آبادی و پیران جهان تنگ مبول	شهرها و روستاها و پیران و جهان بر جهان تنگ خواهد شد
عالم پر آشوب کینه و جنگ مبول	دعالم پر کینه و آشوب می شود و جنگ در خواهد گشت
وکل ملتی اغتشاش مبول	هر یک از آنها به نوعی انقلاب و آشوبش خواهند کرد
شامان چینی بهم و پر خاش مبول	دکتران کشورها بهم بستیزه بر خواهند خاست
وکل اطرافنی سپاکش مبول	از هر طرف و از هر گوشه لشکر کش خواهد شد
صارا و سوز زمین کو کوش مبول	اجساد انباشته شده صحرای سوزین را فرا می گیرد
خلایق و جنگ گریزان مبول	مردمان از جنگ فرار کرده و از سختی بستوزه می آیند
چون سال و پر جوش خونریزان مبول	چند سال بطور جدی جنگ و خونریزی خواهد شد
فصلی و گرانی پر ستم مبول	فصلی و گرانی و تورم همراه با ظلم و ستم جهان را پر میکند

حرف و نوس زیاد و روز کم مبو	عز و نفس مردم زیاد شده و در آمدشان کم خواهد شد
صاحبو اجاقان تره حق دور مبو	پیران و سادات صاحب اجاق از حق دور می شوند
قلبشان تاریک دیده کور مبو	دلهاشان تاریک و چشمشان کور خواهد شد یعنی دیده
خواجا و مزدوران و بیم یاسی بو	باطنی را از دست خواهند داد و کار فرما و کارگران بیم نا امید شده
درویشان بد حال و بیم آسی بو	بیم بودی نمی مانند، اهل طریقت از بیم عاجز میشوند و بیکدیگر
سید و طلب بدی ستانن	را تحمل نمی کنند سادات و اهل علم بدی همیشه می کنند
تخم کین و رای ایجان شان	و بندگی و تظانی در ماه اهل ایجان می افشانند
هر جا یاری دن مگرن ذلیل	هر جا که یاری همت آن را خوار و ذلیل می کنند
نه حق شناسن نه پیر نه دلیل	نه حق را می شناسند نه پیر را و نه دلیل را
قدین فتوای قتل درویشان	فتوای قتل اهل طریق را صادر می کنند
مگرن ستیزه چینی حق و شان	و با اهل حقیقت بنای ستیزه چینی می گذارند
مگرن پامال دین حقیقت	دین حق و راه یاری را پامال خواهند کرد
گروی حق و شان مگرن اذیت	و برگردان حق گویان اذیت و آزار می رسانند
درویشان گمراه مون و لاگه دین	اهل طریقت و درویش از راه دین فاصله می گیرند
چینی مرشدان مگرن کبر و کین	و با پیران و مرشد های خود کبر و کینه می ورزند
ایل و انجام فعل مجبازی	و نسبت به انجام افعال مجازی و دنیائی را غیب میشوند
مگرن یاری و نیرنگ بازی	و با آئین یاری با دورویی و نیرنگ برخورد می کنند
داد پلا و دوس مخلوق نا اهل	فریاد از دست مردم نا اهل و دور از حقیقت
حق مگن پامال و رای کین و چل	که از راه چل و کینه توزی حق را پامال می کنند
ورای بغض و کین عدوی یار مون	و از راه بغض و حسد و کینه با یاران دشمنی می کنند

ظالم و جبار متمکار مومن ،	و ظالم و زورگو و اهل ستم خواهند شد
کارشان مبرو کینه و کذاست	و درد غلغلی و کینه و رزنی را پیشه خواهند کرد
نگین در ایمان خراسان	و قدام در ایمان مردم به بدی رخنه خواهند کرد
پری حق و شان بهتان سازن	و برای حقگویان نهمت و افترا خواهند ساخت
ایمان و یشان و مفت مہازن	و دین و ایمان خود را به آسانی از دست خواهند داد
و چنگیرن طریقہ راسے	راستی را رها کرده و راه کج و باطل را در پیش بگیرند
دل مکن رشتہ خداشناسی	و سر رشتہ خداشناسی را از دست خواهند داد
مومن و نام قول خاران گمراه	و باخاران و دشمنان حق ہم بیعت و ہم اقرار خواهند شد
ایمان مفروشون و جیفہ دنیا ،	ایمان خود را به مواهب پست دنیائی خواهند فروخت
یاران زمانہ بسیار مہو تنگ	ای یاران زمانہ بسیار سخت و تنگ خواهد شد
دوران گلیو ہر ساعت صدر تنگ	و روزگار ہر ساعتی صدر تنگ خواهد گردید ،
ہر کس مواجوہ حقیقت حقن ،	ہر کس کہ از حق دم بزند و از حق و حقیقت دفاع کند
مواچن و پیش عاصی و احمقن	او را محبہم و عاصی و احمق خطاب می کنند
تم و تار مہو عالم سراسر	و تمام عالم تاریک و بی نور خواهد شد
ظلمات مگرو روز و روز بدتر	و روز بہ روز ظلمت بیشتر جگہ نما می شود
یاران و درگاہی حق بکن لالہ	ای یاران بہ درگاہ حق التماس و زاری کنید
بخت بد پی یار کنی حوالہ ،	کہ بخت شوم و سر نوشت بد برای یاران حوالہ کنند
و سر فرازی بحیم و مستزل	تا با سر فرازی بہ حضورش نائل شویم و در
و روز حسا و غنائیم غمگین	روز رستاخیز و محاسبہ دنیائی شہد بسیار نگردیم
نگاہ دار کی گروی حق و شان	از حق بخواہد کہ اہل حقیقت را در پناہ خود محافظت کند

او وخت برسی و داد ایشان و در آن تنگنا به داد یاران و جنویان برسد
 خلاصشان کی تره گیر کرد او، دانهارا از گرفتاری و گرداب خلاص کند
 کشتی شان نه موج نگر می غرقا و و کشتی وجودشان را در موج انتقام غرق نماید
 الماس شتاخوان مردان مرده خان الماس شتاخوان و مداح مردان بزرگ است
 دواگویی یاران دوران مرده و دعاگویی یاران گرم در دوران سردی است

و نم چوین مبو خواندم که چه خواهد شد
 ایجا زمانه و نم چوین مبو این بار از دفتر دل خواندم که زمانه چوین خواهد شد
 هفت روز و هفت شوکت دین مبو و دیدم که هفت شبانه روز جنگ دین خواهد شد
 آسیاد او ش کل و خیون مبو و به خدی خون جاری می شود که میتا با آن آسیا بهار گرداند
 برد و خیون مبو آسیادان او ش آب همه آسیا به از خون جاری شده رنگین میشود
 عالم طرز و زور تا و ش و جده عالم از هیت خشم و غضب حتی بر خود می لرزند
 خوشن یاران مبو و پولا دنده و خوشن یارا که همان ذکر حق است چون فولاد خواهد
 و عرش عظیم مشنوان و یلا بود و جهانیان از عرش اعلا نیب و صدای حق را می شنوند
 اوسا چوار گوشه محو از ن آمان آن وقت اطراف عالم غما تسلیم رای و لمر حق خواهند شد
 سرداران و سان خواجای غلامان و سرداران در صف باوان حضرت مولا قرار می گیرند
 ایوت جبار کیشو دور دور یارن و ایوت حشار بگت خواهد زد که دوران دوران یاری
 میون و دنگش بر کس بیدارن است و هر کس که بیدار است و بیافت دارد به سوی
 گلیمه کولان بچپاران زار صدایش خواهد آمد فقرا و بیچارگان و پریشان حالان
 نانا نمبون هر یک و یک شمار هر کدام به حکمرانی شری منصوب خواهند شد
 و البته به آن نزهتانه خواهند شد . ۶۸

بشش مدران بکس و گروهش	برکس را از حاصل کردارش بهره و نصیب خواهند داد
بواجان دوسان ایوه لاوی بش	یاران رنج کشیده خواهند گفت ایوالله باین عدالت
یاران خان آتش صاحب زمان	ای یاران آتش بیگ جلوه صاحب زمان است
براقی زمین بین داو میدانن	دو کیش با زمین و سیراق آماده رفتن به میدان است
و گفته الماس علی الاسبی	به گفته خان الماس که مولا علی را منظر ذات حق میداند
پنج سالان بی نیت و تلاپی	در کس پنجاه سالگی برای یاد گرفتن علم ظاهر به کتب خاندر

ذات حق، یابی	ذات حق در دون یا بود
نه عمد ذرات ذات حق یابی	در زمان قبل از خلقت علم ذات حق در دون یا بود
اوسا که نه اوج نه شریا سبے	آن زمان که لوح محفوظ و ستاره نما آفریده شده بودند
نه عرش بی نفرش جا و ریابی	عرش و فرش خلق نشده بود و جهان سر اسر بحری بیکران بود
مولام و قد بی در نه تایی و ریابی	و ذات مولایم چون گوهری بود در اعماق آن دریا
نه در بر آما جهان کبر و احیاء	از آن گوهر بیرون آمد و خلقت جهان را بنیاد نهاد
نام ویش نیا و خاوند کار	و خود را به نام خداوندگار موسوم نموده بود
عرش و کرسی و فرش اوسا و اقرار	و بعد عرش و فرش و کرسی را خلق نمود از آن
هفتاد هزار سال تک و تیا فرد	پس هفتاد هزار سال تنهای تنها در عالم وجود
در یو و ریاب و ه چونان بازیش کرد	و در اقبانوس بیکران هستی یکبار میدان آفرینش بود
نه خاک بساط سزا جبرئیل	پس از آن از خاک موجود در آسمان در گان خود جبرئیل
تایی و نامراز خالق خدسیل	را خلق فرمود و او را به راز و مونس و محرم بزرگی خود قرار
ای بجا را بجا و کردین ملک یک جا	داد و این بار در یک بر جلد چند فرشته را بطور همزمان خلق کرد

شود بعد زمین و آسمان واقف	پس از آن زمین و آسمانها را خلقت فرمود
و بتر قدرت سازنا عالم	داند در بای قدرت و باطن خود جهان را ساخت
هفت طوق زه پشت ماهی کرد محکم	و هفت طبق زمین را بردوش قدرتی پنهانی استوار کرد
و قدرت ویش خالق اکبر	و با نیروی خداوندی خود آن یگانه خالق بزرگ
عناصر یکجا آورد او نظر	در یک مرجه عناصر چندگانه را پدید آورد
عدت عدیدی زه مابین و پرو	و مدت زمانی طولانی از این مراحل گذشت
خلقت آدم و خصال آورد	و حضرتش به اندیشه خلقت آدم افتاد
فرما ملکات چینی چسب نیل	به ملائک ارشاد به سرکردگی جبرئیل امر فرمود
چمن خاک بارن از کوی سرانذیل	که برای آوردن خاک به کوه سرانذیب بروند
بلکم بنیاد آیمیز او کنیم	بلکه با آن خاک بنای خلقت آدم را بگذاریم
دل آیمان وی دنیا شاد کنیم	تا دلهای آدمیان را به لطف خودش دکنیم
ملکان هر یک عازم بین و خاک	فرشتگان هر یک جداگانه بسوی خاک روان شدند
و حکمو موجز پادشای بیباک	بر اساس فرمان و محجزات پادشاه قادر بیباک
خاک حاشا مگرد مگر پوا شیون	خاک به شدت می گریست و از قبول درخواست ملائک
آمان طاقت آیمیم نین	خودداری می کرد و میگفت طاقت آدم شدن را ندارم
ملائک آمان عرض کرون و شا	فرشتگان به خدمت خداوند بازگشته و عرض کردند
خاک زه آیمی مکسر و حاشا	خاک از آدم شدن بیم دارد و با ما نمی آید
شافرنا و غزرایل و تاو ناجیل	حضرت حق به غزرایل امر فرمود که با سرعت و جیت
تو نامور خاک و کوی سرانذیل	به کوه سرانذیب برو و نامور آوردن خاک باش
غزرایل و تاو داخل بی و خاک	غزرایل با قهر و غضب به عالم خاک وارد شد

و حکم مویز پادشاهی سمناک	و علم حضرت خالق جبار را بر خاک ابلاغ نمود
خاک جاشا مگرد مگر و از زار زار	خاک زار زار گوی می کرد و بانو هم از قبول دعوت
بوه خشم و ذات بیبای کردگار	خود داری می کرد و میگفت براب ذات کردگار بی همتا بخش
عزرائیل ذره رام ناورد و دل	عزرائیل در اجرای امر محکم ایستاده و ذره ای رحم به دل
نیش سرگمش محکم و ست و گل	راه نداد با قدرت تمام مستی از خاک را برداشته و از
قوت دا و بال او جا و ویزا	جابر خاسته و شپرد را گشود و دید آسمان به پرواز در آید
شپرد او هم نیش و روی هوا	و پرووی هوا در سیرد پرواز بود تا به حضور
خاک ناور دنیا و حضور شا	حضرت حق رسید و خاک را آلوده بود به پیشگاه
دانش امر تو ناور دم و جا	حضرتش تقدیم کرد و گفت خدا نذا امرت را به جای آدم
شادات ملکان چینی ذات پیر	شاه ظلم به جمع لایک داشتند به سر پرستی فرشته اعظم
او قبضه خاک بکین و خمیر	یعنی جبرئیل امر کرد که این مشت خاک را با آب بیامیزید
خاک تیار آن خمیرش ساز	این خاک خاکی مستعد و مبارک است از آن خمیر بسازید
ایم ایجا دکن و صد تو نیاز	و با صدق و از سر نیاز مندی با آن خمیر پیکر آدم را بسازید
دچار عناصر خمیرش ساختن	فرشته کا با ترکیبی از خاک و آب و هوا و آتش خمیری ساختند
دشکل مولا م قابش ساختن	و از آن خمیر کالبدی به شکل و شمایل مولا ایم آفریدند
الماس کمترین یاران مولان	خان الماس ارادتمند و کمترین یاران مولاست
دوین یاریش الا و ایوه لان	و دین مقدس یاری را با جان و دل قبول دارد

یاران سام میو یاران سام می آیند
 این چینی هزار یاران سام میو ای یاران مدتی افزون بر هزار سام خواهد آمد

سام و فرمان پادشاه میوه	سام و فرمان حضرت پادشاه عالم حضرت سلطان صحاک
پری دستگیری خاص و عام میوه	برای دستگیری وارثان خاص و عام خواهد آمد
سام میوه یاران چه آخر زمان	ای یاران در دوره آخر زمان سرداری به نام سام میاید
دادش بگیرد زمین و آسمان	فریاد عدالت جو در شمار عادلاناش آسمان زمین را فرا
اوسا که عالم پر زده ستیز بو	میگیرد آنوقت که جهان پر از جنگ و ستیز خواهد بود
خلایق بیک او و خسته گشیز بو	و جمله جهانیان در آن وقت مات و مبهوت خواهند بود
سام میوه دنیا وارسته کرد	سام می آید که اهل عالم را به نور حقیقت وارسته گرداند
سراسر ولات آراسته کرد	دگر سراسر جهان را به عدل و انصاف آراسته نماید
دنیا پر زده داد، فکر و یاران	ای یاران سام دنیا را پر از عدل و داد می کند
دادش مواد و چون بگر واران	و در کنار بارش عدالتش چون بارش بگرگ بر زمین
سراسر دنیا مژد و چراغان	خواهد بارید و به برکت اقداماتش دنیا به نور حق چراغان
خاران و کفار گرد مومن داغان	می شود و بی دینان و دشمنان باری از قفسه ستم ساقط و مستلا
شامیو و جم چون جباران	خواهند شد پس از آن همچون گذشته حضرت حق به لباس
میشو چه جم قطار یاران	بشری ظاهر خواهد شد و در جمع یارگان و در کنار یاران خواهد
یاران گرد مبون جم و جمخان	نشست و تمام یاران آن روزگار در جمع خانه حاضر خواهند
پری شان او روز بو و نیشانه	شد برای یاران آن عصر این آیت چون نشانه ای باقی
و ختی که نتاج جبار عدی و یار	ماند و ختی که حضرت تیمور ثانی ملقب به نتاج به یاران
صدش نخیز و دیار و دیار	بانگ میزند و صدای خانی اش در حالیکه کلام دیار و دیار
مقام خوشین مژده نو و قار	بروی خیزد و آهنگ و سرود حضرت شاخوشین را از رو خرد
الماس یا بنو کر اول آخر یار	عصب خواهد گذاخت. خان الماس ذکر یا هر را بر زبان جاری کن

ہو اول و آخر یار

خاتمہ یافت تحریر بقدر نامی حضرت خاتم الناس لہستان

بتاریخ روز شنبہ دوازدهم فروردین ۱۳۷۶ ہجری شمسی

برابر با ہجرت ۷۴۸ کردی گری سیری سلطان

بہ قلم کمترین بایران اہل حق سید خلیل عالی نیراد

فرزند مرحوم سید شاہ مراد

از سادات خاندان حضرت عالی قلندر

یا علی فد

خاتمہ یافت
سید خلیل

معانی لغات
دیوان حضرت خان الماس لرستا

ارنہ شدہ توسط وبلاگ یاران پردیور بہ مدیریت سلیک خسروی

www.yaranepardivar.blogfa.com

بند اول

التجا = پناه برون = این است سرم = مرجع صاحب
 عرضه = خواسته داروم = دارم لازمن = الزامی است و نم = برای من
 نم = میدهم ویت = خودت بوخش = بخش و ذ = بدان گره = کسی که
 دعا = میداد ریت = راست یانی = یعنی نازارت = نازارتو اوار = اقرار تو
 دوریشان = درویشها تره = از ویرده = گذشته ریاضت کیشان = ریاضت کتها
 نه = از کلیم = مخلوق خوف = ترس عذاب الیم = دردناک شاخوان = شاگو
 رجم = رانده شده باش = خوب کیان = بزرگان شای قهری پوش = شاه سرخ قبا = باده کجا
 ندره = قبل از سراسر = سراسر باضی = بعضی مونی = می شوند نکی = نکلند بر نوی = آخر زمان
 برو = میشود پاهل = پایمال مود = میشود اثره از محی = میرودی کس تلمه = و نمانشنا = ناشناس
 مانده می ماند و رای = رسیده در راه راست گلیو = بر میگردد ناخاس = بد خاس = خوب
 نماند و خوبان بود باشد راسان = اهل راستی مبون = میشوند چو = چون و ناره = بهار
 ک طیار = یکی از تجلیات فرشته هضم از طبقه هفت تن در ایل عصر بر دیور = دست ای از
 و سلطان غیر شد تحت فرمانش بستند موم بر رموز و وظیفه آنها آمد نمودن سالکان و محمدان و او
 نیت است تجلی فرشته مذکور در او اراط بر دیور بر دیور و در او آخر بر دیور بر شاه ابراهیم
 رده است این شخصیت علاوه بر وظیفه مذکور مقام دلچسپی جلوه حق را در ظاهر و باطن دارا
 ن باشند - خیالان = خیالها ویر = فکر یا راسان = اهل حق وینه = مانند یخچن = سرد بنجد
 شان = پائیشان هزار و پن = همیشه از هزار = آزمون نهائی صورت = صحبت و گفتار
 رسی = راستی رواد = گذشت جای = شرم دس = دست و بطور = به این صورت
 ناره = اهل باطل عیشان = چشمان ذیشان = ذهنشان تار = کم نور و تاریک

لاشان - نزد آنها داده ل تبار - موعده قهر و غضب صاحب کرمی - صاحب کرم هستی
 آیین - قبول بفرما بر سین - بر سید نخو - زود و از یادان - یادان
 بواجون - بگویند غانند - غانند ریخ برده شان - ریخی که کشیده اند نگرین - نگرین
 برسا - پریش شای مردان و شاه مردان غانون - غانند ماطل - ماطل
 دیل - سرگشته بخادوش - بخوند و نگزند چم - چشم ز میرون - ز میزند خونا و خوناب
 لی قیاسه ده - پی مانند بدین - بدید دگند صدا لاله - مناجات نخت و نطق
 زوانم - زبانم مولام - مولایم

بند دوم

فروانی - قربانی کیم - کیم تیارن - تیار است تیار - آراسته - آماده - کامل
 روز - روز نهاده - دسته های انصد نفری یاران حضرت مبارک شاه لرستانی لقب به
 شاه خوشین که در قرن چهارم هجری ظاهر گردیده اند، آن حضرت یکی از بفت تجلی اعظم حضرت
 ن در جامه بسته است. وقت - وقت پی - برای نگران - نکتند صلا - صرف
 چیز کردن قربانی پری و برای عقبا - آخرت کرده ش - کردارش نابوده - ناباب است
 شبت - رشوه - حواصه - محبوب می شود مبرومی باید بکالین - بکاری تیوم و بند
 مورن - مشور است مرانون - میدانند ثانی - دوم کله زرده - گوزن زرد رنگ
 سیوان - رودی که از کنار بارگاه حضرت سلطان میگذرد میکایل - پیر میکانیل دودانی
 می اند هفتاد و دو پیر پر دیور - و روم - خورده بی - بود و پرده - گنذشته کران - گنذ
 کن و چند نفر در کن - گنذ دست و پا چینی - با بدین - بدید
 بی ناستان و در ب نین - نیستند بوینان - بوینان دوستان - دوستان

بسوسان = پیوستند شکرانه = نیازی که در جمع و داد داده میشود باوران = بیاورند و = ب
 ویش = خودش در دارد = بر دارد او = آن مودا = دستگیرنده قصت = قصد منظور
 بواجین = بگویند کران = کند و در داین = بلند کنید و جا = از جا کین = کنید و ختی = وقتی
 داین = دادید بنین = بگذارید سوا = جدا نوا = مبادا بجرین = بپرید گلپوش = گلپوش
 بکیشین = می کشید تیغ = تیغ بنی مدار = بی مدارا خون = خون بریزین = بریزید
 چال = چاله بکن = بکنید ذوالجلال = بزرگوار = بپوشد بشورن = بشوید دون = منظر
 چن = چند رزم = عضو جیاکن = جدا کنید و هم = از هم بدارن = بدارید گذرگی = گذر کند
 دنش = از آن حل = پرزده مورد حشره = بره ژد = آراسته گردد شور دای = آبگوش
 درزه = قبل از نکران = نکند بخرا = خورده درده = خورده نمبو = نمیشود باوران = بیاورند
 بنین = بگذارید اقدم = ازلی تیری = نان لواش = یوبس = کافی باشد بش = قصت = نواله
 دران = ندهند تن = تن است عریان = برهنه چن = صح است دنگ = صدا ز زمزمه
 بلالان = التماس کنند و دل = از ته دل جمعش بواپوار = غرورش جمع باشد ایوار = غروب
 حاضرین = حاضرند اشخاصی = دربان = خادم دوس = دوست کمن = گفتند ندن = نهند
 برگ = پوشش بدران = بدهند ثفت = ثبت نین = نیستند طومار = دفتر ثبت کردار بدران
 بشن = بشنید بعیدن = بعید است تاندی = مانند بسانو = ستاند ساره رو = آخرت
 ساره = فردا حساب = محاسب میماند قلمه = استخوانهای بلند دست یا پا سخون = استخوان
 شکنان = شکند گیانی = جانی نمبو = نباید درون = خوردن نوس = نفس نفس بو = باشد
 ناورو = نیاورد صاحب چه = به وینه = مانند بشی = قسمتی بسانو = بگیرد
 شداران = سایر پارانی که قیمت دریافت کرده اند گروه = گروه نورو = نبرد جانو = ماند
 بانه = مترل نین = نیت پوشش = پوستش باوران = بیاورند بهاشن = قیمتش است

سوز = سبز بکن = بکند دروم = فوری بیون = کال = بی نقص گرده = کلوچهای مخصوص
چل = چل چینی = با بدن = بدهند صرف سر = بلاگردان سفید = منظور نقره است
اوسا = آنوقت بی شد ولی = میان = بین شان = شراب باسان = بستاند
آد = آب باوران = بیاورند بشوران = بشویند کلم = تمام قلم نرین = پرموسی، نوشته کا
دوا = دعا کن = کنید = کند خاس = خوب باوران = بیاورند و جا به جا ریو = رو
اینه = این دوسن = دوست است - منظور از دوست مولا است .

بند سوم

بشوان = بشوید است چوار = چهار چوار جبهه = چهار ملک مقرب جاگه = جایگاه = جا
یاران = یاران است غابین = غایبند چم = چشم بویان = بیند دارو = دارد بنشو = بنشیند بیم = ترس
سلطان = سلطان است عظیم = عظیم است راس = راست لاله = التماس دم = دکان = زبان
عیان = عیان است باش = خوب سالار = داوود داوود است گویو = پهلوان دربار کیانیان
کیان = کیان است نویو = بنید خلل = تباهی دفترن = دفتر است باقرن = باخراست
بره = شکلی باره = بحر = دریا یانی = یعنی مصطفا = مصطفی = مظهر حضرت عزرائیل قین = غضب
فان = قراست قار = قهر رزبار = مظهر حضرت حور العین رجاچی = کسی که برای کسی نفاذ کند
لی = برای اوان = آنها دیشان = آنها نکل = نمی کند خاس = خوب میرود = مرد بود = باشد
نود = نباشد مویون = می بیند شاه = چشان = چشمان ترسا کار = پرهنر کار
دو دیده = دست و چشم لایا = التماس کننده صاحبکار = خداوند کار تر = در = از دوا = دعا
نامش شمار و امش را بیاورند ندارد = ندارد بی هو = بی ذکر حق بنشو = بنشیند
گناش = گناش زیاد = زیاد است تومن = تومان قران = واحد پول قبل از ریال

دیار - دادر پول عرب - میشان - نشیند - نشو - نشیند - ناشیس - ناشابته - بایس - بایر
 نین - نیستند - نادیده - سالان - کم سن - وسالها - ناشی - ناوارد - نزان - نادان - واجب - سوا
 بیشان - بر آنها - بویان - بسید - ویشان - خوردشان - درده - خورده - بوه - باشد - شیرین - شیر
 آشوی - آشوب - مبو - میشود - باران - بدارید - یازن - یاراست - فجو - میرود - انظوره - کوشر
 نوشته - نوش است - مانا - استعدا - طلب - لگ - التجا - پناه - بردن - مقام - جایگاه - مکان
 بهشت - چنی - چوار - هشت - وچهار - دوازده - امام - سر مشاق - سر بر بی - خطا - کوه - خطا - کمند
 ترجمان - جریمه - درد - بدید - نون - رد - برود - نشوند - نیو - نیاید - چه - ریشان - بر - ایشان
 قرزوی - دید - قرزوی - دین - است - منظور از قرزوی - مولات - کیمه - خانقاه - لنگر - جمع - خانه
 چل - چنی - چاره - چهل - تن - چهار - ملک - ارشد - دستگاه - خاوند - کاری - زد - بوند - از آن - رو - به آن
 ما - است - پیر - سران - پیر - صاحب - نر - پیر - شرط - جرعه - بخشان - جرعه - بخشیدن - است - جرعه - کوشر
 میو - مو - نمخشان - لغزیدن - است - داران - باران - است - بگردن - کردن - است - سپردن - سپردن
 خاطر - خم - بانگ - مرکز - بنیو - بنشیند - خاس - نیک - خم - غم - بر سو - برسد - هر سو - می - رسد
 بشوان - بشنود - کیوره - کوره - مود - می - آورد - کن - بکنند - بکنید - بی - هم - بیای - بپیره
 بیشان - نشیند - زیو - زود - مود - می - شود - شای - قرزوی - پوش - شاه - مسخ - جامه - یعنی - مولا
 تحت - نطق - گفتار - نکن - بکنید

بند چهارم

طواف - زیارت - گردیدن - بواجیم - بگویم - خاصه - مخصوص - داخه - داغ - نشان
 دیاران - پیدایم - دیار - پیدا - کیوره - کوره - ستیوان - کاظمیا - طوافچی - زوار - زائر
 قانی - آستانه - درب - شای - کرم - داران - شاه - کرم - داران - منظور حضرت سلطان است

پا بوس = زیارت = پای بوس بود باشد وقت = وقت آورد = می آورد ،
 سبوی باید خانوه غاند تیارک = تدارک کرده کند پی = برای غزم = تصمیم
 نبوه = نشود کی = کند تره = از = با آد = آب تشار = نام خیمه ای در حوالی بردیورا
 پارکی = برای تن و برز = بلند افلاک = سیارات غسل گاه = حمام ،
 سیو = می آید یا نه = منزل بنالی = اقدام کند جمع کرو = جمع کند چون = چند نام = هم
 پیش = خودش تره = از هجت = هجت بدن = بد هجت پیش = با او کرده = کند
 دونه = چوبه بوبادی هندی پریش = برایش گیانی = جانی بسانو = بگیرد تره = از
 قوت و فرصت = برای فتح و پیروزی دوا = دعا لاله = التماس موره = مهر کی = کند
 روان = زبان چنی = باد و دس = دست چوار = چهار بسپارو = بسپارو شای شاه
 یابس = بیابست بیابان = قانون بست = انعقاد شاه بیابست = صاحب و قانونگذار راه حق
 و آنچه گوید ناپس = ناپسند اشیا = اشیا منظور ذبیحات است تره = ویش = از خودش
 دل آزار = دل آزرده = بخبیده خاطر موه = می شود ولای = نزد در حضور صاحبکار = مولا
 در اگر راش = راهش بود باشد بناش = بنایش زار = زهر بنیش = بگذاردش
 صورت در پیش روی بنو تره = بنوشد دینه = مانند بویو = بسید برنج = بیرون نیاید ،
 دم = از دمان دم = دمان نخوش = نرودش باورو = بیاورد دجا = به جای
 و می شود یا نه = خانه بن = هستند پاکو = پاک و مقرر = قرار داده موبن = میشوند
 در کسر = از بالا پی = برای میرو = مرد شان = طرف شان مو چون = میگویند
 پیش = برایش خاص = مخصوص نامشان = کنار نه در مکران = می کنند ادو = ادب
 ادو = نوبت داد و دار = مدعی مکن = می کنند چنی = با سپای = سپاه ناخاوه = نامناسب
 در = دشمنان حقیقت خیل = گروه = ایل التماس = ابرین ملک = طهاران = سپاه باطل

دامنی = دمان = غران = سمنک = ترسناک = دینه = مانند حجر = سنگ = راکه = راه
 بشارت = مژده = شادمانی = باضی = بعضی = مون = میشوند = پرورش = روسپاه
 قاپی = آستانه = یانه = منزل = دیت = خودت = نگاردار = نگهبان = چیت = همراهت
 وقت = زمان = وقت = داخل بین = واروشدی = موازن = میخواهند = از = به
 ولایت = از تو = شاهی = واحد قدیمی پول = سنی = بلزهم = دختر دار = منظور حضرت پیروی است
 چوار = چهار = چی = رفت = چی او ستر = سبز شد = ثفت = ثبت = گن = گند = ار = اگر
 ارصد = هر چند = خسته یو = خسته ای = بی حساو = فراوان = عین = چشم = نازون = مجاز
 نین = نیت = بکی = بکند = خاور = خواب = میان = میمان = راهی = کرد = بدق = کن = مور = مهر
 کر = کین = که = بکن = اوسا = آنوقت = مختارین = مختاری = ای = این = تیاره = درت = آ
 نظام = نغم = نادان = اینه = این = خواجا = خواجه = مولا = کین = کترین = دیده دار = باطن دار

بند پنجم

چوار = چهار = ماتن = مات است = صراف = گوهر شناس = در اینجا به معنی باطن دار است
 فرانو = میدانند = بگیر بگیرین = بگیر بگیر است = اشاره به وجود نامنی شدیدا است در دوران خاص
 صلات = در اینجا به معنی آشوب و انقلاب است و در اصل به معنی قیامت و نیز به معنی نماز است
 آشوی = آشوب = شادان = شهر است = واتن = گفته است = تحت = نطق = ازین = از است
 زه = از = کوان = کوهها = گیرو = گیرد = دیشتان = دشتها = دیش = دشت = تک = تک = و تک
 اوبه = دیم = دیم = نذو = نذر = زار = زهر = بدیم = بدیم = دم = دمان = دم = دست
 چون = چون = گیرو = گیرد = زنگی = زنگ = زنگبار = جزیره ای در اقیانوس هند با حکومتی متعلق
 زنگی = سیاهچوستان = آفریقای شرقی = تاناره = قبایل مغول = نژاد زرد پوست آسیای شمالی

خوش = حبش = سیاهوستان آفریقای شرقی اگراد = گردا = ژیربال = زیر دست = پائین
 سکر = بر باز = خیزد = بر می خیزد = شام = دمشق از شهرهای سوریه = حلب = از شهرهای سوریه
 بلخ بخارا = بلخ و بخارا از شهرهای افغانستان و از بکستان = فغوره = لقب سلاطین چین در عهد باستان
 دارا = داریوش سوم آخرین شاه هخامنشی که از اسکندر شکست خورد = فرنگ = اروپا = چینی = با
 روس = روسیه = بن = بلند = موه = میشود = طبلو کوس = طبل و کوس = از سازهای ضربی جنگی
 جزشت = صدای پاپی = پانال = نعل پا = ستوران = چهار پایان = گبرو = می گیرد = عزان = غزده
 لمان = کنده = قاره = صفا = صفیر = پیکانان = پیکانها = تیر = ترکشان = ترکش =
 ترکش = تیردان = شومی = نخوت = ستاران = ستاره ها = خمپاره ها =
 گردان = پهلو انان = برگ = در اینجا بمعنی لباس رزم است = فولاد = فولاد = رزم = نبرد
 خونی = قاتل = گرت = گرد = توز = غبار = تم = مه = مرکبان = اسب ها = گبرو = می گیرد = شه = از
 لکشان = راه شیری آسمان = مرتبه = طبقه = افلاک = سیاره ها = فرنگی = در اینجا بمعنی اروپا است
 بود = میشود = چن = چند = یوم = المشره = روز قیامت = نه = در = چال = گودال = گودی
 چال قزدین = دشتی وسیع و پست است در حد فاصل زرخان و قزدین، به احتمال حدود سلطانیه
 آله = آل = زنگی برای چهار پایان خصوصاً اسب = زنگی بین قز و زرد = گمیلو = می گردد = گردش =
 ابق = سیاه و سفید = نشان = نشان = خنون = خون = روزه = روزه = موه = می شود = آوه = آب
 صوره = نوعی ساز بادی = شاخ = اسرافیل = فرشته رحمت و تجلی حقیقی آن داد و گو سوار است
 در روی او رده = در روی ابرها = آور = ابر = بالدار = اسب = دارای بال = بالدار = پرده
 بل = دست = پرواز = چواردور = چهار طرف = بگوران = استناران = بگ = بزرگ
 موه = میشود = یورتگای = یورتگاه = یورت = خیمه = ستوران = چهار پایان = شقه = نوعی صدا
 ساتی = ساعتی = چن = چند = سلطانیه = از شهرهای استان زرخان = قره = قتل عام

بود بشود زنگان زنگان گیرد می گیرد دیوانان = دیوان نام کلمه بسره = چهره ،
 قیصر لقب شان روم باستان فقور = لقب شان چین قدیم سام = سرداری که پیشرو
 ظهور حق در جامه بشر خوا بود سرین = بالاتر دامن = پائین سخن گوید کوه سهند در آذربایجان
 سان = صف خندان = بندگان ممتاز حق هنگامه = انقلاب بلاشو = بلا و آشوب و انقلاب
 بر شو بیرون می آید بر شون = بیرون آید حق و شان = حلقه بان پی برای بیو و بیاید
 اقلیم = سرزمین بلیل = جادوچی جاد = بانگ کیشو = می کشد گرد = هگلی موم = می برند ،
 اری = بی = مان ای صرافان = آستانان اسرار حق = مان عیان = چنان روشن = روشن
 زینان = ذهن = کن = کنید عجز = عجب او = آن روز = نین = نیت حاشا = اندکار
 یقین = به درستی بگردد = بگردد = واده = وعده = مدت تمام است = موم = می شود

بند ششم

آشوب = آشوب سخت = نطق از ان = ازل است در خیزو = بر می خیزند
 بنده منزل اغیاران = آنانکه با حق میان ندارند گرد = هگلی بستن = بسته شده
 کوه = بسیاری کوه تل = خرمن او روزه = آن روز گو = گفتن کوه = تلفظ = حکومت
 بی = دست بی دسان = بی دستها = فراق = مظلومین بلیل = جادوچی بدی = بد دهد
 = این واده = موعده روز = روز بود = باشد حکوم = دوران حکومت تانار = مغول
 در روز مبه = میشود مبه = می آید رهنمون = راهنما بر نوی = آزمون سخت و نهانی
 و نادون = گردش روح در هزار و یک مظهر و جد تحت شرایط و مقرراتی خاص باره عمایال حق
 = تانار منغان = شود تمدان منفس = بی چیز کرده هر شاره = شمر چون = چسند ،
 گایان = بیجان شاران = شهرها خاران = دشمنان حقیقت مایوس = نا امید

طمعه = طمع = صیه باکران = دختران = دوشیزگان = لوط = لفظ = دیشان = خودشان
 شوهر خوا = خواستار شوهر = ماضی دار = در اینجا به معنی بیزار است قحط = قحطی = نبودن امکانات
 بی = بند کج = کج = کافور = ماده ای سفید رنگ و شفاف که از درختی موسوم به همین نام درست
 می آید که خوشبو است و طبعی سرد دارد، در قدیم از اطلاق مورد نیاز برای مومیایی اجساد بوده
 امروزه نیز همراه با چند چیز دیگر در امتدقین میست کاربرد دارد. شرر = شماره = شعله زیاد
 فریخیات = جاندار آخر صلات = حشر = مات = عالم درگ = رزم آراء = آرایش = عنده جنگ
 بی شو = بی حد = بی استقامت = زید = وطن = مسکن = حیات = زندگی = شورشت = شورش = انقلاب
 بی سامان = بی مقدار = باز خواست = بازجویی = محاکمه = فرنگ = اروپا = زده = سمر خورده = نا امید
 غفله = غرضش = رومات = سسزمین روم قدیم و توابع = سمر در دار = آشکار = ظاهر = همیشه عبید
 بکبر = استنادار = بگ = بزرگ = در ساق = مجوس و مقید = زده = از گردون = آسمان
 تونز = گرد = تم = به = چون = چون = برهم = متفرق = گره = گره = ارس = روسیه
 سمر حاد = با خبر = قضا و قصاب = باوای = سسزمین = ذره دار = باطندار = دارای فوه حقایق
 سین و الف و میم = سام = بنیامین = نجیبی حضرت جبرئیل و مسؤل شرط و آیین یاری و پیر پران ^{حقیقت}
 آید = این = وس = دست

بند هفتم

بود = می شود = شون بران = اهل تحقیق = در گرد = بازگشته = ذینان = ذهن ما = چون = چون
 پایی = آستان = وارم = گریزان = پرکنده = خاطر جم = مطمن = قلبان = دها = بیخ بن = بنجد
 فش یاریشان = سکه و نقش یاری آنها = منظور سبیل یا شارب است که نشانه نظا هری یاران است
 ارکن = بریده شده = کنده شده = پر = فراوان = گلی = میکند = گزن = گزند = آسیب بخورد
 ۸۴

نه از شاران شهر خاس و خوب خراو = ویران کنی = میکند مود = میشود
 خافل = غافل خار = ضد حقیقت چون = چند بصر = چشم بصیرنا = صاحب دید باطنی
 درودل = دست و دل نیار = آراسته = کامل موم = میشوند بدوش = بدگو = بدخواه
 بچن = میروند بطل = باطل کشت = سکت ونگ = صدا بلن = بلند شکباری = تویید
 صاحبو = صاحب اجاقان = اجاقا پی = برای نگرن = می کنند بلن = بلند مود = میشود
 ریخن = ریخته تال = تلخ رای = راه قن = قند اوسا = آن وقت داده = موعید
 هزار چینی هن = هزار دکان = از هزار بیشتر ته لای = نزد نشان = نشان موم = میشود
 دوزو = می دوزد دنگاران = صداداران = مدعیان شاجیره = مولا علی گرده تمامی
 سان = شده سلسه = سلسه اش نین = نیت جاران = دفونهای دیگر میو = میباید
 زودان = زائرین آمانت = آمانت همگی و برکس = ریخته دهان = ریخ کشیده است
 ایران = بگیرند بلان = التماس کنند وزار = بازاری و تضرع نوه = در آن نخ = نخود
 ضایع = هدر ضایع بلی = بد دستی زرده گل = از چهار تیره خالی که حضرت حق برای
 بن آدم بکار برده که هر کدام و ترگی خود را دارند از جمله خاک مذکور دارای ایمان و عشق است
 طمانه = طمنه طمانه کیش = طمنه کش راه = راه ندی = ندهد نه = در ویش = خود

بند هشتم

بو = بشود شمه = مقدار بدن = بدهند نکی = کند گوشدار بو = شنو باشد
 و بطور = باین صورت یاریون = یاری است فتو شراره = آتش بگر درو = دروغ ناماستی
 راس = راست نادیار = ناپیدا راس و شان = راستگویان کونه = کهنه گول درده = در غیب
 ملک طیار = فرشته ای که برهوان راه حق را می آراید دوا = دعای ضبو = صبح و ایوار = خوب

زوین = زبون = ذین = ذهن = موین = نبین = وادهل قمار = موعده قهر و غضب
 صاحب = دیور = دور = باضی = بعضی = باضی شان = بعضی از آنها = کسیر = کیمیا
 و نام = در میان = نادیده = پنهان = و بطور = این طور = قرار بود = برقرار باشد = آتش خانه = خانان
 واده = موعده بن = هزار = پیش از هزار = ول = راه = کس گردان = نه = در = شازده شهر بود = باشد
 یاران خار = طایفه دیار شکاک = بی شرط = بی مدار = بی مدارا = اوار = فریاد = ایمان = ائمه
 میوه می آید = الامان = الامان = دخیل = خوف = ترس = خائس = خائس = مسانو = می گیرد
 شاهو = کوهی در اورامان که در نظر یا رستان محترم است = بارخانه اش = بارخانه اش = دم و دستکام
 سرس = سرست = کلید = کلید = راهی = راهسار = سای = ساجار = کوره = آتش
 مکانی که حضرت حق پرینیا مین را از نمود = سرکوی = قلعه = سمن = سنده = کوهی در آذربایجان
 بش = قیمت = بره خشکی = بار = بحر = واوا = و با = پی = برای = سسرانتر = سراسر
 بساط = بهات = دنیا = انگیزه = میدان = دستگاه = شی = شی = پروا = خوف = باک
 لاقد = بی تهدد = گرگو = گرگ = د = شکار = صید = نگهای بد = تاشای بد = نمه کی = نمی کند
 نین = نیت = بکشو = بکشد = صدایش = صدایش = بلن = بلند = آدوخته = آن وقت
 دیتان = خودتان = ریتان = راهتان = هرکه = هرکس = دیش = خودش = ماه همت =
 دسه ده = دستش = خاس = خوب = قدن = میدهند = گس = بد = آیم = آدم =
 زرده گل = از چهار نوع خاک اصلی ایجا در او را بشکره = دارای عشق و ایمان است =
 صاحبو = صاحب = دوس = دوست = نام دل = همدل = سخت = نطق = قدین = قدیم
 دادن = داده است = واپه = وعده = دختو واپه = دقت و موعده = ماه همت
 زرد = در آن = نامزد و ایامه = همت در آن ایام

حق و ش تحلو بیان = بیایند بشنوان = بشوند روی = روز حساو = حساب
 زه = در = از سنه = تاریخ قدهو = می دهد شه قاپی = از درگاه آتش = آتش بگین
 آو = او بنیام = بنیامین گمی = میکند بش تقسیم عبیره = ماده ای خوشبو مرکب
 از شک و کلاب و زعفران مبو = میشود سروس = سرخوش نورداران = نورباران
 مبو = میشود کش = کوبسار نه جای = در جای پخندان = پخندان مخیزو = بلند میشود
 ملک طباری = رموز = مهوران آزمون باطنی حرف بدی و ش = حرف بدگو = بدخواه
 برچو = بیرون می رود بدر همانان = راهنمایان بد بش بریا = بی بهره بی بش = بی تمت
 روسیا = روسیاه رورش = روسیاه ذیل = ذیل = درون خوش = سیاهی
 مبو = میاید چینی = با کروه = میکند و بطور = این طور کیوره = کوره قطبان = قطب
 ناو = حرارت پی = برای آو = آب بخواو = بخواب گیلان = می گردند جستجو میکند
 ناجیل = تعبیل تاده سرعت حرارت مبو = میشود شه نو = از نو مره روه = می آراید
 روزه = روز گبرو = می گیرد مهوش = صمانند = در اینجا یعنی متاب نیشانه = نشانه
 چگن = جنگ است توران = ماوراءالنهر = آنوی چون = به عبارتی سرزمین روسیه
 چینی = باو = جش = جشه زنگی زنگبار = سیاهوستان آفریقا جم = چشم
 ججه = خروش چیش مبو = می شود سپاه = سپاه کش = کوه بش دارن = بهره مندند
 نمون = میشوند آدن = آنقدر گروی = گروه و نام = در میان نادیار = ناپیدا
 درین = پیشین گران = گرانقدر و او = به او نام = هم ایمن = نام است
 ملزوز = میلرزد ساش = هیش نه = از وارو = دارد شه = از پی = برای
 غار = ضد حق عضو = غضب موارو = صاحب ذرات = ذرات است

مکند لش و لاشه جسد بان بروی اسرافیل فرشته رحمت
نهد در از عرش مقرر حضرت حق و فرشتگان محرم دم قدسی میدهد صورت فقیر
فرشت و غرض موه میشود صاحب سیف شمشیر بکشوی کشد
خلاف بنیام دم دانه شاجیره مولای علی گوید جمع دیشود در دشت و در
موارد بسیار د مخیز و برمی خیزد ایشان از آنها برشت برشت ذلالت و ذلیل
حوت نامی بقره گاو رده از موم میشوند فحوازن میخواهند آمان آمان
گور گبر آتش پرست کن میکنند از دمای دوسر ذوالفقار ذیجیات جاندار
ببر خشکی عدن میدهند دوره دوران کنی میکند موه میشود سپاسپاه
یکدیگر و یکی جری تشلیلات چوبکی و لاندوی عثمانی را در سابق بر این نام میخوانند اند
نصد نصد ه بیابان و مردمان حضرت شاموشین وانان خوانان در چین خوانند
پری برای زعفران جوشش صوت موه میگردد بر تابار صحرا تا دریا بار بحر
نجمه می جنبند چن چند هزار هزار میلیون سن و هستند کوه کوه بگیرند بگیرند
سان و صف رده عدن میدهند شامه نیول شهر زرد از شهرهای کردستان عراق
آورد آن روز کنی میکند شاه شاه دس دست و پیش خودیش خویش
قدی میدهد پیش و با او هزاران فقیران ریاضت ایشان اهل سختی
شادی بکب شهر شاه شاه قدی ایشان میدهد به آنها کن کنید خامه خام است
آورد آن روز کن کنند کنید و او ایامه به آن ایام ندارد ندارد
سخت و نطق و قولش و بگفته اش موه میاید مردان مردان اهل تحقیق
اخلاص و خالص و دارای خلوص

دیدیم - شو = شب جم = جمع چپوستان = کفزدون جلالو = جلال و
 چوارتنه = چهار حبد = تجلی چهار فرشته اعظم بیون = کامل تیار = آراسته = مهیا
 داوخواز = مدعی روزه روز ناجی = نجات دهنده چن = چند چشمه = چشمه چشم
 کشته دینان = کشته راه دین اسکندر = اسکندر مقدونی = از جلوه های خفیف حقانی
 برترینان = برتر از دیگران سوس = سوس می در = باده نوش باده = شراب
 خاتون زرباره = خاتون زرباره = از یاران هفت تنی جمنانش = جمع خانه اش = محل تجمعش
 گنبد خضرا = گنبد الخضر = مقصد معراج پیامبر اسلام چلتن = چلتن رنگین = منوره زینا
 گردین = همه گنبد = گنبد نصد = نصد = دست های مریدان مبارک شاه لرستانی
 مناسا = می شناخت صاحب = صاحب بصره چشم فابی = آستان = درب
 پردیور = جلوی پل پردیور = بلوران = منطقه ای جدا فاصل کرمانشاه دپل دختر که در
 زمان حضرت شاه خورشین محل اردوگاه جمع نصد نصد بوده است که زیارتگاهی هم موسوم
 به گنبد بلوران دارد دنگ = صد = بانگ نغز = نغز = آبدال = از طبقات ارشد
 درویشی و تصوف که به قولی زمین به ایشان برپاست و به قول دیگر همیشه در عالم هفت نقره
 جلاند = دست ای چهل نقره از مریدان صاحب سمت حضرت سلطان صیاحک بزرنجی ای
 چل = چل = پرزده = پرزاز = برزه مل = سفرانز نیور = نور عطرات = انواع عطرهای گوناگون
 منوشان = می نوشیدند شجره = کوهی معروف در حد فاصل کردستان و اورامانات
 نگاه = نگاه = مکودم = میکودم = از = مؤردم = می خوردم = می نوشیدیم
 کترین = کم تر از همه = پیران بزرگوار حقیقت با همه شان و مقامی که دارند خود را کمتر از همه دیده اند

موب = میثود لیل = شب نهار = روز بلبل = جارچی دیار = سمرزمین = ناحیه
 خاران = دشمنان حقیقت لیسان = بآنها از آنها تنگ و تار = تاریک بی نور
 وارمان = فراریان = ز میده گان اغیاران = گروه های بیگانه با حقیقت سبیش = شمشیرش
 فرق = رود وسط هر دوش رو دستش نه به رنگان = زنجان خلات = خلعت
 نشان = در حال بخش جنگان = جنگها رنگان = رنگین چاله = دشتی وسیع حدفاصل خردین
 زنجان = به قولی حدود سلطانیه داوای = ادعای سان = رژه سلطانیه = از شهرهای
 بسیار هم ایران در عهد مغولان که پس از آنان دیران شد و اکنون جز مختصری از آن باقی نمانده است
 این شهر در نزدیکی زنجان واقع است کشتاران = چندین کشتار گرت = گرد تیار = چنبره ها
 دنگ = بانک روی = روز وخت = وقت خیون = خون رود = روز فرنگ = اروپا
 گردین = تمامی ترک سرین = اقوام ترک زبان شمال ایران پلنگ = دنگ = خرنا کیش = رجزخوان
 گرد خوارین = اقوام کرد جنوب غربی و غرب ایران نه به حلب و شام = از شهرهای سرد
 سونی که در گبر و دار معرکه ظهور دیران خواهند شد روزه = روز رستاخیز = انقلاب
 کس کس موین = بلبشو = کسی دیگر نبیند و هر کس به فکر خود باشد لیل = تاریک = کید = ناصاف
 باجو = پدر = فرزند سید ابراهیم = نام اصلی حضرت شاه ابراهیم فرزند سید محمد گره کوه
 با حیدر = از معاصرین و یاران باطنی حضرت شاه حبیب بوده که از طرف ایشان حکم شاکا کار گزیده
 دمار گزیده را گرفته است این حکم در دو زمان آن حضرت اولاد به اولاد منتقل خواهد شد
 حبیب = حضرت شاه حبیب از نسل او اولاد یکی از هفت خاندان پردیوری که دارای تجلی ذاتی
 از حضرت سلطان بوده است و یارانی داشته که اکثر اصحاب تجلی ذاتی بوده اند این حضرت و یارانش
 در حدود سیصد و پنجاه تا چهارصد سال قبل می زیسته اند میره = سید میران = سادات

یادگار حضرت بابا یادگار راس راست چرخه جگر و دست هفت تنه هفت تن
 طبقه ارشد و اعظم ایران حضرت سلطان عالی و حضرت عالی قلندری بی کسر و کسر بریده
 خلعت خلعت خاص و خوب و در دک و شهری کوچک در حوالی کرکوک که مقبره حضرت
 شاه عباس در آنجاست خوشین و حضرت مبارک شاه درستانی لقب به شاه خوشین
 شاه شاه و خانواده و وقت و وعده کا زاپا سبز شده ظاهر شده واقع گردیده
 خاموش حضرت سید اکابر لقب به خاموش نوه سید ابوالوفا پرچم و دارای موی بلند
 پرچم کافل رجا و شفاعت شادش و شهرش آتش و حضرت آتش بیگ فرزند محمد بیگ
 بش کر تقسیم کننده خلیفه جم جم دار چشم دار باطن دار بمشیر خان و برادر آتش بیگ
 الاس و خان الاس برادر آتش بیگ ابدال و ابدال بیگ برادر آتش بیگ بزرگ
 چه در سن و سهند کوه و دلدل و اسم حضرت مولا دیوانگیر بر پاکنده دیوان عبادت
 خاران بنی دینان و مخالفین حقیقت روسیا روسیا میوه می آید مهو می شود
 پیرو می و منظر حضرت میکائیل و نویسنده احوال و اعمال جهانیان بر تابار خشکی تا دریا
 رجاچی و شفاعت کننده گردین باره تمام ایران ویش و خودش خاتون خاتون
 حشر و قیامت مشق و دوپاره بشنوا و بشنوند بلن و بلند تقاره نوعی ساز ضربی
 معلوم و معلوم است علم و علم و علوم است علوم است اختر ستاره نه از
 باطن غیب بیکر نجومین و ستارگان است تلمه تمام است مقامه مقام آت
 نظامه نظام است خان آتش و حضرت آتش بیگ شردم در آن لحظه آن زمان
 ایشان نشان بوده باشد ح و سینوی نون حسین چنیش با آن همراه آن
 عین و لام وی علی بکران بکنید گیر و گیر

بدن = بد هید تخت = نطق از دل رد = روز انزل شای قمر منزی پوش = از القاب حضرت ^{دولت}
 سخن = حق است مکن = نکند آوردن = آورده است بواجب = بگویم چو سال = در سال
 دانه = گهتار در بیان = پیشینان بواجب گهتار = بیان کنم میو = میاید تخم = تخت و
 سبیر = تخت = سبند آدهن = اوست ژو = از آن نادری = یک نادری نامی، منظور
 نادر شاه افشار است دینه = مانند درینان = آنها که در گذشته بوده اند درین = پیشین
 عدو = عدل و قدیمان = گذشته ما چگون = چون هفتی هزار = هفت هزار = چون نهایت
 نه بارش بو = بر او بار و یا سوار باشد نودم = آن زمان ضلالت = گمراهی جرگ = جگر
 ریشه جرگ = ریشه جگر = فرزند ما همت = نهدس = بدست تیغ = تیغ شمشیر
 مکروش = می کندش دو حسن = دو نیم بگیرد = بگیرد مو = میشود ناصر = منظور
 ناصر الدین شاه قاجار است رفعت = منزلت = دلالی ژه نو = از نو = ذبانه = ستم
 نام = هم کرد = میکند کمیو = میکند داده = وعده خاص = خوب نیشاز = نشان
 دیار = پیدا بینی = مقداری جهشت = جنبش گردی = تمام بلتان = ملتان مکران = میکند
 دینه = مانند لافا = سیل موج شو = می جوشد قوا یقو = هیا هو = غوغا ہی حلا = صدای بلند
 که در تعقیب و گریز به گوش میرسد فرنگ = اروپا لا = طرف مرگن = مرگ است چه در
 شاه = انکار = رد بابو = پدر فرزند = فرزند مواجب = میگویند و یک = بیکدیگر
 ناپس = زشت صیه = دختر نام = مادر میو = میشود دل آزار = دل آزرده = در خیره
 کرده = میکند صاحب = صاحب نین = نیت یاران = یادگار = خاطر ما چن = رفت است
 صوفی = پیشین پوش = تارک دنیا که = کس پری = برای دیش = خودش مکران = میکند
 پیش = پیشه رد بازی = در آوردن کر = کن ترار بو = ترارو مکران = میکند

اجحاف فشار در سختی قرار دادن گرو میکند برود میرود مرشد به بر طریقت
عرفان معرفت حق تعالی بوانو بخواند طالب مرید خوانان طریق طریق
بزانو بداند خاص خوب بود باشد پی برای و اولاد فریاد حاصل از مصیبت
پشیم پریشان دستگیر دستگیر و انفسای دای بر حال دروزن شرمو شرم و
حیا شرم آندم بر بلا آشکار سر در دار مدعی سر بساط اهل عالم خلق
منعم دارا تو لنگر مفسس نثار بی چیز مون میشوند مات مرده حیران است
خاک فیض روم سابق و امپراطوری عثمانی آسیای صغیر چن چند شان شهرها
خاص خوب خراب آو آب ارض زمین سما آسمان سپهر
قیل و قال سرو صدا گروی نامی پانخت پانخت پانل پایمال و ویران
رژه از عیال همسر زن تقوی پر عزیز طاعت بندگی سامان اندازه
خیون خون ویند مانند لافاوسیل سرحد مرز توپان توپهای جنگی
سپاه شق نیمه شکاف طیران پرنده منظور هوا چای است خور خیز
طائف طناب خبرور با خبر بحری دریائی آفتاب آفتاب ماهنار و مستاب
تار تاریک نو در آن دم لحظه نگار فریاد ایمان ایمان من بعد پس از
مدینه یشرب از شهرهای مهم عربستان سیند الفومیم سام بره خشکی بوم دست
بحر دریا سبیش شمشیرش جولان گشت تاخت و تاز سارا صحراء دشت
کو هو کوه و کش کوه گرو میکند لش لاش بان و رو بالا داو و نوبت
باز خواص باز خواست رنگان زنجان هفتن جلوه هفت ملک مقرب خواند کاری
مقصود جلوه هفت فرشته مدار دوم خواند کاری شمنو از نو راس راست بر قرار
لسان طلا بزر بلند خوشین شاه شاه خوشین کاند پاسبان ظاهر پیدا

نئی - باء همراه - آمان - آمان - زنهار - تسلیم - دیار - سزمین - داران - فراریان
 رانند - تیغ - سیف - شمشیرش - شامحیدر - مولاعلی - شقه - صدای بر فرود دو چیز
 ساتی - ساعتی - چون - چند - خمیزوه - برمی خیزد - المذره - ووری - پهریزه - کن - میکنند
 طورون - می آورند - اغیار - ناختران - فتن - میدهند - صغار - کوچک
 بار - بزرگان - بر دبار - خشکی و دریا - میشود - می نشیند - سام - هیت - جبر - قدرت
 پرسان - پرسیدن - کرده - میکند - صوره - شاخ - نغیر - قبض - گرفتن - گرفتن - جا - منظور است
 زود وقت - در آن زمان - واده - موهب - پرسان - پرسیدن است - تنگ - سنگین
 تازه - هست - در - ثروه - در آن - شاه - چشم - چه - حوال - احوال - اطلاع - میر - سید
 برزه - بلند - پاکن - پاک است - دارد - دارد - نیشانه - نشانه - والا - امکان - عالی - جاه
 ریو - رو - لای - در پیش - لاقیه - بی تفاوت - دریم - دریم - منی - میکند - دارد
 دس - دست - منوش - می نوشد - مود - می شود - پی - برای - جیفه - مردار - نیست
 عقبای - آخرت - داو باد - بر باد - داد - حوال - احوال - نمبو - نمی شود - بود - باشد
 ریوی - رود سیاه - رش - سیاه - نودم - در آن زمان - نگلی - میکند - مدی - دید
 خانوشان - خانوشان - ره - نو - از نو - مگیر - می گیرد - عدوه - عدل - بر - خشکی
 بار - دریا - صاحب - شون - زود - اثر - ذادو - وعده - تحت - نطق
 آید - شن - آید - این - و بطورن - به این - گونا - است - دیار - پیدا - استکار

بند سیزدهم

اقراره - اقرار است - ای - این - خاص - خوب - کل - تمام - همه - نه - از
 بار خاند - مصدر - تیاره - میزان است - بی شرط - بی شرط است - بود - باشد

صاحب ریه = رو = ژه = از = در لای = نرود = پیش شاه
 دیش = خودش = نه = باین = در میان = و نش = باد = نرود = اید = این = عیار = جوانمرد
 پی = برای = میدان = میدان = زمان = آزمودن = مردان = کردن = کرده = است
 ای کاره = این کار را = چشم = در مداره = بپردازد = سوزی = می سوزد = ناره = آتش
 گبر و گبرو = آگس = آن سر = مدی = میدهد = دم = دمان = وانه = تیف = قناره = قناره = چوب با
 آهن بلند که دارای میخ و زائده نامی است که تصابان گوشت به آن آویزند = آمانت = امانت
 سر و مالو گیان = سر و مال و جان = طفل = اضافه = در اینجا به معنی سرفدا بودن و سربازی است
 دای = دغای = صوابواره = صبح و عصر است = گنا = گناه = باطن = بسته = عالم غیب = پنهان
 باش = بنیادش = دیاره = پیداست = هرچی = هر چه = بر سبب = بر سبب = کم = کم از
 تخت = نطق = هیچ = هیچ = نیست = نری = از این

بند چهارم

بی دودن = بدون دود است = شم = شمع = ضیای = روشنائی = نور = میدان = میدان
 صدیق = تأیید = نمودن = کرده اند = نبودن = نیستند = نبوده اند = رنگ = رنگ = رنگارنگ
 نشو = می نشیند = دود دوم = مواد مخدر = دغایات = ودل = برود = مورد = می برد
 یون = شل = غمچه = غمچه = مرغش = روحش = مرغ = روح = جسم = نفس = مویه = مویه
 ایم = دمام = همیشه = حرم = حرم = دینه = مانند = گردن = گرد است = غبار است
 نوش = خشک = گرتو تونز = گرد غبار = کسی = کسی است = صاف = صاف = دس = دست
 زده = نباشد = نه = وجودش = در وجودش = نبوده = نباشد = گن = کند = عملی = معاد = نبوده = نشود
 بی = هم = خود = بمرنگ = صاف = صاف = زلال = زلال است = نوشت = نوشت = خورد

بن و بند - اقبال - اقبال است - اقبال و نیک بختی رای و راه - راسین و راستی است
کج - کج - نین و نیت - مجازی و غیر محقق - ظاهری - کجمازان - کجمازان و ناراستی است
هیچ - هیچ - راضی نین - راضی نیت

بند پانزدهم

بخرد شو - بخرد شد - او هم - با هم - به هم - چون و چون - کیوره - کوره - حداده - آهنگ
ساراه صحرا - عسکره سرباز - پوشو - پوشد - ابل - وقت - برگ - بنوشو - بنوشد
ابو - پدر - برای - فرزند - بکشو - بکشد - بغوشو - بغوشد - نه - از
نروی - بروی - میوه می آید - نی - از این - پای - حلام - خوری - خبری - توده - صدای
عاصل از انفجار - ناخاف - و ناخاف - آثوری - آشوب - فره - صدای پرده - در چین - پرداز
فرزه - چیزی که سر بی چرخ - طیاره - هواپیما - فی الفور - بنزدی - نه - از - آهنگ
خیزد - بری خیزد - جور - سختی - خار - دشمنان - حقیقت - مکروه - میکند - آهن - آهنی
مکوان - مرکبها - اسبها - خوف - ترس - کوسار - کوسار - نروی - بروی - روی
سوزده می سوزد - بی بگیرد - فریادی که در تقیبه - فراری برای دستگیریش - بر داده می شود
کوان - که با - نامدار - به دار - بود - بشود - توپان - توپها - صاحب - صاحب - گیر می گردد
شین - حالتی از شبنم - خیزد - بلند می شود - بریزد - بریزد - خارش - خارش - از هم گسست
دالی - یک دال - دال - دال - لشی - لاشه ای - بکشد - پی ویش - برای خودش
مبوه - میشود - بش - قسمت - پشک - قرعه - قسمت - ویش - خودش - دوکوانده - در کواها
وردانده - در وردان - نجوم - جمله - تقاس - اتقاس - خردی - خردی - سیافش - سیافش
کیان - جان - تنش - تیر - عجم - فارس - بین - بدهند - آرمان - شهری در نوران - و شهری در این

ایسول = استانبول بربری = ایل و قوم بربر بربر = شهری در سودان = ناحیه ای در آفریقا
 ناتاره مغول = افضل = برتر فضول = یاده گو مصاف = جنگ جنگو داوا = جنگ و دعوا
 تیا = تما دیقیزه = از روی یقین میکو = تلاشی میکند عجو = عجب ویمینه ده = از طرف
 راست = یمن = راست پیچو = می پیچد دیک دینه ده = بیک دین ویشن = خودش است
 بی پردا = بی ترس خوف = ترس بی اندیش = بی پرواست اندیش = اندیشه = اضطراب
 فیون = خون سیاوش = سیاوش جوئو = می جوئد قین = قهره غضب کین = مغرب = اروپا
 چنوه = دوباره = از نو زیور = زینت شه = از مینرو = فریالی کند = از میان می برد

بند شازدهم

تمامه = تمام است حد = اندازه ویرد = گذشت هنش = مقدارش = افزون بر مقدار مقرر
 = این سخت = نطق روی = روز سراجام = کتاب دینی مردم اهل حق شامل گفتارهای حضرت
 سلطان و پادشاه در عصر پر دیور بیاس = قانونگذاری = بستن پیمان جم = جمع خواجا = آقا = سولا
 = و غلام است داتن = گفته اند مبهو = میشود چالا قزوین = دشتی جدا فصل قزوین و زنجان
 بیون = خون بیون = چین چون = چگونه ویمینه ده = از جانب حضرت خداوند بیون
 پرزه = پراز = او خون = آن خون گردیون = گردون = آسبا فرنگه = اروپا = مغرب زمین
 ننگه = جنگ سنگه = سنگ قناره = چنگک نصابی بازخواس = می که باسه = بام = سقف
 شاره شاره زیول = شهرزدره = از شهرهای مهم کردستان عراق در گذشته شاره = شام
 لاهه = کام حن دشه = جنگو آتسه = آتش بیک بی بشه = بی بهره بخارا = از شهرهای
 بلکستان اورده = آن روز سارا = صحرا نذاران = بستندان ایدو = این
 نفت = نطق پری = برای روزی = روزی شایته = حضرت مراد علی

آشوب آشوب شان = شراب و خن و وقتت در خیز و بر خیزد = بلند شود
 بگر بگر صدای حاصل از تعقیب و گریز = گرفتن بید = باید موت = موت = مرگ
 چن = چند نه = از جهشت = جنبش جور = ظلم آشوب = خرد = نوره = غرض
 مولام = مولایم ضرب = ضربه اوسا = آن وقت تاقی = تحقیق جنگ = چنگال دست
 هفتاد = ذبیح زده = جوشش شین = حالتی از شیون داوید = شیون بی شود بی حد
 ویش = خودش ماچو = سگوبد برارو = ای دای برادرم برار = برادر خون = خون
 زه = زه از نو جوشه = میجوشد خزان = خزان جنگ خزا = غزا جنگ پوشه = پوشه
 ساء = صرا بود = لش = جنازه والان = کرکها بکیش = بکشند تازه = تازه
 پردال = پری که در انتهای تری بسته اند گللاق = آبرفت سیلاب در رودخانه های بزرگ سیوه = سیوه
 دسوبرد = دستبرد = مصطفا = حضرت مصطفی منظر حضرت عزرائیل و از چهار ملائکه حاضر در لباس
 بشر در خدمت حضرت سلطان سردان = سرها کلمی = میکند دیلو = دیلان و دیلی = گشته
 دورو = شیون مانزه = میماند خاپور = ویران موب = میشود اوسا = آن وقت و آن زمان
 پایره = زمین غیر قابل گشت چوار = چهار اقلیم = سوز زمین ملوک = شاهان مانزه = میماند
 پیوس = پیوسته چوه = چون سلوک = روش دیرو = گذشته چن = چند
 سالان = سالها ندارد = ندارد شای = شاه ابدالان = ابدالها ابدال = از مقامات
 بالای تصرف و درویشی شای ابدالان = حضرت مولا

تاس = افزون بر مقداری مقرر هزاره = هزار است واده = وعده تاس = تمام است

زه لای = نزد = در پیش = صرافان = گوهر شناسان = در اینجا منظور حق شناسان است
 شکاره = آشکار است = به = این ایام = روزها = دوران = رزم = جنگ شای = شاه
 اجباره = صاحبکار است = صاحبکار = حضرت مولا زینب = زین است = او هم = با هم
 بشکیش = کشکش چاله قزدین = دشتی وسیع در حد فاصل زنجان و قزدین که محل ظهور است
 یشتن = می نشستند = او هم = با هم = درین = پیشین = موافق = میگفتند = میو = می آید
 = از = سرین = بالاتر = میو = می رود = نادای = مسکن = مسانو = می آید = یقین = یقیناً
 دن = در اثر = هر او = همان = میو = نشانه = نشانه = ونش = از آن = در آن = دیاره = پیدا
 دات = سرزمین آسیای صغیره = ترکیه کنونی = نیست = نیست = نبود = کرده = میکند = نزدی = روی
 سرباط = دنیا = مایه = می آورد = غنچه = آشوب = بیابان = خونکار = از شهرهای روم و عثمانی
 نکار = خوزریز = قریه = قتل عام = بود = بشود = کی = کند = ویلان = سرگشته = گلبیلو = گردش کند
 = چند = زه = از = آکه = اسب = تقریباً = سرخ رنگ = تیغ = تیغ = پنجه = پی = بنیاد = بکوه = بکند
 دانه = در روز = شبانه = روز = ریزد = بریزد = باورد = باورد = گردون = آسمان = آسیا = اوسا = آنوقت
 دن = چون = آفتاب = میوه = می آید = جشتانه = جشن آنهاست = بهشتانه = بهشت آنهاست
 بن = از روی ایمان = و خود را به = وقت = و دعه = آفامان = آفایان = سوره رمان
 کل گشایه = مشکل گشا است

بند نوزدهم

= از = آتش = آتش بگفت = دنگی = صدائی = دختی = دختی = میوه = می آید = بره = آهسته = آهسته
 = قزدین = دشتی = گود = حد فاصل قزدین و زنجان = میوه = می شود = میوه = می آید = حواله = حواله = پس چون
 یشت = دشت = دره = بیرود = صوا = چون = چون = لاله = نوعی گل سرخ رنگ که در ادبیات نشانه ای از

عشق است شهبود شب و روز آد آب گردانان گردونها گردون آسیا
 کل بهر دن دهنه و یقین از روی یقین و مطمن کشکش کشکش مبهود میشود
 بندر شهر ساحلی سه جده مرز شاره زیول شهر زور از شهرهای مهم قدیمی در کردستان عراق
 خزان غمخیز پیش قسمت دونه خارج - خارج بی بهره بی درد بی شر
 قوم عشره قبیله کالای اهل حق یارستان کاکه برادر اولین نامی که بر بریدان و
 آئین حضرت سلطان صفاک نهاده شده است کالای بوده است زه غم از غم اوسا از وقت
 یارسان یارستان اهل حق هر دو کام میوه به کامشان می آید

بند بیستم

دیم دیدیم سرده مبهود سرده میشود دای به این نیشانه نشانه مانوه می ماند
 چول خالی خلوت تکبیر و نگر خانقاه اجاق نشین چخانه جمع خانه عباد نگاه اهل حق
 کم سو کم نور سو نور مو میشود خاندهان خاندهای حقیقت نرانان نادان نام
 نار تار یک مبهود میشوند گردی کرده خارسان دشمنان حق گن می کنند زه از
 روی روی روه صورت خون میشوند مانوه می ماند مانوه ماند صورت صحبت
 بشرط بیان اقرار قبول اعتراف دس دست شرم آندم جای راسی راسی
 صدق راسی صفا پاک صافی صوچ و صیچ نمه مانوه نمی ماند کبره غرور کین کینه
 فرزند فرزندان بدین ناسکوک بد رفتار ثن زن چینی و با عدو دشمن
 شر جنگ مقابل صلح روزه روز ستمگره ظالم ظالمان حافظها زه حق از حق
 بن خود بی خبر اجاق نشینان سادات بزرگ حریص افزون طلب سیری ناپذیر اهل حرص
 نعل دارای نعل و کینه ناخوش بیمار طوفان طوفان قهار دارای قهر و

آشوب آشوب اغتشاش و هرج و مرج چینی هم - با هم پرخاش و ستیزه گلی - هم
 سپاکش و لشکرکش صارا - صحرا کوکو - دسته دسته و خوس خوس لش - جسد - جانزه -
 نریزان و فراری چن - چند پرچوش و کت - جدی حرص و طمع نوس و نفس اماره -
 صاحب دیده و چشم خواجا - خواجه - کارفرما مزدور - کارگر یاسی - ناامید
 آسی - بیزار - ملا - ملا - اهل علم - منان - می نمایند کین - کینه و رای - در راه - به راه
 شان و می افشاند - می اندازند - شناسن - می شناسند - درین - می دهند - کن - میکنند
 ستیزه - جنگ - جدل - حق و شان - جنگویان - نگرین - می کنند - پامال - پایمال - کون - میزنند
 بجازی و غیر حقیقی نرینگ - حقه - داوید - فریاد از روی تأسف - جل - نادانی - بغض - کینه
 ظالم - ظلم کرده - جبار - زورگو - کذاب - درد - گلونی - بنیان - افتراء - تهمت - ویشان - خودشان
 هفت - مجانی - مبادن - می بازند - طریقه - راه - رای - راستی - دل - را - مفروشین - میفروشند
 چینه - مردار - هر چیز نا پایدار - گیلو - می گردد - مواج - می گوید - حق - حق است - برحق است
 مواجین - میگویند - عاصی - گناهکار - احسن - احسن است - تم - و - تار - تار یک
 ظلمات - تاریکی - گیر و می گیرد - رفته - روز - کن - بکنید - لاله - التماس - و زاری
 پی - برای - بچیم - برویم - حساب - خجل - شرمند - نگاداری - محافظت
 گروی - گروه - آرد - آن - وقت - پرس - پرس - کی - کنی - گیشه - چرخش
 نرد - گرداب - نه - در - از - نگی - نگی - غرق - غرق در آب - شاخون - شاخو
 دوا - دعا - دوران - سسره - دوران - سرد است - دوران - سرد - آخرو زمان

بند بیست و یکم

و نم - بخوانم - چون - چون - روز - روز - آسپاوان - آسپاوان - خیرون - خیرون

آتش = آتش - طرز = می لرزد - نادر = تاب = حرارت = نهب = تادش = نهب ترسناکش
 جوشن = محافظ = جزه = زنده = بسود = میشود = پولا = فولاد = عرش عظیم = جایگاه استقرار حضرت حق
 شنوان = می شنوند = دلا = دلبه = فریاد = اوسا = آنوقت = چوار = چهار = فحوازان = می طلبند
 آمان = آمان = صاف = خواجای = خواجایه = آقای = غلامان = بندگان محرم حضرت حق
 ایوت = ایوت حشار = دون و مظرف قلی علی قلند = اولین تجلی بابایادگار در حضور حضرت سلطان
 جار = بانگ = صدای بلند = کیشو = می کشد = یازن = یار است = میون = می آیند = و دگش = و صدایش
 میوه ی آید = گلیمه کولان = گلیمه به درونها = کول = درون = بیدارن = بیدار است = بچاران = بچاره ها
 زرار = خوار و زانو زبون = سکین = قانا = قانع = نمبون = نمی شوند = شاره = شکر = شمش = شمش
 عدوان = میدهند = کرده ش = کردارش = بواچان = بگویند = دوسان = دوستان = ایوه لاه = ایوالله
 ایوالله = قبول دارم به خدا قسم = خان آتش = آتش بگب = صاحب = صاحب زمان = زمان است
 براق = اسب تیزرو = بین = شده است = داد = نوبت = میدانن = میدان است = و به به
 الماس = خان الماس = علی الآبی = علی الآبی = نام دیگر آیین اهل حق = پنجا = پنجاه = سالان = ساله
 بی = بود = نیست = نیست = و به به = طایی = طایی = باسوادی

بندهیت دوم

ذات = اصل وجود = یا = از نامهای ازلی حضرت حق = بی = بود = نه = در = عهده = دوره = زمان
 ذرات = زمانی قبل از خلقت موجودات = اوسا = آن وقت = لوح = صمیمی ای که سر نوشت عالم در موجودات
 بدان ثبت است = شریا = مجموعه و صورتی از ستارگان که به فارسی پر دین و به کردی کوه یعنی مجموعه گفته
 شود = عرش = مکان استقرار حضرت حق = دلاکت = مفرس = فرش = عالم خاکی = دُر = شئی گرانبها
 می = تره = تفرزه = از = بر آنا = بیرون آند = کرد = کرد = احیاء = زنده = موجود = ویش = خودش

نیا - نهاد - گذاشت - دو به - خوانندگار - خوانندگار - گویی - تخت فرمانروائی - محل صدر و امر و جلال
 داد - داد - قرار - قرار داد - ناک - ناک - تنای - تنای - فرود - گیتا - ورم - بر روی - در روی
 چوگان - نام وسیله ای که با آن گوی را به سوی می رانند - بازیش کرده - او بازی کرد - بساط - آنچه هست
 سنان - ساخت - چیرین - فرشته اعظم و ننگ ارشد - امروز - بهروز - مونس - خلق چین - آفریننده - آفریننده
 ایجا - این بار - چند - یک - چهار - کیمره - شربنده - انان - پس - داتر - هفت - نمود - قرار داد
 سنان - ساخت - طوق - طبقه - عناصر - عنصرها - آکب - ابد - خاک - آتش - او نظر - بر نظر
 عدیه - داد - در - طولانی - دیره - گذشت - فراد - فرود - ملک - فرشته - چینی - با - همراه - با
 بچن - پروند - بارن - بیاد - اند - از - گوی - سران - کوه - سران - واقع - در - هندوستان - محل ظهور
 آدم - اول در عرصه خاک - بلکه - آفریننده - آدمیزاد - کیم - کنیم - آیان - آدمها - وی - در این
 عازم - عزم - کننده - بین - شدند - حکم - مویز - و حکم - دایم - پادشای - پادشاه - حاشا - رده - انگار
 کرد - می - کرد - گویا - می - گریست - شیون - زاری - آمان - آمان - است - آیم - آدم بودیم - آدم شدیم
 نیست - نیست - آمان - آمان - کردند - پادشاه - آبی - آدمی - کرد - حاشا - حاشا - میکنند
 شافره - شاه - فرمود - عزرائیل - عزرائیل - تاوه - معرفت - حوریت - ناجیل - تعجیل - تار - قهر - غضب
 بی - شد - سنانک - ترسناک - گروای - می - گریست - بود - خشم - مواجش - ذره - ذره - ای - رام - دم
 نورد - نیاورد - دل - به دل - وعت - انداختند - افکند - سرکج - منظور - وسیله ای - مانند - کنگ است
 بال - دست - پر - او - جاء - از - جا - وریز - برخواست - او - هم - برهم زد - نیت - نشست
 دردی - بر روی - نورد - آورد - نیا - نهاد - گذاشت - شاه - شاه - داشت - او - گفت - گفت
 نورد - دم - و جاء - به جا - آورد - شادان - شاه - گفت - دست - گفت - پیر - منظور - پیر - نیا - است - که
 منظور - حضرت - جبرئیل - است - قبضه - مشت - خاک - خاک - را - بکین - بکنید - نیا - است - آراسته - است
 نیا - آراسته - آراسته - تریش - از آن - کین - کنید - صدق - صدق - و - نیاز - احتیاج - نیست

چهار عناصر = چهار عنصر اصلی سخن ساختن = مولام = مولایم = مولان = مولا است ،
دین یاریش = بدین یاری اش = آلاء الله = حق = ابودلان = ابوالله = قبول دارم بخدا

بندیت دهم

میوه می آید - بن چینی هزاره هزاره و مقداری بیشتر در به - پادشام = پادشاهم = پری = برای
دستگیری = دستگیری چه در - دادش = حدش بگیرد می گیرد - اوسا = آن وقت زده = از
ستیزه ستیزه جنگ - او دخت = آن وقت گنیزه گنج = سرشته بوه بشود - کروه کند = بکند
داد = عدالت موارو = می بارد - بگو = تگرگن = واران = باران - مؤو = میشود - مون = میشوند
خاران = دشمنان یاری - کفار = بی دینان - گرده همه - داغان = متلاشی - شامو = شاه میاید ،
دجم = جمع - چون = چون - جاره = مرتبه - جاران = مراتب - نشو = می نشیند - چه جم = در جمع
قطار = سلسله - گرده همه - مبون = میشوند - جمانه = جهمان = محل انجام فرائض یاری = محل عبادت
پری شان = برای آنها - اوروزه = آن روز - بوه = بشود - نیشانه = نشان = دشمنی که = وقتی که زمانیکه
فتاح = فتح کننده = فاتح = از القاب حضرت مولا علی = نام اصلی حضرت شاه تیمورتانی - جاره = باگت
هدی = میدهد - دیاره = دیار - صدایش = صدایش - مخیزد = بلند می شود - دیار دیار = از تمامهای مذهبی
دسود دای دینی اهل حق - دیار = از القاب حضرت سلطان صیاح - دیار = سرزمین = آسنگار
مقام = آهنگلای اساسی و پایه های سرود دای دینی - خوشین = حضرت مبارک شاه لرستانی ملقب به
شاه خوشین - شرنه = نوه می زنده می نوازند - وقار = باقهر - قار = قهر کرده کن - یار = خاوند کاو

پایان